

بهشت خانواده جلد دوم

مرحوم استاد دکترسید جواد مصطفوی

- فهرست -

- سر آغاز
- برگزیده ها
- مقدمه
- زندگینامه مرحوم استاد دکتر سید جواد مصطفوی
- درس هفتاد و یکم: محرم و نامحرم: از راه خویشاوندی:
- درس هفتاد و دوم: محرم و نامحرم: از راه ازدواج
- درس هفتاد و سوم: محرم و نامحرم: از راه شیر خوردن یا رضاع
- درس هفتاد و چهارم: جدول محرم و نامحرم
- درس هفتاد و پنجم: تنها قوانین الهی: می تواند سعادت خانواده را تأمین کند
- درس هفتاد و ششم: خواستگاری: سفارشات اسلام به پسر
- درس هفتاد و هفتم: خواستگاری: وظیفه والدین و فرزند در این راستا
- درس هفتاد و هشتم: خواستگاری: انتخاب شوهر
- درس هفتاد و نهم: خواستگاری: ملاکهای غیر ضروری
- درس هشتادم: خواستگاری: گفتگوی پسر با دختر
- درس هشتاد و یکم: خواستگاری: دین و تقوا
- درس هشتاد و دوم: تدلیس (فریب دادن همسر)
- درس هشتاد و سوم: شب زفاف
- درس هشتاد و چهارم: معاشقه و آمیزش
- درس هشتاد و پنجم: شیوه جلب محبت
- درس هشتاد و ششم: عذر خواهی
- درس هشتاد و هفتم: خوش بینی
- درس هشتاد و هشتم: عاقبت اندیشی
- درس هشتاد و نهم: چشم و همچشمی
- درس نودم: روابط فامیلی
- درس نود و یکم: ازدواج موقت
- درس نود و دوم: تعدد زوجات یا تراکم مصیبتها
- درس نود و سوم: برابری و اختلاف مرد و زن
- درس نود و چهارم: عوامل خوشبختی
- درس نود و پنجم: نکات مهم و اساسی این کتاب
- درس نود و ششم: نق نق زدن

سر آغاز

هر گاه شخصی که اخلاق و دینش مورد رضایت شما بود به خواستگاری (دخترتان) آمد او را همسر دهید. اگر چنین نکنید در روی زمین فتنه و فساد بزرگی پیدا می شود.

پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم)

مردی که زن حلالی را با مال حلالی به همسری گیرد ولی مقصودش افتخار و ریاکاری خودنمایی باشد خداوند ذلت و خواری اش را زیاد کند...

پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم)

در همه احوال با همسرت مدارا کن و با او به نیکی معاشرت نما تا زندگی برایت باصفا گردد. (۱)

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

با زنی ازدواج کن که او را می خواهی و رها کن زنی را که پدر و مادرت می خواهند.

امام صادق (علیه السلام)

برگزیده ها

1. ((چرا طلاق دست مرد است)) در درس نود و سه پاسخ گفته شده است.
2. پاشویی عروس توسط داماد و نماز ایشان در حجله در درس شب زفاف بیان شده است.
3. درس معاشقه درباره چگونه آغاز کردن روابط آنچنان شیرین همسری است.
4. ((چرا با سه طلاقه نمی توان ازدواج کرد)) در درس هفتاد و پنج پاسخ داده شده است.
5. درس هشتاد و چهار متکفل بیان مداعبه و ملاعبه (شوخی با زبان و با دست) می باشد.
6. درس چند همسری از صدور قطعنامه کنفرانس خانمها صحبت می کند. 7. درس هشتاد و پنج مصادیق ((عشق به زور مهر به چنبه)) را توضیح می دهد.
8. ((کوکوی سبزی)) داستانی است در درس چشم و همچشمی.
- 9 ((مراقبت از يك جوال مگس آسانتر است تا از يك زن زیبا، ضرب المثلی است در درس هفتاد و شش.
10. سرگذشت مادر شوهری که خون فرزند و عروسش را در شیشه کرده بود در درس روابط فامیلی نقل شده است.
11. جمله در ((بریتانیا حداقل سن ازدواج بیست و يك سالگی است و حداقل سن برای احراز پست نخست وزیری هجده سالگی)) را در درس هفتاد و پنج بخوانید، ولی تعجب نکنید.
12. در درس عذر خواهی، از مردی صحبت شده است که همسرش را کتک می زد.
13. سی سؤ ال در درس هشتاد مطرح شده است که دختر و پسر باید در وقت خواستگاری از یکدیگر بپرسند.
14. خوبی، تکبر، ترس و بخل را برای زنان در درس ((برابری و اختلاف مرد و زن)) مطالعه خواهید کرد.

چند تذکر

1. این کتاب را دو گروه نباید بخوانند:
اول. کسانی که ذوق و عاطفه ندارند؛
دوم. کسانی که به اندیشه و عقل خدادادی خویش متکی نیستند و به خود اجازه نمی دهند بدون اجازه غرب و شرق فکر کنند.
2. این کتاب که مکمل جلد اول است، مقررات سعادت بخش اسلام را بیان می کند. بنابراین به دختر و پسری که می خواهند ازدواج کنند و زندگی شان قرین سعادت باشد، سفارش می کنیم برای شروط ازدواج خود عمل به دستورات این کتاب (بویژه درسهای مربوط به خواستگاری) را در نظر بگیرند و نیز به همسرانی که با یکدیگر اختلاف پیدا کرده اند، مطالعه آن را پیش از مراجعه به دادگاه توصیه کنیم.
3. بعضی از مطالب این کتاب تفصیل و توضیح مباحثی است که در جلد اول به طور اجمالی و گذرا آمده و طی سؤ الاتی که خوانندگان عزیز جلد اول از مؤ لف کرده اند نویسنده را بر آن داشته اند که جلد دوم را تالیف کند؛ لذا خواندن این کتاب را به کسانی که جلد اول را خوانده اند پیش از دیگران توصیه می کنیم.
4. مطالعه این کتاب برای جوانانی که هنوز قصد ازدواج ندارند، در اولویت نیست.

مقدمه

سپاس و ستایش بیکران، خداوند یگانه رحمان را سزاست که در روی کره ای متحرک و لرزان، معلق و آویزان، کوه و صحرا رقم زد، جزیره و دریا ترسیم نمود، گیاه و حیوان آفرید و انسان را پدید آورد تا ظلمتکده تیره و تاریک زمین را به نور و صفا زینت بخشد و در میان خرابی و ویرانی، عمران و آبادی آرد.

زمینهای خشک را به بوستان و گلستان سبز و خرم تبدیل کرد.

از میان کره زمینی که به صورت جمادی بی حس و بدون شعور ساخته شده بود، نبات حیوان بر افراشت و بر تارک سرش

انسانی خردمند گذاشت و او را بر همه اقطار جهان حاکم و فرمانروا ساخت تا از میان کره ای خاکی و تاریک، جنبش و حرکت، سعادت و عزت و عیش و عشرت پدید آورد. مشک و عنبر، گل‌های معطر، نور و صفا، نغمه و نوا، تمدن و ترقی، تکامل و تعالی، دستگیری و رحمت و نوازش و عطوفت، همگی از میان این کره تیره و ظلمانی برخاست و یکسره از برکت عقل و احساسی بود که به انسان عنایت فرمود.

خداوند مهربان، به انسان ستمگر و ناسپاس، جفتی از جنس او به صورت ((زن)) عنایت فرمود تا با وی انس و الفت گیرد. میان دختر و پسری بیگانه و نا آشنا، مودت و رحمت مقرر داشت تا یکدیگر را در آغوش گیرند، توالد و تناسل نمایند، تشریک مساعی کنند، خانه و مدرسه بسازند و در آن آموزش و پرورش دهند؛ محیط آبادی را از پدران و مادران خویش بدارت برده اند، آبادتر کنند و آن را باز هم برای آبادی بیشتر به فرزندان خود تحویل دهند.

و درود و رحمت بی پایان خداوند متعال به روان پاک رسولان و پیغام آورانش، مخصوصاً شریف ترین و آخرین آنها حضرت محمد مصطفی (صلي الله عليه و آله و سلم) و بر خاندان عترت آن حضرت یعنی ائمه معصومین (علیهم السلام)، که در عمر عزیز خویش را در راه رسانیدن انسان به اوج تکامل و خوشبختی مصروف داشتند و در پیمودن این راه، هر گونه بلا و مصیبتی را تحمل کردند و حتی از بذل و جان شریف خویش دریغ نفرمودند- صلوات الله علیهم اجمعین من الان الی قیام یوم دین الدین- اما بعد: پسری و دختری که با یکدیگر ازدواج می کنند، در حقیقت تولد تازه ای می یابند و در اقیانوس تازه ای وارد می شوند که یا باید کار آموزی و تجربه قبلی کسب کنند و یا دارای هوش و فراستی باشند که بتوانند خود را با جزر و مد دریای متلاطم زندگی همانک سازند و همچون مرغان و ماهیان با آن محیط سترگار شوند، و گرنه عمری کوتاه و پر مشقت دارند و بزودی در گردابها غرقه و هلاک می گردند.

دین مقدس اسلام که برای راهنمایی و ناهمین سعادت بشر، نازل گشته و تمام ابعاد وجودی او را در تمام مراحل زندگی اش رعایت کرده است، دختر و پسری را که می خواهند در آینده پدر و مادر خانواده و رکن اجتماع انسانی باشند، در این وادی خطرناک بدون راهنما رها نکرده است، بلکه با لطف و عنایت، دست ایشان را گرفته و قدم به قدم رهبری و راهنمایی شان نموده و آنان را از خطرات طوفانها و گردابها بر حذر داشته است.

مرحوم مؤلف برای تاءمین این هدف جلد اول کتاب را در سال 1363 در قالب هفتاد درس کوتاه تالیف کرد و پس از انتشار آن در چاپهای متعدد، متوجه گردیده که لازم است یک رشته مباحث تکمیلی در همان راستا و برای تاءمین همان هدف (که در جلد اول به آن اشاره شده است) به مباحث جلد اول ضمیمه گردد. لذا ابتدا مسأله خواستگاری به ذهنشان خطور کرد و کار را می فرمودند: جوانان مسلمان ما در وقت روبرو شدن با همسر آینده خود نمی دانند چطور باید صحبت کنند که زمان کوتاهی اطلاعات کافی از مخاطب خود به دست آورند تا در مسائل ریز و درشت زندگی مواجه با عدم تفاهمها و

ناهماهنگیهای فکری و اخلاقی نگردند و نقش پدر و مادر در این مورد چگونه است. بعد به مسأله محرم و نامحرم فکر کردند

و می گفتند میل دارم این کاری را که تاکنون نشده- یعنی اینکه همه فامیلها محرم و نامحرم (اعم از نسبی، سببی و رضاعی) در یک جدول به صورت منظم، کوتاه و دقیق ذکر گردد- من انجام دهم. همچنین تصمیم گرفتند درسهایی را که در

جدول اول به طور کوتاه و گذرا اشاره کرده بودند (از قبیل روابط فامیلی) به خاطر اهمیت موضوع و سؤالاتی که در این رابطه از ایشان می شد، با تفصیل بیشتری تقریر نمایند. و بالاخره مباحث پراکنده ای مانند چشم و همچشمی، عذر خواهی و

جلب محبت را با توجه به برخوردهایی که با اشخاص مختلف داشتند (که یا مبتلا به یک مشکل خانوادگی بودند، یا مشکل

آنها حل شده بود و یا مسؤولیتی اجرایی در این مورد داشتند) به رشته تحریر درآوردند و مجموع این نوشته ها (که در حدود

بیست و دو درس نسبتاً مفصل می شد) در کتابخانه شخصی شان در منزل وجود داشت تا اینکه در تاریخ 10 ر 2 ر 68 (ده

روز قبل از وفاتشان) که آخرین وصیتنامه خود را نوشتند. در مورد این کتاب چنین مرقوم فرمودند: ((جلد دوم بهشت خانواده

اندکی کسری دارد که با کمک آقای شکوهی و خزاعی و استادی می توان تکمیل نمود و به چاپ رسانید)). لذا ما این

درسها را به همان صورتی که ایشان نوشته بودند با تغییراتی جزئی از قبیل جایجا کردن برخی از دروس و تغییر عناوین آنها،

تکمیل نمودن آیات و روایات و آوردن ترجمه مدارک آنها، و ویرایش ادبی و نکات رسم الخطی، تنظیم کرده و به چاپ می

رسانیم گرچه می دانیم اگر ایشان در قید حیات بودند حاضر نمی شدند این کتاب به صورت ناتمام و ناهماهنگ چاپ گردد.

نکته دیگری که ذکر آن لازم به نظر می رسد این است که طبق توصیه سرور مطاع و دانشمند معزز جناب آقای رضا

استادی- دام عزه- چون جلد دوم کتاب بهشت خانواده نخستین اثری است که بعد از وفات مرحوم والد مکرّم یعنی مؤلف این

کتاب- حشره الله مع اجداده المعصومین (علیهم السلام)- انتشار می یابد، شرح حال جامعه ای از ایشان را آورده ایم و

سایر آثار منتشر نشده شان از قبیل فهرست اصول کافی (جلد دوم)، معجم صحیفه و همچنین یادنامه ای برای آن مرحوم

بزودی چاپ و منتشر خواهد شد.

در خاتمه از آقایان رضا استادی، محمد حسن خزاعی، علی شکوهی، سید حسن علم الهدائی و سایر کسانی که به هر

نحو در تهیه این کتاب مرا یاری داده اند تشکر و قدر دانی می نمایم و توفیق یکایک آنها را از خداوند متعال خواستارم.

سید مهدی مصطفوی

زندگینامه مرحوم استاد دکتر سید جواد مصطفوی

باسمه تعالی

در سال 1301 شمسی، در خانواده روحانی پارسا سید محسن مصطفوی فرزندی زاده شد که ((جواد)) نام گرفت. سالهای

اول حیات را در کانون گرم و با معنویت خانواده گذرانید تا به سن تحصیل رسید، و آن مصادف بود با زمان حکومت ضد

اسلامی رضاشاه پهلوی (سلطنت: 1304 تا شهریور 1320) که روحانیون از حقوق اجتماعی محروم گشتن و مدارس

اسلامی قدیم رفته رفته تعطیل شد و در چنین شرایط سختی، آن فرزند دلبند پس از مدتی مکتب رفتن و آشنایی با قرآن،

به تحصیل رسمی در دبستان و دبیرستان پرداخت، بطوریکه در سال 1321 موفق به اخذ دیپلم متوسطه شد.

در این سال حوزه های علوم دینی تجدید احتیاط کرده و دایر شده بود و طلاب با خلوص و شوقی وافر رونق بخش مدارس

متروک و گرم کننده مجالس درس و بحث بودند. وجود علایق مذهبی و روح دانش طلبی در آن جوان کوشا و مستعد، او را به

حلقه طلاب علوم دینی کشانید و چنانکه خود اشاره کرده است (2) از سال 1321 تحصیل علوم اسلامی را به سنت دیرین

شروع کرد و در مدرسه خیرات خان و سپس دو در و بالاخره مدرسه پر رونق نواب مشهد حجره ای گرفت و نزد اساتید

میرزی که از برکت وجود حضرت رضا علیه السلام در مشهد مقدس بودند، همچون ادیب نیشابوری (مطول و مغنی)، سید

احمد مدرس یزدی (شرح لمعه)، آقا شیخ هاشم قزوینی (رسائل، مکاسب و کفایه الاصول، آقا شیخ مجتبی قزوینی (شرح

تجریدعلامه) و شیخ هادی کد کنی (قسمتی از اشارات) تحصیل کرد، و بدین ترتیب، درسهای حوزه را به طور کامل به پایان

رسانید و توانست جمع بین تحصیلات جدید و قدیم کند.

در اواخر سال 1330- در حالی که ازدواج کرده بود- به تهران عزیمت نمود تا از فواید ((سواد اعظم)) بر خوردار شود. بنابر

سنت طلبگی، در مدرسه مروی حجه ای گرفت و از يك سو به تدریس آنچه آموخته بود پرداخت، و از دیگر سو، در درس خارج آیه الله سید احمد خوانساری- رحمه الله علیه- و شرح منظومه آیه الله قاضی شرکت کرد تا دانش خود را در علوم نقلی و عقلی افزایش دهد. اما این اندوخته های علمی می بایست در اختیار نسل جوان که از تعلیمات اسلامی سخت بی بهره بودند، قرار گیرد تا وظیفه تعلیم و تبلیغ حقایق اسلامی انجام داده شود. به این انگیزه و هم برای امرار معاش شغل شریف تعلیم در مدارس جدید را برگزید و از سال 1331 در خدمت آموزش و پرورش درآمد. معلمی در مدارس دولتی حقوق اندکی داشت، ولی با وجود این، بهترین شغلی بود که روحانیان متعهد و دلسوز برای تأمین آبرومندانه هزینه زندگی خود انتخاب می کردند و مرحوم مصطفوی نیز که اهل فطانت بود همین شغل را پیش گرفت.

اما همت بلند و روح طالب علم او راه سیر درجات علمی بالاتر و داشت؛ لذا در سال 1332 به دانشکده معقول و منقول تهران (الهیات کنونی) وارد شد و معلمیات اسلامی اش را که بی شك افزون برداشته های يك لیسانس بود، صورت رسمی دولتی داد و در خرداد 1335 موفق به اخذ دانشنامه لیسانس در رشته منقول شد. البته او به این مرتبه علمی بسنده نکرد و به ادامه تحصیل و تحقیق در دوره دکترای آن دانشکده پرداخت تا سرانجام در سال 1343 موفق به اخذ پایان نامه دکترای با عنوان ((رابطه قرآن و نهج البلاغه)) گردید و به درجه علمی ((دکتر)) که برابر اجتهاد در يك رشته علمی است- موفق شد. مرحوم مصطفوی هر چند از سال 1343 چند ساعتی در دانشکده الهیات تدریس داشت. اما تهران بازندگی دشوارش دیگر برای او خوشایند و رضایتبخش نبود؛ پس به موطن اصلی خود- مشهد مقدس رضوی- کوچ کرد و از سال 1348 رسماً به دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد منتقل شد و تا پایان عمر پر برکتش جز به تدریس در آن دانشکده و تحقیق و تألیف اشتغال نداشت و نتیجه زندگی اش دانش آموختگان فراوانی بودند که از کلاس درسش مستفیض گشته بودند، و تألیفات متعددی بود که مرجع فضلا یا راهنمای تعلیمات اسلامی برای عموم بود، و فهرست آنها ذکر خواهد شد. از دیگر فعلیتهای علمی آن استاد همکاری مستمرش با ((بنیاد نهج البلاغه)) بود، که تعدادی از آثارش نیز توسط آن مؤسسه علمی به چاپ رسیده است. همچنین در ((کنفرانس اندیشه اسلامی)) شرکت فعال داشت و سخنرانیهایی ایراد کرد.

در سال 1362 مرحوم مصطفوی به پیشنهاد تولیت محترم آستان قدس رضوی به ریاست دانشگاه علوم اسلامی رضوی منصوب شد و برای پی ریزی و تشکیل آن مرکز آموزشی نو بنیاد زحمت فراوان کشید، و نیز برای برپایی نخستین کنگره جهانی حضرت رضا (علیه السلام) که در مرداد ماه 1363/ 11 تا 15 ذی قعدة 1404 در همان دانشگاه تشکیل شد کوشش بسیار کرد و خود دبیر کنگره نیز بود و مقاله ای تحقیقی هم عرضه داشت.

هر چند این کارهای اجرایی را نیک به سامان رسانید، اما بیشترین دلبستگی آن دانشمند به تحقیق و تألیف بود و اوقات خود را صرف خلق آثار علمی تخصصی یا اسلامی برای عمومی کرد. هنوز کتاب در دست تألیف و زیر چاپ داشت که برای يك عمل جراحی در بیمارستان امام رضا (علیه السلام) بستری شد، ولی متأسفانه دو روز پس از عمل بر اثر سکت قلبی در سن 67 سالگی بدرود حیات گفت: بیستم اردیبهشت 1368. پیکر پاکش شکوهمندانه تشییع شد و در یکی از حجرات صحن آزادی در جوار حرم مطهر علی ابن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء به خاک سپرده شد- رحمه الله علیه- درگذشت آن روحانی با صفا و استاد کوشا نه تنها همه فامیل، آشنایان و دوستانش را سخت غمگین کرد بلکه ضایعه ای غیر منتظره و تأسف انگیز برای دانشگاه فردوسی مشهد و مجامع علمی و روحانی نیز بود. بخشایش الهی بر روان پاکش که دانشمندی وارسته و روحانی ای پارسا و عالمی سخت کوش و پرکار بود. آثار علمی، شاگردان دانش آموخته از حضورش، و فرزندان صالحش سید مهدی همه ((باقیات الصالحات)) و ((خیرات جاریات)) است که نام او را زنده و برکات وجودی اش را پایدار می دارد. روانش شاد باد.

در پایان، فهرست آثار قلمی مرحوم دکتر سید جواد مصطفوی ذکر می شود:

الف. کتابها:

1. الكاشف عن الفاظ نهج البلاغه فی شروحه: تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1337، چاپ دوم، 1354.
- 2- 4. ترجمه و شرح اصول کافی: 3 جلد، تهران، کتابفروشی علمیه اسلامی، 1344، چاپ دوم، 1354.
5. مفتاح الوسائل: جلد 1، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1348.
6. مفتاح الوسائل، جلد 2، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1354.
7. ابعاد گسترده اسلام یا دوازده مقاله تحقیقی: کانون انتشارات محمدی، 1358.
8. رابطه قرآن با نهج البلاغه: تهران، بنیاد نهج البلاغه، 1359 (چاپ دوم این کتاب با تجدید نظر، توسط همان بنیاد زیر چاپ است).
9. التطبيق بین السفینة و البحار: مشهد، آستان قدس رضوی، 1361.
10. الهادی الی الفاظ اصول الکافی: جلد 1، مشهد، آستان قدس رضوی، 1364 (جلد دوم این کتاب توسط همان ناشر زیر چاپ است).
11. انسانیت از دیدگاه اسلام: مشهد، چاپخانه دانشگاه، 1365.
12. بهشت خانواده: جلد 1 و 2، قم، انتشارات دار الفکر.
13. نهج البلاغه: تهران، بنیاد نهج البلاغه (این کتاب انتخاب نسخه صحیح نهج البلاغه است که مرحوم استاد آن را اختیار کرده اند و بنیاد نهج البلاغه آن را در بیروت حروفچینی کرده و زیر چاپ است).
14. العناوین الایجدیه للصحیفه السجادیة: منتشر نشده (این کتاب فهرست الفاظ صحیفه سجادیه است که استاد آن را کامل کرده ولی موفق به چاپ آن نشدند).
15. آیات منتخبه: منتشر نشده (آیاتی از قرآن را مرحوم استاد انتخاب کرده و با ترجمه و شرح نوشته اند).
16. احادیث منتخبه: منتشر نشده (روایاتی را مرحوم استاد انتخاب کرده و با ترجمه و شرح نوشته اند).
17. تفسیر الطلاب: منتشر نشده (این کتاب تجزیه و ترکیب آیات قرآن است که شالوده آن در درسهای تفسیر استاد در حوزه و دانشگاه ریخته شده است).

ب. مقالات:

1. ((ترجمه و توضیح قسمتی از اول کتاب تجارت شرایع)) منتشر نشده (پایان نامه لیسانس که در سال 1334 در دانشکده الهیات تهران تقریر شده است).
2. ((قیاس از نظر عقل و شرع))؛ مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، 1351.
3. ((ارکان فقهی و اجتماعی اسلام))؛ مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، پاییز 1351.
4. ((ازدواج در اسلام و فطرت)) (1)؛ مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، زمستان 1351.
5. ((تحریر محل نزاع))؛ مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، بهار 1352.
6. ((سعی و کوشش برای انسان))؛ مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، بهار 1352.

7. (ازواج در اسلام و فطرت)) (2): مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، بهار 1353.
8. (مشکلات جامعه بی ایمان)) (1): مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، بهار 1354.
9. (فهرست الفاظ و احادیث شیعه): مشهد، موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه، بهمن 1354.
10. (نقص قانون و انتحار): مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، زمستان 1354.
11. بررسی اسناد و مدارک نهج البلاغه: مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، بهار 1355 (چاپ سوم، موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مهر 1364).
12. (نقش اخلاق در اقتصاد): مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، پاییز 1355.
13. (اسلام درس برادری و مودت می دهد): مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، بهار 1356.
14. (آینده بشر از نظر عقل و دین): مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، تابستان 1356.
15. (سفسطه و مغالطه از نظر مذهب): مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، پاییز 1356.
16. (محکمت اسلام): مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، بهار 1357.
17. (معرفی نهج البلاغه): مشهد، مجله مشکوة، پاییز 1361.
18. (قیاس از نظر عامه و خاصه): قم، انتشارات رسالت، اردیبهشت 1362 (مقاله ای در یادنامه علامه امینی).
19. (دین در نهج البلاغه): مشهد، مجله مشکوة، تابستان 1362.
20. (شکوفایی عقل در نهج البلاغه): تهران، بنیاد نهج البلاغه، فروردین 1363 (مقاله ای در یادنامه دومین کنگره هزاره نهج البلاغه).
21. (تصحیح نهج البلاغه): مشهد، مجله مشکوة، بهار 1363.
22. (تقارن حدیث و فلسفه): مشهد، مجله مشکوة، تابستان 1363.
23. (گزارشی کوتاه از کنگره جهانی حضرت رضا (علیه السلام)): مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، 1363.
24. (مقام زن در قرآن و نهج البلاغه): تهران، بنیاد نهج البلاغه.
25. (تفاهم شیعه و سنی در نهج البلاغه): مشهد، مجله مشکوة، بهار 1362.
26. (وحدت در نهج البلاغه): تهران، وزارت ارشاد اسلامی، آذر 1362 (مقاله ای در کتاب وحدت).
27. (وحدت و برادری در نهج البلاغه): تهران، بنیاد نهج البلاغه، اردیبهشت 1364 (مقاله ای در کاوشی در نهج البلاغه).
28. (روش پیشوایان دین در تبلیغ اسلام): مشهد، مجله مشکوة، تابستان 1364.
29. (احکام و آداب جنگ در نهج البلاغه): مشهد، مجله مشکوة، تابستان 1365.
30. (تجلی علوم اهل بیت در مناظرات حضرت رضا (علیه السلام)): مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، 1365 (این مقاله در مجموعه ای به زبان عربی نیز ترجمه شده است).
31. حقوق بشر از دیدگاه اسلام: تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، بهمن 1365.
32. (شیخ کلینی و کتاب کافی): تهران، مجله کیهان فرهنگی، تیر 1366.
33. (روش تفسیر سید رضی (ره)): تهران، بنیاد نهج البلاغه، تیر 1366 (مقاله ای در یادنامه علامه شریف سید رضی).
34. (سیما شناسی زن در نهج البلاغه): تهران، مجله زن روز، شماره های 1133 و 1134، شهریور 1366.
35. (روش تربیت در قرآن و سنت): قم، مجله نور علم، دی 1367.
36. (مبانی فکری زن مسلمان درباره حجاب): تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، بهمن 1367 (مقاله ای در کتاب حجاب و آزادی).
37. (آخرین سخن درباره عقل زن): منتشر نشده.

دکتر محمد مهدی رکنی
استاد دانشکده ادبیات مشهد

بهشت خانواده: درس هفتاد و یکم: محرم و نامحرم: از راه خویشاوندی:

- برای اینکه بتوان زنانی را که می توان با آنها ازدواج کرد، از نظر مقررات اسلام بشناسیم باید محرم را از نامحرم تشخیص دهیم، زیرا خانمی که به انسان محرم است نمی توان با او ازدواج کرد، و برعکس، زنانی را که به انسان نامحرم هستند (بجز موارد خاصی که به تفصیل بیان خواهیم کرد) می توان به عقد ازدواج خود درآورد.
- همچنین شرایطی وجود دارد که محرمی را نامحرم و نامحرمی را محرم می کند و دانستن این شرایط در شناختن زنان قابل ازدواج به ما کمک می نماید. و از آنجا که ازدواج یگانه راه مشروع و طبیعی اعمال غیره جنسی و تکوین خانواده است، شناخت دقیق محرم و نامحرم در استحکام این نهاد اصیل و پاک و نسب شما خواهان و برادران دینی تاءثیر بسزایی دارد. لذا ما محرمها را که از سه راه خویشاوندی، ازدواج و شیر دادن به وجود می آیند در سه درس مستقل بیان نموده و در پایان این مطالب که در قالب مواد فقهی بیان می شود دو جدول محرم و نامحرم را که چکیده این مواد هستند، استخراج کرده ایم.
1. هر مردی با مرد دیگر محرم است، هر چند از لحاظ نژاد و زبان و رنگ پوست و حتی دین مختلف باشند. و نیز هر زنی بازن دیگر محرم است. و خلاصه از نظر مقررات اسلام، هر مذکر یا مؤنثی با افراد همجنس خود محرم است.
 2. هر زنی با هر مردی نامحرم است و فقط سه عامل (خویشاوندی، ازدواج و شیر دادن) سبب محرم شدن زن یا مرد می شود، که در درسهای هفتاد و یکم تا هفتاد و سوم به تفصیل در مورد این عوامل و کیفیت محرم شدن از طریق آن عوامل توضیح داده خواهد شد.
 3. هر دو نفری که با یکدیگر محرم شدند، می توانند به اعضای بدن یکدیگر- غیر از عورتین- نگاه کنند، به شرط اینکه همراه با لذت و تحریک شهوت نباشد⁽³⁾ و نیز دو انسان محرم، در هیچ صورتی حق ندارد با یکدیگر ازدواج کنند.
 4. دو انسان نامحرم حق ندارند به اعضای بدن یکدیگر نگاه کنند مگر در موارد و مواضع مخصوصی که در توضیح المسائل مراجع تقلید آمده است، و می توانند با یکدیگر ازدواج کنند مگر آنکه مانعی وجود داشته باشد، مانند اینکه زن کافره باشد، یا در عده شوهر قبلی اش باشد و یا خواهر زن باشد و موارد دیگری که در توضیح المسائل مراجع تقلید ذکر شده است. این زنان با وجود اینکه به انسان نامحرمند، ازدواج با آنها تا رفع مانع جایز نیست.
 5. هر پدر و مادری به دختر و پسر خود محرم اند؛ همچنین پدر بزرگ و مادر بزرگ نسبت به نوه ها نبیره های خویش محرم هستند.

توضیح: هر انسانی يك پدر و مادر دارد و هر يك از پدر و مادر او هم يك پدر و يك مادر دارند و باز هر يك از آن پدر و مادرها دارای پدر و مادری می باشند؛ بنابراین هر انسانی در طبقه سوم نسبیش (یعنی سه نسل بالاتر از خود)، دارای چهار پدر و چهار مادر است، به این ترتیب: 1) پدر پدر پدرش، 2) پدر پدر مادرش، 3) پدر مادر پدرش، 4) پدر مادر مادرش، 5) مادر مادر پدرش، 6) مادر مادر پدرش، 7) مادر پدر مادرش، 8) مادر پدر پدرش. همه اینها اگر زنده باشند به انسان محرم اند به اضافه پدر مادر خودش و پدر و مادر پدر مادرش که جمعا چهارده تن می شوند و در طبقه چهارم (یعنی چهار نسل بالاتر از خود) شانزده تن دیگر به اینها اضافه می شوند.

به طور خلاصه ماده پنجم محارم را می توان چنین ذکر کرد: پدر و مادر بی واسطه و پدر و مادر با واسطه که پدربزرگ و مادر بزرگ انسان هستند، به انسان محرمند.

6. فرزندان انسان، چه دختر باشند و چه پسر هر چه پایین روند، به پدر و مادر خویش و نیز به پدر بزرگ و مادر بزرگ خود هم محرم اند.

توضیح: نام طبقات فرزندان و فرزندان در لغت فارسی به ترتیب از این قرار است: 1) فرزند، 2) نوه (که او را نواده و نواسه هم می گویند)، 3) نتیجه، 4) 5) 4) (نییره ⁴)، 5) نبینه یا ندیده (از آنجا که نوعا عمر انسان به مقداری نمی رسد که طبقه پنجم فرزندان خود را ببیند، آن طبقه را نبینه یا ندیده نامیده اند) و هر فردی از این طبقات، چه دختر باشد چه پسر، به پدر بزرگ و مادر بزرگ اعلاي خود محرم است؛ حتی هر دختر سیدی در این عصر با امیرالمؤمنین (علیه السلام) و همچنین با پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) محرم است و هر پسر سیدی با حضرت زهرا (سلام الله علیها) محرم و همچنین با جناب خدیجه مادر حضرت فاطمه (سلام الله علیها) محرم است. لذا بند ششم محارم را می توان چنین خلاصه کرد که فرزندان بی واسطه و فرزندان با واسطه به انسان محرم هستند.

7. هر خواهر و برادری به هم محرم اند، چه تنی باشند (از يك پدر و مادر) و چه ناتنی (از پدر تنها یا از مادر تنها) و نیز فرزندان آنها نسبت به دایمی و خاله و عمو و عمه خویش محرم اند.

توضیح: اگر مردی از همسر خود پسر و دختر دارد، سپس با زن جدیدی ازدواج می کند که او هم از شوهر پیشین خود، پسر و دختر دارد، این فرزندان برادر و خواهر نیستند، اگر چه در يك خانه زندگی کنند؛ زیرا نه پدر مشترکی دارند و نه مادر مشترکی، بلکه نامحرم اند و می توانند با یکدیگر ازدواج کنند، و اولاد آنها هم خواهر زاده و برادر زاده نیستند و می توانند با یکدیگر ازدواج کنند. بلی، در صورتی که همسر جدید از این شوهر دارای اولاد شود، این اولاد با اولاد قبلی شوهرش محرم اند (زیرا پدرشان یکی است) و نیز با اولاد خودش که از شوهر قبلی داشته است محرم اند (زیرا مادرشان یکی است).

8. عمو و عمه به برادر زادگان خود محرم اند، چه عمو و عمه تنی باشند و چه ناتنی و چه عمو و عمه خود انسان باشند یا عمو و عمه پدر و مادر انسان و همچنین عمو و عمه پدر بزرگ و مادر بزرگ انسان به انسان محرمند.

توضیح: عمو و عمه تنی انسان کسی است که با پدر و مادر انسان از يك پدر و مادر باشد و عمو و عمه ناتنی انسان کسی است که با پدر انسان از يك پدر یا يك مادر باشد؛ بنابراین عمو و عمه برادر و خواهر مادری انسان به انسان محرم نیستند، زیرا آنها برادر و خواهر پدر انسان نیستند (نه تنی هستند و نه ناتنی). بنابراین زنی که دو شوهر کرده و از هر کدام اولاد دارد، عمو و عمه اولاد شوهر اول با اولاد شوهر دوم محرم نیستند و همچنین عمو و عمه اولاد شوهر دوم با اولاد شوهر اول نامحرم اند.

9. دایمی و خاله به خواهر زادگان خود محرم اند، چه دایمی و خاله تنی باشند و چه ناتنی، و چه دایمی و خاله خود انسان باشند یا دایمی و خاله پدر و مادر یا پدر بزرگ و مادر بزرگ.

توضیح: دایمی یا خاله تنی انسان کسی است که با مادر انسان از يك پدر و مادر باشد. بنابراین دایمی و خاله برادر و خواهر پدری انسان به انسان محرم نیستند، زیرا آنها برادر خواهر مادر انسان نیستند (نه تنی هستند و نه ناتنی). پس، مردی که دو همسر گرفته است و از هر دو زنش اولاد دارد، اولاد زن اول با دایمی خاله اولاد زن دوم محرم نیستند و همچنین اولاد زن دوم با دایمی و خاله اولاد زن اول نامحرم اند.

10. عموی عموی انسان و عمه عمه انسان وقتی با انسان محرم اند که عمو و عمه پدر انسان هم باشند. بنابراین اگر عمو و عمه انسان، پدر و مادری ⁵ یا پدری ⁶ نباشند، بلکه فقط مادری ⁷ باشند آنها عمو و عمه ای داشته باشند، آن عمو و عمه با انسان محرم نیستند، زیرا برادر و خواهر شوهر جده انسان (مادر پدر) می شوند و چنانچه گفتیم، خواهر و برادر شوهر انسان، به انسان محرم نیستند تا چه رسد به خواهر و برادر شوهر جده. و همچنین اگر دایمی خاله انسان، پدر و مادری یا مادری باشند، دایمی و خاله آنها دایمی و خاله انسان هم می شوند و با انسان محرم اند؛ ولی اگر دایمی و خاله انسان پدری باشند و آنها دایمی و خاله داشته باشند، آن خاله و دایمی نه با خاله و دایمی انسان محرم اند و نه با خود انسان.

11. اولاد و عمو عمه و نیز اولاد دایمی خاله انسان به انسان محرم نیستند و می توان با آنها ازدواج کرد و همچنین نوادگان ایشان و هر چه پایین تر بروند (مانند نتیجه عمو و نییره خاله) به انسان محرم نیستند.

تبصره: خویشاوندیهایی را که تا کنون شرح دادیم، اگر به وسیله وطنی به شبهه حاصل شود، محرمیت واقع می شود. بنابراین اگر مردی زنی را در شب تاریک زن خود بپندارد و با او آمیزش کند و آن زن باردار شود و کودک بزاید، آن مرد و زن، پدر و مادر کودک خواهند بود و برادر و خواهر آن مرد و زن، عمو و عمه و دایمی و خاله آن کودک محسوب می شوند.



- ۲ -

درس هفتاد و دوم: محرم و نامحرم: از راه ازدواج

12. مردی که با زنی ازدواج می کند، اولاد مادر آن زن و مادر بزرگهای پدری و مادری او با آن مرد محرم می شوند، هر چند با آن زن نزدیکی نکرده و فقط صیغه عقد جاری شده باشد؛ ثانیاً اگر آن زن از شوهر قبلی اش دختری داشته باشد آن دختر ((ربیبه)) مرد نامیده می شود و پس از نزدیکی مرد با همسرش، آن دختر هم به آن مرد محرم می شود؛ ثالثاً اگر آن مرد، پدر یا جد اجدادی داشته باشد- چه جد پدری و چه جد مادری- همه آنها با آن زن محرم می شوند و آن زن عروس همه آنهاست؛ رابعاً اگر آن مرد پسری از زن دیگرش داشته باشد، آن پسر هم با زن پدرش محرم می شود، و همچنین با زن پدر پدر و زن مادرش و هرچه بالاتر رود، محرم است.
13. محرمیت عروس با پدر شوهر همیشگی است؛ یعنی اگر عروس طلاق هم بگیرد و با شوهرش نامحرم شود با پدر شوهرش برای همیشه محرم است و حتی اگر بعد از عقد و قبل از نزدیکی هم طلاق بگیرد، باز هم برای همیشه با پدر شوهر محرم می شود و ازدواجشان جایز نیست.
14. اگر زن پسر انسان بعد از نزدیکی طلاق گرفت و شوهر دیگری اختیار کرد و از آن شوهر دختری آورد، آن دختر با انسان نامحرم است ولی با پسر انسان که شوهر قبلی او بوده محرم است، زیرا ربیبه انسان به او محرم است. 15. اگر مردی بعد از طلاق دادن همسرش داماد شود و از زن دوم خود پسری بیاورد، آن پسر با زن اول محرم و ازدواجشان حرام است. و همچنین اگر این مرد از زن اولش پسری دارد، زن دومش به این پسر محرم است و نیز پسر و نوه این پسر و هر چه پایین رود نسبت به زن دوم همین حکم را دارد.
16. محرم بودن مادر زن با دامادش دائمی است؛ یعنی اگر داماد، زنش را طلاق دهد، باز هم آن داماد با مادر آن زن محرم است اگر چه با خود آن زن نامحرم می شود.
17. اگر مردی با زنی ازدواج کند که آن زن از شوهر قبلی اش دختری دارد، پس از آنکه با آن زن نزدیکی کرد، آن زن محرم می شود و همچنین با دختر آن دختر و نوه او و هر چه پایین تر رود محرم است، در صورتی که هیچ یک از این دخترها با پدر آن مرد محرم نیستند.
18. اولاد شوهر انسان و نوه های پسری و دختری شوهر، به انسان محرم اند و همچنین اولاد زن انسان و نوه های پدری و دختری او به انسان محرم اند، به شرط آنکه با زن نزدیکی کرده باشد، چه این اولاد از شوهر قبل باشد یا از شوهر بعد. پس اگر زن انسان طلاق بگیرد و شوهر جدید اختیار کند و از او دختردار شود، آن دختر به انسان محرم است، و نیز اگر پسر زن انسان دختردار شود، آن دختر به انسان محرم است.
19. زن پدر انسان به انسان محرم نیست و حکم مادر زن را ندارد، زیرا انسان داماد آن زن نیست بلکه داماد شوهر آن زن است.
20. از آنچه در ماده 12 ضمن جمله ثالثاً گفتیم دانسته شد که عروس خود انسان و عروس پسر انسان و عروس دختر انسان به انسان محرم اند؛ ولی عروس زن انسان، یعنی همسر پسر انسان، به انسان محرم نیست. بنابراین پدر پدر شوهر انسان به انسان محرم است، ولی شوهر مادر شوهر انسان به انسان محرم نیست.
21. داماد شوهر انسان، یعنی شوهر دختر شوهر انسان، به انسان محرم نیست.
22. زن عمو زن دایی انسان به انسان محرم نیستند، مگر اینکه زن عمو، خاله انسان و زندایی، عمه انسان باشند، و همچنین اگر زن عمو زن دایی، مادر زن انسان باشند باز هم محرم می شوند.
23. خواهر زن انسان به انسان محرم نیست، ولی تا وقتی خواهر اول در قید ازدواج اوست، نمی تواند با خواهر دوم ازدواج کند.
24. اگر انسان بخواهد خواهر زاده یا برادر زاده همسرش را به عقد ازدواج خودش درآورد، باید از همسرش که خاله یا عمه او می شود، اجازه بگیرد و بدون اجازه آنها ازدواج جایز نیست.
25. از خویشان زن انسان، غیر از آنچه گفتیم به انسان محرم نیستند. بنابراین، خواهر زن، عمه و خاله زن، زن برادر زن، برادر زاده و خواهر زاده زن به انسان محرم نیستند.
26. مادر زن پدر انسان به او محرم نیست؛ یعنی مادر زن جدید یا قدیم پدر انسان به او محرم نیست. پس اگر پدر انسان غیر از مادر او دو زن دیگر گرفته باشد- یکی پیش از مادر انسان و دیگری بعد از مادر او- در این صورت، آن دو زن به انسان

محرم اند، ولی مادران آنها به انسان محرم نیستند.

27. هرگاه مردی زن مدخوله اش (8) را طلاق دهد، آن زن مطلقه به آن مرد نامحرم می شود، ولی دختر قبلی آن زن به مرد محرم است؛ همچنین مادر آن زن به مرد محرم است، و نیز پسری که آن مرد از زن سابق داشته با آن زن محرم است و پدر آن مرد با آن زن نیز همین حکم را دارد.

28. اگر مردی با زنی زنا کند، دختران آن زن با زانی نمی توانند ازدواج کنند و این عمل حرام است. همچنین اگر (نعوذ بالله) مردی با مردی لواط کند، خواهر و مادر و دختر مفعول به فاعل نامحرم اند و ازدواج با آنها حرام است و اگر ندانسته ازدواج کنند، باید هر زمان که فهمیدند، از یکدیگر جدا شوند.

29. دو برادر می توانند با دو خواهر ازدواج کنند، و در این صورت، فرزندان آنها عموزاده و خاله زاده یکدیگرند.

درس هفتاد و سوم: محرم و نامحرم: از راه شیر خوردن یا رضاع

30. هرگاه کودک شیرخواری که هنوز دو سالش تمام نشده است، از پستان زن بیگانه ای (غیر مادرش) که فرزندی زاییده و شیر دارد، به مدت یک شبانه روز یا پانزده نوبت متوالی شیر بخورد، (9) زن شیر دهنده که او را (مرضعه) می نامند مادر رضاعی شیرخوار نامیده می شود و طفل شیر خوار نامیده می شود و طفل شیر خوار فرزند رضاعی او به حساب می آید و فرزندان دیگری که از پستان آن زن شیر خورده اند، چه نسبی باشند و چه رضاعی، خواهر و برادر آن کودک خواهند بود. و همچنین فرزندان این برادر و خواهر، برادر زاده و خواهر زاده آن کودک هستند، و نیز شوهر زن شیر دهنده، پدر کودک است و برادر آن شوهر، عموی کودک و خواهرش عمه او و مادرش جدّه او و برادر شیر دهنده دایی او و خواهرش خاله او می شود. و همچنین تمام نسبتهایی را که در بحث خویشاوندی گفتیم در اینجا محقق می شود به این معنا که همه نسبتها با قید رضاعی پیدا می شود؛ یعنی گفته می شود: برادر رضاعی، عموی رضاعی، خاله رضاعی و... بنابراین کودکی که از غیر مادر خود شیر می خورد و شرایط رضاع محقق می شود، دو پدر و دو مادر دارد (پدر و مادر نسبی و پدر و مادر رضاعی) و وقتی بزرگ بشود و همسر بگیرد و دارای اولاد شود، آن اولاد، نوه های زن شیر دهنده و شوهر او محسوب می شوند.

توضیحات: الف. تمام نسبتهایی را که گفتیم، بین شیرخوار با مرضعه و شوهر او حاصل می شود، نه بین خواهر و برادر و عمو و عمه و خاله و دایی شیر خوار با مرضعه و شوهر و اولادش. بنابراین نه خواهر شیر خوار با پسر مرضعه محرم می شود و نه برادر شیر خوار با دختر او، و همچنین عمو و عمه و دایی و خاله شیر خوار با مرضعه و شوهر و اولادش نامحرم و بیگانه هستند.

ب. هرگاه زن مرضعه، دختری را از یک خانواده شیر بدهد و پسری را از خانواده دیگر، آن دو کودک خواهر و برادر رضاعی یکدیگر می شوند.

ج. زنی که دو شوهر کرده و از هر دو شوهر دارای فرزند گشته و از شیر فرزند شوهر اول دختری را از یک خانواده شیر داده و از شیر فرزند شوهر دوم پسری را از خانواده دیگر، آن دو کودک خواهر و برادر رضاعی یکدیگر نیستند و محرم نمی شوند، چنانکه خواهران و برادران دیگر آنها که از مادر خودشان شیر خورده اند با کودکی که از شیر آن زن (شیری که از شوهر دیگر پیدا کرده) خورده است، محرم نمی شوند. ولی اگر مرضعه، دختر و پسری را که از دو فامیل هستند، از شیری که از یک شوهر پیدا کرده است شیر بدهد، آن دو کودک خواهر و برادر رضاعی می شوند، ولی خواهران و برادران دیگر آنها که از این زن شیر نخورده اند، هر یک به دیگری محرم نمی شوند؛ یعنی مثلا اگر فاطمه و حسین را (که دو کودک از خانواده هستند) خانمی شیر بدهد، فاطمه به حسین محرم می شود اما به برادر حسین (با فرض اینکه آن خانم به برادر حسین شیر نداده) نامحرم است و می تواند با او ازدواج کند.

د. در نسبتهای رضاعی، فقط محرم شدن و حرمت ازدواج ثابت می گردد، نه ارث بردن؛ بنابراین به عنوان مثال، شیرخوار از پدر نسبی اش ارث می برد نه از پدر رضاعی اش.

31. هر گاه کودک شیرخوار بزرگ شود و ازدواج کند و دارای اولاد بشود، اولاد او هم نوه های مرضعه و نوه های شوهرش محسوب می شوند.

32. زنی که بیچه انسان را شیر داده است- یعنی همان مرضعه- به منزله زن انسان نیست تا مادرش به انسان محرم باشد؛ اما اگر همسر انسان مادر رضاعی باشد، یعنی خودش در کودکی از زنی شیر خورده باشد، اکنون آن زن (مرضعه) به انسان محرم است.

و همچنین اگر همسر انسان خودش مادر رضاعی باشد، یعنی پیش از آنکه همسر انسان شود همسر مرد دیگری بوده و در خانه آن مرد بیچه ای زاییده و شیری پیدا کرده و با شیرش مثلا دختری را شیر داده، اکنون آن دختر رضاعی به انسان محرم است، و نیز اگر پسری از زن انسان شیر بخورد سپس بزرگ شود و داماد بشود، همسر او عروس انسان است، و با او محرم است.

33. اگر شما از زنی شیر بخورید که آن زن در زمانی که شیر خوار بوده است از زن دیگری شیر خورده باشد، در این صورت، شوهر این زن پدر رضاعی او می گردد و اکنون آن پدر رضاعی به شما هم محرم است، زیرا پدر رضاعی مادر رضاعی شما محسوب می شود و حتی اگر این پدر رضاعی، برادر و خواهری داشته باشد، آندو عمه و عموی رضاعی شما محسوب می شوند و با شما محرم اند. فرض کنید نرجس خانم شما را در کودکی شیر داده و خود نرجس را وقتی کوچک بوده مریم خانم شیر داده است؛ بنابراین الان شوهر مریم خانم به شما محرم است زیرا پدر رضاعی شماست، و نیز برادر شوهر مریم خانم به شما محرم است چون عموی رضاعی شماست، و اگر شما (خواننده کتاب) مرد هستیید با مادر و عمه مریم خانم محرم آید، زیرا آندو مادر و عمه رضاعی شما هستند. همچنین شوهر نرجس خانم اگر در ایام طفولیت از زنی شیر خورده آن زن، هم مادر رضاعی شوهر نرجس خانم است و هم مادر رضاعی شما و به شما محرم است. پس به طور خلاصه می توان

گفت پدر رضاعی مادر رضاعی، و پدر رضاعی و پدر رضاعی، و مادر رضاعی پدر رضاعی و مادر رضاعی مادر رضاعی، پدر و مادر رضاعی شما هم محسوب می شوند و به شما محرم اند؛ همچنین خواهر و برادر اینها عمو و عمه و دایی و خاله رضاعی شما محسوب می شوند و با شما محرم هستند.

34. پدر و کودک شیرخوار نمی تواند با دختر نسبی یا رضاعی شوهر مرضعه و نیز با دختر نسبی او ازدواج کند، ولی فرزندان این پدر که از آن زن شیر نخورده اند، می توانند با اولاد آن دو ازدواج کنند. مثلا اگر راضیه خانم پسر شما را شیر داده است و ایشان دختری دارد به نام نجمه، شما نمی توانید با نجمه ازدواج کنید. و نیز اگر شوهر راضیه خانم دختری دارد به نام فاطمه، شما نمی توانید با فاطمه ازدواج کنید، خواه فاطمه فرزند نسبی پدرش باشد (یعنی پدرش او را به وجود آورده باشد) و خواه فرزند رضاعی (یعنی شیر همسر آن مرد را خورده باشد). اما پسران شما (غیر از پسری که راضیه خانم به او شیر داده است) می تواند با نجمه یا فاطمه ازدواج کنند.

35. نسبتهایی را که تاکنون گفتیم اگر به وسیله رضاع حاصل شود، یعنی به وسیله شیر دادن دو نفر محرم شوند، مانع ازدواج می گردد. بعد ازدواج هم اگر این نسبتها پیدا شود ازدواج را باطل می کند. مثلا اگر مردی دختر شیر خواری را به عقد خود درآورد، سپس آن دخترک را به دخترش بدهد تا به او شیر بدهد. دیگر آن کودک زن او نیست بلکه نوه او (دختر دخترش) شده است، و اگر کودک را مادرش شیر بدهد، کودک خواهر رضاعی او می شود و عقد باطل خواهد شد، و نیز اگر خواهرش به کودک شیر بدهد، آن مرد دایی دخترک می شود، و اگر زن برادرش به او شیر بدهد آن مرد عموی دخترک می شود، و بالاخره اگر زن خودش به کودک شیر بدهد، هم کودک و هم زنش بر او حرام می شوند؛ زیرا مرضعه مادر زن او می شود و شیرخوار دختر رضاعی او.

مثال دیگر: هر گاه زنی نوه دختری خود را شیر بدهد، دخترش به دامادش حرام می شود، به دلیل آنچه در ماده 34 بیان شد که پدر کودک شیرخوار نباید با دختر مرضعه ازدواج کند. حتی اگر کودک از زن دیگر داماد انسان (غیر از دخترش) باشد باز هم اگر انسان کودک را شیر بدهد دخترش، به دامادش حرام می شود. همچنین اگر انسان بچه داماد شوهر خود (بچه داماد ناتنی اش) را شیر بدهد، ازدواج داماد ناتنی با همسرش به هم می خورد، زیرا در آن صورت، گویی داماد با نوه شوهر انسان ازدواج کرده است، در حالی که ما قبلا گفتیم پدر با نوه شوهر مرضعه ازدواج کند.

یادآوری: در تمام این صورتهای اگر شرایط رضاع محقق نشود، یعنی شیر کامل داده نشود، یعنی شیر کامل داده نشود یا کودک از پستان نمکد بلکه با شیردوش و مانند آن شیر بخورد، اشکالی پیش نمی آید و ازدواجها باطل نمی شود. برای اطلاع بیشتر به توضیح المسائل مرجع تقلیدتان رجوع کنید.

36. اگر مردی بخواهد دختری غیر از دختر خود را بزرگ می کند با او محرم می شود می تواند دخترک را به خواهرش بسپارد تا او را شیر کامل بدهد؛ در آن صورت، آن مرد دایی رضاعی دخترک می شود و با او محرم می گردد و اگر زن برادرش به او شیر بدهد، آن مرد عموی دخترک می شود. و اگر زنی بخواهد پسر غیر از خود را بزرگ کند و با او محرم شود راهش این است که آن پسر را به خواهر خود یا زن برادر خود بسپارد تا به او شیر کامل با شرایطی که دارد- بدهد؛ در این صورت، آن زن خاله یا عمه رضاعی پسرک می شود و با او محرم می گردد.

37. دو برادری که ازدواج کرده اند و در یک خانه زندگی می کنند، اگر بخواهند زن هر یک به دیگری محرم شود، راهش این است که این دو برادر، دو دختر شیرخوار پیدا کنند و هر یک از آن دو برادر یکی از دو کودک را به عقد خود در آورد، آنگاه هر کدام بچه شیرخوار خود را به زن برادر خویش بسپارد تا به او شیر کامل- با شرایط آن- بدهد؛ در این صورت، زن برادرش، مادر زینش می شود و به او محرم می گردد. البته نباید فراموش کنید که ازدواج آنها با کودک باطل می شود چون که عموی کودک شده اند.

38. نسبتهایی که به وسیله رضاع پدید می آید و سبب محرم شدن زن و مردی می شود که در نتیجه ازدواج آنها با هم جایز نیست- به این شرط صحیح است که حصول این نسبت در مرحله اول باشد نه در مرحله دوم که لازمه مرحله اول است و به منزله آن مرحله محسوب می شود. پس اگر همسر شما برادر خودش را شیر بدهد، فقط آن کودک پسر شما می شود نه آنکه همسران هم دختر شما بنشود و بگوییید خواهر پسر به منزله دخترم می باشد و ازدواج شما با او باطل گردد. و نیز اگر همسر شما پسر برادرش را شیر بدهد، آن کودک پسر شما می شود و زن شما عمه اوست، ولی نباید بگوییید که عمه فرزندم به منزله خواهرم می باشد و ازدواج با خواهرم حرام است. و باز اگر همسران عمو یا عمه شما را شیر دهد، مادر رضاعی آن می شود، چون آن به منزله مادر بزرگ (مادر پدر) من هستند. حقیقت این است که آنها به منزله مادر بزرگ شما هستند و در مرحله دوم و لازمه نسبت اول که به وسیله رضاع حاصل شده است. یعنی زن شما مادر آنها شده است، (10) نه آنکه مادر بزرگ حقیقی شما باشند.

39. زنی که برادر یا خواهر شما را شیر داده و مادر رضاعی آنها شده است، می تواند او را به عقد ازدواج خود درآورد و نباید بگوییید او مادر برادر یا خواهر من است پس به منزله مادر من است، و همچنین اگر ابتدا زن شما باشد و آنگاه برادر یا خواهرتان را شیر دهد، ازدواج شما باطل نمی شود. 40. زنی که کودک دختر شما را شیر داده و مادر رضاعی او شده است، به منزله دختر شماست نه دختر حقیقی شما، تا به شما محرم گردد و ازدواج با او حرام باشد، و همچنین اگر همسر شما او را شیر دهد، همسر شما بر شما حرام نمی شود (اگر چه در این صورت دختر شما به داماد شما حرام می شود چنانچه در مثال ماده 34 ذکر گردید).

41. اگر زنی فرزند خواهر شما را شیر بدهد، مادر رضاعی او می شود و به منزله خواهر شما ولی با شما محرم نیست، زیرا این نسبت در مرحله دوم حاصل شده و لازمه مرحله اول، یعنی مادر شدن اوست؛ همچنین اگر همسر شما او را شیر بدهد، ازدواج شما با او باطل نمی گردد. همچنین اگر زنی عمه یا عموی شما را شیر بدهد، به منزله جده مادری (مادر مادر) شماست و با شما محرم نمی گردد و اگر همسر شما یکی از اینان را شیر بدهد، ازدواج شما با همسران باطل نمی گردد.

یاد آوری: فقهای اعظام می فرمایند: شیر خواری با شرایطش که موجب محرم شدن و حرمت ازدواج می گردد باید شرعا

ثابت شود. پس اگر کسی مثلاً شك کند که پانزده مرتبه کامل شیر داده و یا کمتر، در این صورت، باید بنارا برکمتر بگذارد؛ یعنی بگوید رضاع شرعی حاصل نشده است. و نیز اگر مرضعه مرده است و اکنون کسانی که شهادت دهند که آن مرحومه این کودک را شیر داده است، باید شهادت دهندگان دو مرد عادل چهار زن عادل باشند و باید شهادت آنها با تفصیل باشد، یعنی بگویند ما با چشم خود دیدیم که آن مرحوم پانزده مرتبه متوالی این کودک را از پستان خود شیر داد، و خلاصه قاضی باید تمام تفصیل را از آنها بپرسد؛ اگر همگی شرایط را کامل و صحیح گفتند، آنگاه حکم به رضاع را صادر کند.



دلیل

284. لا ینکح ابوالمر ترضع فی اولاد صاحب اللبن. (11)

پدر طفل شیرخوار با فرزندان صاحب شیر نمی تواند ازدواج کند.

285. حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم و عماتکم و خالاتکم و بنات الاخ و بنات الاخت و امهاتکم اللاتی ارضعنکم و اخواتکم من الرضاعه و امهات نساءکم و ربائبکم اللاتی فی حجورکم من النساء کم اللاتی دخلتم بهن فان لم تکنوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم و حلائل ابنالکم الذین من اصلابکم و ان تجمعوا بین الاختین الا ما قد سلف ان الله کان غفورا رحیما. (12)

حرام شده است بر شما (ازدواج با) مادران و دختران و خواهران و عمه ها و خاله ها و دختران و برادر و خواهران رضاعی شما و مادران همسر و دختران همسران که در دامان شما پرورش یافته اند از همسرانی که با آنها آمیزش جنسی داشته اید- و چنانچه آمیزش جنسی با آنها نداشته اید (ازدواج با دختران آنها) برای شما مانعی ندارد- و (نیز) همسران پسران شما که از نسل شما هستند (نه پسر خوانده ها). و (نیز حرام است بر شما) اینکه میان دو خواهر جمع کنید (با دو خواهر در یک زمان ازدواج کنید) مگر آنچه در گذشته واقع شده، که خداوند آمرزنده و مهربان است.

درس هفتاد و چهارم: جدول محرم و نامحرم

در جدولهای این درس ما سعی کرده ایم خلاصه سه درس قبل را به صورت بسیار فشرده بیاوریم. در اولین جدول خویشاوندان محرم و در جدول دوم خویشاوندان نامحرم آمده است. البته ذکر این نکته لازم است که چنین نیست که در هر ردیف جدول شماره 2 تمام نامحررها ذکر شده باشد و اگر مثلا در ردیف 11 ((داماد خاله)) نیامده است معنایش این باشد که داماد خاله نامحرم نیست، و بر عکس، آنچه در شماره 1 نیامده به این معنا نیست که نامحرم است بلکه در این دو جدول مقداری که بیشتر مورد نیاز و ابتلاک مردم بوده و به ذهن نویسنده خطور کرده و ظرفیت جدول اقتضا داشته از دروس قبلی استخراج گردیده است:

جدول شماره 1 - محرمها							
پدر	پدر پدر مادرت و ...	پدر پدرت	پدر پدرت و ...	پدر پدرت و شوهرت ...	پدر مادر	پدر مادر	پدر مادر
مادر	مادر پدرت و ...	مادر مادر	مادر مادر و شوهرت	مادر پدرت	مادر پدر	مادر پدرت	مادر پدرت
برادر	برادرت (تنی باشد یا ناتنی)						
خواهر	خواهرت (تنی باشد یا ناتنی)						
عمو	عمویت	عموی مادرت	عموی پدرت	عموی پدرت	عموی پدر	عموی مادر	عموی پدرت و ...
عمه	عمه ات	عمه پدرت	عمه مادرت	عمه پدرت	عمه مادر	عمه پدرت	عمه پدرت و ...
دایی	دایی ات	دایی پدرت	دایی مادرت	دایی مادر	دایی مادر	دایی پدرت	دایی پدرت

				خاله مادرت	خاله پدرت	خاله ات	خاله
			شوهر دختر پسرت	شوهر دختر دخترت	شوهر دخترت	شوهرت	شوهر
	زن عمویی که خاله ات باشد	زن پدر مادرت	زن نوه ات	زن پسر زن عمو و زن دایی که مادر زنت باشد	زن پدرت	زنت زن دایی که عمه ات باشد	زن
	داماد نوه پسرت	داماد نوه دخترت	داماد دختر پسرت	داماد دختر دخترت	داماد دخترت	داماد و هر چه پایین رود	داماد
		عروس پسر دخترت و ...	عروس دختر پسرت	عروس دخترت	عروس پسرت	عروست	عروس
	پسر پسر دخترت	پسر دختر پسرت	پسر دخترت	پسر پسر پسرت	پسر پسرت	پسرت	پسر
	دختر پسر دخترت	دختر پسر پسرت	دختر پسرت دختر ریبیه ات	دختر دختر دخترت دختر پسر ریبیه ات	دختر دخترت دختر زن مدخوله ات	دخترت دختر دختر پسرت	دختر
	نبیره پسرت و هر چه پایین تر رود	نبیره دخترت	نبیره ات	نوه پسر پسرت	نوه دخترت	نوه ات	نوه و نبیره
						دختر زنت (چه از شوهر قبل از شما باشد چه از شوهر بعد از شما)	ریبیه (دختر)

جدول شماره 2 - نامحرما							
	پدر عروست	پدر داماد	پدر هوویت	پدر زن عمویت	پدر زن عمویت	پدر زن برادرت	پدر زن پدرت
		مادر عروست	مادر داماد	مادر زن دایی ات	پدر زن عمویت	مادر زن برادرت	مادر زن پدرت
				برادر خوانده یکی از خویشانت	برادر خوانده ات	برادرزاده شوهرت	برادر شوهرت
				خواهر خوانده یکی از خویشانت	خواهر خوانده ات *	خواهر زاده زنت	خواهر زنت
			عموی عروست	عموی داماد	عموی مادری عمویت	عموی هر یک از خویشان شوهرت	عموی شوهرت
				عمه هر یک از خویشان زنت	عمه ریبیه ات	عمه زنت	عمه مادری عمه ات

دایه	دایه پدري دایه ات	دایه شوهرت	دایه پسر شوهرت	دایه دختر شوهرت	دایه یک از خویشان شوهرت			
خاله	خاله زنت	خاله پدري خاله ات	خاله ربیبه خاله ات	خاله هر یک از بستگان زنت				
شوهر	شوهر مادر شوهرت	شوهر عمه ات	شوهر خاله ات	شوهر عروس که پسر است نباشد	شوهر خواهرت			
زن	زن پدر زنت	زن عمویت	زن دایه ات	زن برادرت	زن برادر زنت			
داماد	داماد شوهرت	داماد خواهرت	داماد برادرت					
عروس	عروس زنت	عروس خواهرت	عروس برادرت	عروس ربیبه ات				
پسر	پسر داماد که نوه ات نباشد	پسر عمو و پسر عمه ات	پسر خاله و پسر دایه ات	پسر هووی مادرت				
دختر	دختر زن غیر مدخوله ات	دختر هووی مادرت	دختر عمو و عمه و دایه ات	دختر برادر زنت	دختر داماد که نوه ات نباشد	دختر عروس که نوه ات نباشد	دختر زنی که با او زنا کرده ای	
ربیبه	ربیبه پدرت**							

* خواهر خوانده: دختر بیگانه ای که او را به خواهری پذیرفته باشی.
 ** دختری که نامادری انسان از شوهر قبلی اش دارد، یعنی خواهری که نه از پدر با انسان یکی می باشد و نه از مادر.

درس هفتاد و پنجم: تنها قوانین الهی: می تواند سعادت خانواده را تأمین کند

هیچ مکتب و آیینی، بلکه هیچ فرد عاقلی، ضرورت قانون و حکم و ضابطه را، حتی در محیط خانواده که شالوده بنالپس بر بیگانگی و محبت و یکرنگی و یکرنگی استوار است، انکار نمی کند؛ زیرا هر چند امور جنبی و فرعی خانواده، مانند تقسیم کار و رسیدگی به امور کودکان و طبخ و نظافت، با توافق زوجین یا با تعاون و همکاری آنها صورت پذیرد، اما امور اصلی و زیر بنایی خانواده، مانند اینکه ازدواج با چه اشخاصی جایز و با چه اشخاصی حرام است و همچنین تعیین انحرافهای جنسی و مقدار مجازات منحرفان و حقوق و وظایف اساسی زن و شوهر و راه حل اختلاف آنها و صدها مانند این امور، همه و همه، احتیاج به ضابطه و قانون و حکم و دستور دارد تا هرج و مرج و اختلال، در نظام خانواده راه نیابد. اکنون بحث ما این است که این قانون و ضابطه از چه منبعی باید صادر شود و این حکم و دستور را چه کسی باید بدهد؟ شاید در این مطالب هم کسی شك و تردید نکند که وجود دو صفت در مرجع قانونگذار لازم و ضروری است: اول آنکه قانونگذار از مقدمات و شرایط و توابع و لوازم قانون خود اطلاع کافی داشته باشد؛ دوم آنکه انحصار طلب و سود جو و خود خواه نباشد تا جهت قانون را به سود خود و فامیل و دوستانش منحرف نسازد.

مسلمان می گوید: داناترین و بی غرض ترین منشاء صدور قانون، خداوند متعال و آفریدگار جهان هستی است که هم از ذرات وجود مادی انسان آگاه است و هم از غرایز و عواطف و احساساتش و هم از روابط آنها با یکدیگر؛ زیرا همه آنها را خودش ساخته و خاصیت بخشیده و به هم پیوسته و ارتباط داده است و او خود غنی با لذات است و هیچ گونه ای کمبود و نیازی در ناحیه ذات مقدسش راه نداشته تا در قانونگذاری اش احتمال سودجویی و انحصار طلبی پیدا شود. مسلمان می گوید: کسی که جانور آبری مانند انواع ماهیها را در دریاها و اقیانوسها ساخته و پرداخته و چنین مقدر داشته است که عمر خود را درون آب بگذرانند و از آن طرف انسان را با تمام اعضاء و جوارح و خصوصیاتش، مثل دستگاه گوارش و جهاز هاضمه، چنان مقدر داشته است که در خشکی زندگی کند، وقتی می گوید ماهی فلسدار برای دستگاه گوارش انسان مناسب و حلال است و ماهی بی فلس نامناسب و حرام، بهتر از هرکس دیگر سود و زیان و تناسب و عدم تناسب آن را حساب کرده است. همچنین وقتی می گوید گوشت پرندگانی که بیشتر بال می زنند و چینه دان و سیخک پا دارند، حلال و گوشت پرندگان دیگر حرام است، در آنجا حساب مناسب و ارتباط گوشتها را با معده و روده ای که خودش ساخته است، بهتر از هر کس دیگری می داند.

مسلمان می گوید: کسی که نطفه ای را به شکل دختر و نطفه دیگر را به شکل پسر می سازد و در رحم دختر، جریان قاعده ماهانه و حیض را مقدر ساخته است و این رحم و ریزش دیواره آن را برای پسر قرار نمی دهد و نیز بر چهره پسر در زمانی معین مو می رویاند و چهره دختر را صاف و خالی می گذارد، از هر کسی دیگر بهتر می داند و بیش از همه حق دارد

که برای حیض دختر و محاسن صورت پسر، قانون و تشریحی وضع کند و دستوراتی در حد واجب و حرام و مستحب و مکروه بدهد. همچنین خداوندی که به دختر و پسر عواطف و احساسات خاصی عنایت فرموده و رابطه آنها را با امور اخلاقی و اقتصادی و اجتماعی انسان، در نظر گرفته است، بیشتر از هر کس دیگری حق دارد درباره ازدواج و تشکیل خانواده آنها- از خواستگاری تا طلاق و مرگ و ارث و وصیت- سخن بگوید و دستور بدهد و امر و نهی نماید؛ زیرا اموری را که موجب التیام و جدایی زن و شوهر است او می داند، راه سعادت و شقاوت زن و شوهر را او تشخیص می دهد، به راه ترقی و تکامل فرزندان آنها و نسل آینده او شناخت کامل دارد.

بنابراین هیچ منشاء و مرکزی و هیچ شخص و گروهی، جز خداوند متعال و کانال وحی او، شایستگی قانونگذاری را ندارد. با وجود چنین دلیل روشن و منتفی که هیچ کس نمی تواند خدشه ای در آن وارد کند، مردمی را که همواره خودخواهی و شهوت پرستی، وادار کرده است تا لگد به بخت خود بزنند، در غالب اوضاع و احوال مشاهده می کنیم که قانون معتدل و متوسط خالق مهربان خود را پشت سر گذارده، به افراط و تفریط می گرایند، که ما در اینجا به چند نمونه از این افراط و تفریطها اشاره می کنیم:

1. طلاق

خداوندی که انسان را با غرایز و عواطف خاصی آفریده است می داند که گاهی مرد در انتخاب همسر دچار اشتباه می شود و با زنی ازدواج می کند که به هیچ وجه ممکن نیست با او توافق پیدا نماید و شریک زندگی او شود. در چنین صورتی مرد، زن رامقصر می داند و زن، مرد را، و هر دوی آنها می گویند ای کاش چنین کاری را نمی کردیم. یا ممکن است برای یکی از آنها بیماری مسری یا جنون یا اعتیاد یا علت دیگری پیش آید که هر عاقل و خردمندی، در چنین صورتی، بهترین چاره و علاج را جدایی آنها می داند.

اسلام هم طبق همین قضاوت عقل و فطرت، طلاق و جدایی زن و شوهر را از یکدیگر امری جایز و حلال دانسته است؛ ولی تمام کشورهای کاتولیک مذهب جهان، بیش از پانصد سال، با این حکم روشن و بدون اشکال الهی مخالفت می ورزند و می گفتند ازدواج پیمان مقدسی است که جز مرگ هیچ شخص یا قانونی حق ندارد این رشته را بگسلد و معتقد بودند که طاق حرام و نامشروع است. کلیسای کاتولیک رسماً اعلام می کرد: ((اگر یکی از زوجین دیوانه شد، بر دیگری لازم است که تا آخر عمر از همسرش پرستاری کند و حق گرفتن همسر دیگر را هم ندارد)). و باز فتوی می داد که: ((اگر میان زن و شوهر اختلاف و نزاعی رخ داد، باید حداکثر تا مدت سه سال، از یکدیگر جدا باشند و مثلاً زن به خانه پدرش برود و بعد از سه سال به خانه شوهرش بیاید و با یکدیگر زندگی کنند)).

تعجب اینجاست که چنین حکم ظالمانه و مخالف انصاف و عقل و وجدانی بیش از پنج قرن، در میان صدها میلیون جمعیت تبلیغ می شد و عملی هم گشت و احدی هم اعتراض و حتی استیضاح نداشت. وقتی کاسه صبر مردم لبریز شد و آه و فغانشان به آسمان رسید، قانونگذاران پارلمانی جرات پیدا کردند تا شرایطی را برای جواز طلاق تصویب کنند. رسوایی بیشتر وقتی پیش آمد که یکی از شرایط تصویب طلاق را زندادن زن قرار داده بودند. در نتیجه تصویب چنین حکمی، زن و شوهری که می خواستند از یکدیگر جدا شوند و رضایت و اختیار خودشان، برای وقوع طلاق کافی نبود، می رفتند و مرد بیگانه ای را به عنوان ((طرف ثالث)) می دیدند و او را اجیر می کردند تا بیاید و با زن زنا کند و شهودی هم حاضر می کردند و با چنین حيله ای، خود را از حماقت و لجاجت ابلهانه تصمیم گیران کلیسا نجات می دادند.⁽¹³⁾

علاوه بر آنکه چنین زن و شوهر ناموافقی تا زمانی که به این حيله دسترسی پیدا می کردند، هر يك از آنها به حکم اجبار غریزه جنسی، با همسران غیر رسمی بسیاری رابطه پیدا می کردند، حتی زنان تا آنجا که نویسنده کتاب ((طلاق و تجدد)) نقل می کند ((در چند سال پیش که برای مدت کوتاهی، پیش که برای مدت کوتاهی، مکالمه های تلفنی نیویورک بازرسی شد، ملاحظه گردید که بسیاری از زنان نیز به شوهران خود خیانت می کنند)).⁽¹⁴⁾ سرانجام قانونگذاران کشورهای مسیحی بقدری در شرایط طلاق گشاده دستی کردند، که اکنون آنها خیلی آسان تر از مسلمین زنان خود را طلاق می دهند و در این مسأله به جانب افراط رفته اند.

2. سن ازدواج

شریعت مقدس اسلام که قانونگذارش همان آفریننده انسان و تمام جهان است، حداقل سن ازدواج را برای پسر و دختر که در این سن می توانند اقدام به ازدواج نمایند، طبق طبیعت و فطرت آنها، ابتدای بلوغشان قرار داده است و هیچ پسر و دختری قبل از رسیدن به سن بلوغ حق ندارند ازدواج کنند و اگر اولیای پسر و دختر نابالغ، عقد ازدواج را منعقد ساختند، تنفیذ و صحت آن ازدواج مشروط به بالغ شدن و ازدواج آنهاست، چنانچه در هر عقد دیگری نظیر بیع و صلح و اجاره و مانند آن نیز چنین است. پس اگر کودک پس از رسیدن به سن بلوغ، عقد ولی را امضاء نکرد و آن همسر را نپذیرفت، عقد باطل می شود و ازدواجی صورت نمی گیرد؛ اما چنانچه پذیرفت، همان عقد رسمیت پیدا می کند و آن دو تن همسر قانونی یکدیگر می شوند و می توانند زندگی زناشویی خود را شروع کنند هر چند ابتدای سن بلوغ باشند، و نیز حق دارند مراسم زناشویی را تا چند سال به تأخیر اندازند، چنانکه هر دختر یا پسری بعد از بلوغ حق دارد امر ازدواج را به تأخیر اندازد و در زمان که صلاح دانست ازدواج کند.

البته شارع اسلام هیچ گاه واجب نکرده است که پسر در پانزده سالگی یا دختر در نه سالگی ازدواج کند، چنانچه ازدواج خود رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین (علیه السلام) و فرزندانشان همگی سالها بعد از رسیدن به سن بلوغ انجام یافته است، مگر ازدواج حضرت زهرا (سلام الله علیها) که آن هم بنا به نقل بعضی از تواریخ در هجده سالگی بوده است و یا همان استثنای نادری است که بیان کردیم، بلکه حقیقت دستور اسلام این است که اگر در ابتدای بلوغ شرایط ازدواج و همسررداری در وجود او یافت شود، از جهت قوانین اسلام، مانعی برای او نیست و نباید جلوی آزادی او در امری که به خیر و صلاح اوست و عقل و فطرت هم آن را تأیید می کند، گرفته شود. اما کسانی که به خاطر جلوگیری از نرخ رشد بی رویه جمعیت و امثال آن با حکم صریح و روشن خالق مهربان خود مخالفت می ورزند و توصیه می کنند که دختران و پسران مثلاً نباید تا سن سی سالگی ازدواج کنند دچار محاذیر و مشکلات اخلاقی و ناهنجاریهای اجتماعی و بزهکاریهای جوانان بدون همسر می شوند.

زمانی که در بریتانیا حداقل سن ازدواج پسر را بیست و یک سال و حداقل سن نامزد احراز نخست وزیری را هجده سال

تصویب کرده بودند (و شاید اکنون هم چنین باشد)، مردم آن کشور اعتراض کردند که آیا مردی که می تواند در سن هجده سالگی نخست وزیر بشود و مملکتی را اداره کند، برای ازدواج کردن باید سه سال دیگر صبر کند؟ قانونگذاران پاسخی داده بودند که بیشتر به شوخی شباهت دارد و گفته بودند: ((گاهی اداره يك زن از اداره يك کشور مشکل تر است!)) که البته از نظر يك مسلمان بهتر این بود که پاسخ می دانند: حق همان است که خالق پسر و دختر گفته است و عقل و فطرت آن را تائید می کند، ولی ما برای رفع اشکالات اقتصادی و اجتماعی چنین قانونی را وضع نموده ایم و دختر و پسر را تا چند سال از حق طبیعی و مشروع خود محروم می کنیم تا به مشکلات افزایش جمعیت دچار نشویم. گرچه از این ناحیه هم دچار مشکلات پیدا شدن فرزندهای غیر قانونی و مانند آن می شوند.

خلاصه از مذاق اسلام دانسته می شود که: اولاد خداوند متعال دختر و پسر را بعد از نه سال و پانزده سال آزاد می گذارد تا هر وقت بخواهند و صلاح بدانند، ازدواج کنند (البته در روایتی امام صادق (علیه السلام) در پاسخ کسی که گفت ما فرزندان خود را در کوچکی همسر می دهیم، فرمودند: ((این گونه همسران غالباً الفت نمی گیرند.)) و اگر هیجان و غریزه جنسی بر دختر یا پسر غالب شود که او را به استمناء (جلق زدن) یا زنا کردن یا انحرافات دیگری وادار کند، ازدواج بر او واجب می گردد؛ و ثانیاً از نظر اسلام، شاید بهتر آن است که سن دختر شش سال کمتر از پسر باشد؛ و ثالثاً مهریه و جهیزیه و تشریفات دیگر نباید چنان سنگین گرفته شود که مانع ازدواج گردد؛ و رابعاً پسر نباید از هزینه تکفل همسر خوف داشته باشد که آن ترس مانع ازدواج گردد، بلکه باید به پروردگار خویش توکل کند و وعده ای را که خالق مهربان در کتاب مجید خویش داده است- که جوانان فقیری را که ازدواج کنند، از فضل خویش بی نیاز می کنم- باور کند.

و باز درباره سن مناسب ازدواج، نسبت به دختران، پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فرموده است: ((دختران باکره مانند میوه های روی درختان اند)). در این حدیث شریف، آن حضرت تشبیه بسیار لطیف و دقیق و مطالبی فرموده است: همان طور که میوه نه در زمانی که کال و نارس است باید چیده شود و نه زمانی که پوسد و فاسد شود، دختری که نتواند شوهر را درک کند و از وظایف همسررداری عاجز باشد و نتواند قبول مسؤ لیت کند، میوه کال و ناری است که هنوز باید روی درخت (در خانه پدر) بماند تا گذشت زمان، او را رسیده و شیرین و آبدار کند، و باز اگر دختری نشاط و طراوت و جوانی را از دست بدهد و ازدواج نکند، در حقیقت، همان میوه درخت مانده و پوسیده و تپاه شده ای است که هر چه بیشتر بماند بر افسردگی و پژمردگی اش افزوده می شود و به گندیگی و عفونت می رسد و دیگر آب رفته به جوی باز نمی گردد.

خلاصه سخن آنکه سن ازدواج، بلوغ جسمی و رشد فکری است و اسلام حد بلوغ جسمی را بیان کرده و راجع به رشد فکری حدی معین نفرموده بلکه آن را در اختیار خود زوجین و اولیای آنها گذارده است، به دو دلیل: دلیل اول آنکه رشد فکری حد و مرز مشخصی ندارد و مانند بلوغ جسمی در چارچوب لفظ و عبارت نمی گنجد، و دلیل دوم اینکه کسانی هم که رشد فکری ندارند، همسرانی مانند خود یا دارای نقصی دیگر پیدا می کنند و بالاخره باید ازدواج کنند و یا ممکن است مردی رشید با دختری که رشد بالقوه دارد ازدواج کند و سپس در اثر تربیت، رشد فکری او به فعلیت برساند، یا پدری که فرزند خردسال دارد و می ترسد بمیرد و فرزندش در حال یتیمی ازدواج کند، برای او همسر می گیرد و هیچ يك از اینها را نباید از حق طبیعی و مشروع خود محروم ساخت.

286 عن هشام بن الحكم، عن ابی عبدالله او ابی الحسن علیهما السلام،

قال: قيل له: انا نزوج صبياننا و هم صغار قال فقال: اذا زوجوا و هم صغار، لم يكادوا يتألفوا. (15)

هشام بن حکم گوید: مردی به امام صادق یا موسی بن جعفر (علیه السلام) عرض کرد: ما فرزندان خود را در کوچکی همسر می دهیم. حضرت فرمود: اگر در خردسالی، ازدواج کنند، به آسانی الفت نمی گیرند.

287 يا ايها الناس ان جبرئيل ااتاني عن اللطيف الخبير فقال: ان الابكار بمنزلة الثمر على الشجر اذا ادرك ثمره فلم يجتن افسدته الشمس و نثرته الرياح و كذلك الابكار اذا ادركن ما يدرك النساء فليس لهن دواء الا البعولة و الالم يومن عليهن الفساد لا نهن بشر. (16)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: روزی رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: جبرئیل از پیشگاه الهی نزد من آمد و گفت دختران باکره مانند میوه روی درخت اند، موقعی که می رسد اگر چیده نشود اشعه آفتاب فاسدش می کند و وزش باد آن را پراکنده می سازد؛ همچنین دختران وقتی به حد بلوغ رسیدند و مانند زنان در خویشتن تمایل جنسی احساس کردند دارویی جز شوهر ندارند و اگر همسر نگیرند از فساد ایمن نیستند، چرا که بشرند و بشر از خطا و لغزش مصون نیست.

3. حجاب

اگر در موضوع طلاق، حماقت ارباب کلیسا سبب شد که با حکم عادلانه و منطقی خالق مهربان مخالفت شود و قرنهاي ممتدای جمع کثیری از بندگان خدا در سختی و فشار باشند، در موضوع حجاب، شهوترانی و زنیارگی مردانی بوالهوس و عیاش سبب شد تا جنس زن، اسیر و مقذور شهوت مردان گردد و از حصار امن و سنگر استوار خود خارج شود و به دام هر مردی افتد که میلش به او گرایش یابد و از همه بدتر آنکه نام این اسارت را ((آزادی)) گذاشتند، در صورتی که حقیقت ((آزادی)) این است که انسان در زندگی خویش احساس اختناق کند و برای رهایی خویش اقدامی نماید تا خود را از آن محدودیت و اختناق بیرون آورد. مثلاً اگر بلیل زیبایی در خانواده ای باشد و گاهی برای ایمنی از گزند شغال و روباه به درون قفس رود و گاهی بیرون آید و در فضای خانه گردش کند و روی سر و شانه و دست اهل خانه نشیند، در این صورت، خود را در آن محیط، آزاد و مختار و فارغ و شاد احساس می کند؛ ولی اگر صیادی بازیگر و شاید بیاید و به او بگوید: ((تا کی در این محیط کوچک خود را میحوس می کنی؟ از این خانه کوچک بیرون بیا و خیابان و بوستان را ببین))، بلیل مظلوم هم فریب صیاد شیاد را می خورد و از محیط امن خود خارج می شود و رزق و برق خیابان و پارک و لب دریا و برخی محافل کذایی به او اجازه نمی دهد که درباره آنچه صیاد از او می ستاید فکر کند. آیا این را هم باید آزادی نامید؟ نتیجه این فریبکاری و فریب خواری، فقط آزادی صیاد در بهره برداری از بلیل مظلوم است، نه آزادی خود او. او در خانه و کاشانه نخستینش آزاد بود و اکنون گرفتار و مبتلا و اسیر است. او اگر در آنجا چند دوست مهربان و صمیمی داشت، اکنون هزاران دشمن دوست نما و صیادان شیاد پیدا کرده است که با چاپلوسی و چرب زبانی، او را زیر دست و پای خود می اندازند و از هویت و شخصیت، تهی اش می سازند.

شما را به خدا، این حدود دو میلیارد زنی که اکنون ادعای آزاد شدن می کنند و در دام تیرهای نگاه این و آن افتاده اند و

حتی اختیار حفظ شرمگاه خود را ندارند، آیا اینان آزادی ادعایی را خودشان به دست آورده اند یا مردان هوسباز آن را به آنها عطا کرده اند؟ و آیا آن مردان، در این پیشنهاد که باکمال جدیت و سعی و تلاش هم تعقیب کرده و می کنند، خیرخواه و دلسوز زنان شده بودند و برای رضای خدا و تقرب به ذات مقدسش، خواستند عمل خدا پسندانه ای- به اصطلاح خودشان انجام دهند یا آزادی خود را از بهره برداری از ایشان می خواستند؟ این مردان شاید چرا اکنون می خواهند زبان کسی را که سخن از حجاب و عفاف می گوید، از دهانش بیرون آورند و نوشته هایش را بسوزانند؟

به شما مردانی که با این صیادان شاید همنا نشده و نمی شوید و به شما پانوانی که فریب آن صیادان مکار را نخورده و نمی خورید، می گویم: ((تنها فکر کردن در همین موضوع که چرا مردان برای آزادی زنان دلسوزی می کنند نه خود زنان، آیا کافی نیست که ما بفهمیم این مردان، صیاد و شیباند و خداوند رحمان، که سخن از حجاب و عفاف زن می گوید، حنان است و منان، هر چند اکنون میلیونها زن، فریب خورده باشند و به تقلید از صیادان شیباد، طوطی صفت در پس آینه، فریاد آزادی برآورند؟

شما می دانید که دامنه فریب به جایی رسیده است که در بسیاری از کشورهای اروپا و خود ایالات متحده، مجالس مسابقات زیبایی اندام تشکیل می شود و سالی يك بار، دختران معصوم را در برابر هزاران جوان تماشاگر برهنه می کنند و ساق پا و کمر و پستان و مو و چشم و ابروی آنها را بازرسی می کنند و نمره می دهند و در آخر یکی از آنها به عنوان ملکه زیبایی برمی گزینند و از فردای آن روز، آن دختر فریب خورده حراست نداشته بدون مراقب پلیس قدمی از خانه بیرون گذارد و بالاخره هم او در میان رقابت شهوت پرستان پولدار و هرزه، با ترس و دلهره، کوتاه مدتی، زندگی ننگین و پر آشوبی را طی می کند و هزاران دختر دیگر که در این آزمایش ننگین و شرم آور رفوزه شده اند، افسرده و دماغ سوخته، رنگ پریده و لب آویخته، در گوشه عزلت و انزوا می خزند.

اگر اینچنین است پس قدر عفت و حجاب و مکتب و رهبران دینی خود را بدانید و سخن ما را به گوش خواهرانی که مختصر فاصله ای از لحاظ فکری با ما دارند، برسانید.

4. سه طلاق

هر عاقلی می داند که اختلاف زن و شوهر، زمانی که شدید گردد و به اوج برسد و دیگر توافق ممکن نباشد، مصلحت این است که از یکدیگر جدا شوند و به اصطلاح شرعی ((طلاق)) واقع شود، ولی رسیدن به این مرحله و تشخیص این وضعیت برای ما انسانها بسیار مشکل و برای خداوند متعال و آفریننده هستی بسیار آسان است، بلکه باید بگویم تشخیص این موقعیت برای انسانها محال است، حتی برای خویشتان و زن و شوهر و حتی برای زن نسبت به شوهر و شوهر نسبت به زن، زیرا همه می دانیم که منشاء اراده و قصد برای انسان، غیر اختیاری است و گاهی کافر مسلمان می شود و دوستی دشمن می گردد و فاسقی به عبادت خداوند روی می آورد و معتادی تارك می شود، در صورتی که همه دوستان و خویشان آنها بلکه حتی خود او چنین تغییر حالتی را در وجود خویش احتمال نمی داد.

بنابراین اگر زن و شوهری با یکدیگر اختلاف پیدا کردند، بطوریکه تمام خویشان و دوستان آنها و مقامات قضایی مورد مراجعه، توافق آن دو نفر را محال دانستند و طلاق واقع شد، ولی بعد از يك ماه جدایی، شوهر پشیمان گشت و تقاضای رجوع به همسر خود را نمود، نباید تعجب کرد و صادر کنندگان امر طلاق را خاطی و مجرم دانست؛ زیرا اگر به آنها بگویید: چرا حکم طلاق کردید، خواهند گفت: ((دل در دست خداست)). این زن و شوهر، آن روز واقعا از هم متنفر و مخالف یکدیگر بودند و امروز ناگهان تو تغییر یافته و خواهان و موافق هم شده اند و شاید خودشان هم نتوانند علت این تغییر را توضیح دهند.

پس اگر چنین است و دل انسان در دست خداست- زیرا او انسان و دلش را آفریده است- آفریننده انسان می گوید: اگر زن و شوهری اختلاف پیدا کردند و کار به طلاق رسید، پس از طلاق اگر شوهر پشیمان شد، می تواند به همسرش رجوع کند و یا اگر عده طلاق گذشته و زن، شوهر نکرده است، می تواند او را دوباره عقد کند و باز هم اگر اختلاف پیدا کردند و کار به طلاق کشید، مانند بار اول می توانند آشتی کنند و زندگی را از سر گیرند؛ ولی اگر بار سوم اختلاف پیدا کردند و طلاق واقع شد، دیگر باید بدانند که زندگی آنها با آن صورت قابل ادامه نیست و زن باید شوهر دیگری اختیار کند و شوهر زنی دیگر بگیرد و نباید بیهوده عمر خود را تلف کنند و به جای کارهای مثبت و مفید، هر روز به قهر و آشتی بپردازند.

حال اگر زن، شوهری دیگر کرد؛ ولی شوهر دوم وفات نمود یا زن را طلاق داد و شوهر اول میل به آشتی پیدا کرد و زن هم موافق بود، می توانند دوباره زن و شوهر یکدیگر شوند و زندگی را از سر گیرند.

اگر باور کنیم که ((دل در دست خداست)) و امکان دارد این زن و شوهر پس از تحمل آنچه پیش آمده است، توبه کرده و سر عقل آمده باشند، از این حکم الهی تعجب نخواهیم کرد.

قابل انعطاف بودن انسان، از دید خالق و آفریننده دانا و مهربانش تا آنجا پیش می رود که می فرماید: اگر تمام این امور بار دیگر تکرار شود، یعنی سه طلاق دیگر واقع شود و زن، شوهر دیگر کند و باز آن شوهر بمیرد یا زن را طلاق دهد و آن زن و شوهر لجوج و سرسخت توبه کنند و بخواهند زندگی را از سر بگیرند، خداوند مهربان مانع چنین خیری نمی شود و به آنها اجازه ازدواج مجدد را می دهد؛ ولی اگر این بار هم نادانی کرد و سه طلاق دیگر هم میان آنها واقع شد، آن زن برای همیشه بر آن مرد حرام می شود و ازدواج مجدد آنها به هیچ نحو ممکن نیست.

حال اگر کسی از این حکم الهی تعجب کند و بگوید: چرا خداوند متعال برای توافق يك زن و شوهر تا این حد پیش رفته و این مقدار اغماض و تسامح نموده است، نویسنده خواهد گفت: اگر در میان میلیونها زن و شوهر دانا و فهمیده يك زوج لجوج و یکدنده و ستیزه جور و کله شق پیدا شوند که تا هشت بار طلاق دادن و اینکه زن، دو شوهر دیگر اختیار کند پیش بروند، ولی بعد از رجوع یا از ازدواج نهم، لجاجت را کنار گذارند و واقعا زن و شوهری مهربان شوند و برگزیده خود افسوس خورند، آیا خداوند مهربان باید توبه آنها را نپذیرد و مثلا بعد از طلاق سوم و چهارم بگوید شما بر یکدیگر حرام گشته اید؛ خداوندی که هفت ساعت برای توبه کردن مهلت داده و نوشتن گناه را به تاءخیر می اندازد؟ خداوند مهربان توبه پذیر، ابد چنین تنگ نظری و کوبه بینی بندگانش را دوست ندارد، خصوصا اگر پای فرزند یا فرزندی در میان باشد و به واسطه جدایی پدر و مادر، یکی از دور کن زندگی آنها شکسته شود.

اما بعد از طلاق نهم، او که بندگانش را بهتر می شناسد، می داند که در میان میلیونها زن و شوهر، حتی يك زوج هم پیدا نمی شود که بتوانند با یکدیگر توافق کنند و زندگی سالمی داشته باشند و هیچ انسانی نمی تواند چنین شرایط و چنین شماره طلاق و شوهران دیگری را تخمین بزند و برنامه ریزی کند.

اما آنچه در میان مردم ما شهرت یافته است که شوهری را که زن، بعد از طلاق سوم اختیار می کند ((محلل)) می نامند و حتی با او شرط می کنند که آن زن فقط يك شب زن او باشد و فردای آن شب طلاقش دهد تا به شوهر اول خود باز گردد، در آیات و احادیث اسلامی شاهد و دلیلی برایش یافت نمی شود. از نظر مقررات اسلام، بعد از طلاق سوم زن باید به عقد دائم مردی دیگر درآید و آن عقد باید قطعی و منجز باشد نه معلق و مشروط، و اختیار طلاق هم به دست شوهر است، و این حکم دلیل بر این است که بعد از طلاق سوم، شوهر اول باید به فکر زنی دیگر باشد و زن به فکر شوهری دیگر، مگر اینکه اتقایی بیفتد و بعد از مدت کوتاهی شوهر دوم بمیرد یا زن را طلاق بدهد، که اسلام در چنین صورتی ازدواج مجدد آنها را تجویز می کند تا اگر تقصیر از زن بوده است، پس از زندگی کرد؛ با شوهر دوم بفهمد که ((به هرکجا که رود آسمان همین رنگ است)) و اگر تقصیر از شوهر بوده است، او هم پس از مدتی تحمل بی همسری، شاید از خر شیطان پایین آمده باشد.

و باز چنانکه که گفتیم، خداوند متعال می داند که بعضی از بندگان کله شفش، این بار هم خر شیطان را رها نمی کنند و آزمایش مجددی را می طلبند، چنانکه نسبت به سارق و شرابخوار هم خداوند حکیم این گونه دستوری می دهد. سارقی که در دزدی اولش دستش بریده شد، اگر توبه کرد و از دزدی دست برداشت، کسی با او کاری ندارد و مانند سایر مسلمین زندگی می کند؛ ولی اگر بار دوم سرقت نمود، پای چپش هم بریده می شود؛ باز اگر توبه کرد، با همان حال زندگی می کند، ولی اگر بار سوم دزدی کرد، کشته می شود، چنانکه شرابخوار هم بار اول و دوم هشتاد تازبانه می خورد و بار سوم کشته می شود- البته این احکام از نظر فقهای اعظام با اندکی شدت و ضعف بیان می شود(17) ولی اصل سخن ما این است که بعضی از گنهکاران و خطا پیشگان، با چشیدن يك بار مجازات و عقوبت، متنبه می شوند و بعضی با دو بار و آن که گناه را سه بار انجام داد، از نظر خالق متعال قابل اصلاح نیست و باید در جامعه نباشد یا زمینه مخالفت و گناه در اختیارش نباشد.



دلیل

288 قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم):... و ان هو عملها اجل سبع ساعات و قال صاحب الحسنات لصاحب السيئات و هو صاحب الشمال: لا تجعل عسى ان يتبعها بحسنه تمحوها فان الله عزوجل يقول ((ان الحسنات يذهبن السيئات)) او الاستغفار. (18)

در حدیثی پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود:... اگر کسی گناهی را مرتکب شود هفت ساعت به او مهلت می دهند. فرشته ای که مأمور نوشتن نیکیهاست به فرشته دیگر که مأمور نوشتن گناهان است می گوید: شتاب مکن، باشد که پس از این، کار نیکی انجام دهد که گنااهش را برطرف سازد، برای اینکه خداوند عزوجل فرموده است: ((همانا نیکیها بدیها را می برد)).

289 و انكحوا الا يامى منكم و الصالحين من عبادكم و اماتكم ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله و الله واسع عليم. (19)
و باید مردان بی زن و زنان بی شوهر و کنیزان و غلامان نیکوکار خود را به ازدواج یکدیگر در آورید (تا در میان مؤمنان کسی بدون همسر نباشد. و از فقر نترسید که) اگر مرد و زنی فقیرند، که خداوند به لطف خود آنان را بی نیاز و مستغنی خواهد فرمود، که خداوند به احوال بندگانش آگاه و رحمتش وسیع (و نامتناهی) است.

درس هفتاد و ششم: خواستگاری: سفارشات اسلام به پسر

بجز اسلام، کدام مذهب و مکتب را دیده اید که به فکر ترقی و سعادت انسان، حتی قبل از انعقاد نطفه اش، باشد و بخواهد تهذیب و اصلاح و تکامل او را از آن نقطه شروع کند؟ غیر از کتاب و سنت که دو مأخذ متقن و جاوید اسلام است، کدام کتاب و نوشته ای را در روی زمین خوانده اید که در موضوع خواستگاری، یعنی انتخاب همسر، دستوراتی دقیق و عمیق و در عین حال مفصل و مشروح به پسر و دختری بدهد که می خواهند در آینده عروس و داماد و سپس پدر و مادر شوند و آن گاه می خواهند نطفه انسانی را منعقد سازند که در آینده ای دورتر، قدم به دنیا می گذارد و مهمان پروردگار خود و عزیز پدر و مادر خویش می شوند؟

اسلام عزیز در موضوع خواستگاری، هم صلاح و سعادت پسر و دختر و هم خیر و کمال کودکان آینده را که نتیجه و ثمره ازدواج آنها هستند، در نظر گرفته است.

سفارشات اسلام به پسر هنگام خواستگاری

در گزینش دختر، اولاً پسر نباید مسامحه و سهل انگاری کند و چشم بسته و تحقیق نکرده اقدام به ازدواج نماید. امام صادق (علیه السلام) به کسی که می خواست ازدواج کند، فرمود: بنگر که هستی خود را در کجا می گذاری و چه کسی را شریک مالت می کنی و از دین و رازت آگاه می سازی؟ و ثانیاً سفارش اسلام به خواستگاران این است که: شما در انتخاب همسر، تنها مال و جمال را مورد توجه قرار ندهید، بلکه تقوی و نجابت و دیانت را محو و اساس صفات دختر بدانید و عنایت خاص خود را متوجه آن سازید و به مال و جمال و بقیه شؤن اجتماعی به دیده جنبی و فرعی بنگرید و بدانید که اگر فقط مال و جمال دختر، مورد نظر شما باشد، خدا شما را به خودتان وا می گذارد و از آن ازدواج خیری نمی بینید. زیرا بنده ای که هوای نفس خود را بر توصیه خالق دانا و مهربان خویش مقدم دارد، سزاوار است که به مقصودش- که در عین حال به زیان او هم هست- نرسد؛ ولی اگر به سخن خالق و حکیم و مهربان خود گوش دهید و در خواستگاری دختر، دیانت و نجابت را مورد عنایت قرار دهید، به دختری با مال و جمال هم خواهید رسید.

اینها نه تنها گفته نویسنده و تراوش فکر و اندیشه اوست بلکه همگی مضمین اخبار و احادیثی است که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)و ائمه معصومین (علیه السلام) به ما رسیده است که در مقام دلیل، برخی از آنها را با حساب ریاضی و استدلال منطقی برای شما خواننده محترم توضیح می دهیم:

دختری که جمال فوق العاده دارد، اگر دیانت و نجابت نداشته باشد، غالباً خودخواه و مغرور است، متکبر و خودبین است و چنین زنی قیمومت و حکومت شوهر را به مقداری که اسلام دستور داده است، نمی پذیرد بلکه می خواهد بر شوهر خود تحکم کند، ناز بفرشد، زور بگوید و خود را برتر و بالاتر و صاحب اختیار خانه و حکمفرمای بر شوهر بداند و خلاصه در زندگی خانوادگی به خودش نمره بیست و به شوهرش نمره کمتر می دهد. به تعبیر دیگر، او خود را سه کیلو می داند و شوهرش را دو کیلو و با خود حساب می کند که هیچ گاه سه کیلو زیر دست دو کیلو نمی شود.

مشکل دیگر این گونه زنان، نگهداری و محافظت آنها از دستبرد جوانان شهوت پرست پولدار است. زن صاحب جمال اگر دین نداشته باشد، در برابر مردان هوسباز- خصوصاً اگر بداند که مال و ثروت بیشتری دارند- دلبری و دلربایی می کند و می خواهد شوهری در ردیف خود بالاتر از خود پیدا کند، و آن گونه مردان هم هنر بازیگری و صیادی دارند. شیطان هم در میانه دام و طناب انداخته و تور و تله می گستراند و دانستانهایی را که هر روز در رسانه های خبری جهان می خوانید و می شنوید برپا می کند.

اینجاست که در ضرب المثلهای آزموده که برخی از آنها به حد مبالغه و اغراق هم رسیده است، می خوانید:

1. زیبایی بدتر از شراب است، زیرا زیبایی هم دارنده را مست می کند و هم بیننده را.
2. زن زیبا مال همه است و زن زشت مال خودت.
3. زن کور باشد بهتر است تا بسیار زیبا.
4. مراقبت کردن از يك جوال مگس آسان تر است تا از يك زن زیبا.
5. زن زیبا مال دنیا خائن ترین چیزهاست.
6. زن زیبا خواهران بسیاری است.
7. اگر مردی زن زیباییش را نزند از دیوار بالا می رود.

پیداست که اگر زن دیانت و تقوا داشته باشد، تمام این مشکلات حل می شود و شیطان و نفس اماره و جوان هرزه، کوچکترین راه کمترین نفوذی به ماعن عفت و حصار عصمت او پیدا نمی کنند و این همان مطلبی است که اسلام توصیه می کند: در موضوع خواستگاری، دیانت و اصالت خانوادگی را در جه اول مقصود خود قرار دهید. و اما نسبت به مال، مال هم مانند جمال، غرور و نخوت می آورد، و مال و ثروت زن منتهی است که همواره بر دوش شوهرش سنگینی می کند و سلاح برنده ای است در دست زن و موجب خجلت و سرافکنندگی شوهر. زن مالدار راضی نیست که سوزنی از جهیزیه و اموال خود را به شوهر خویش دهد، مگر آنکه بیشتر آن را از او توقع داشته باشد و تا حدی هم حق با اوست؛ زیرا زنان غالباً در آمد و مستمری ثابتی ندارند و طبعاً بخیل تر از مردان اند.

علی (علیه السلام) فرموده است: ((صفت بخل در مردان از رذایل اخلاقی است و در زنان از فضایل و محاسن است)). (20) علاوه بر آنکه برخی از بانوان دیرتر از مردان باور می کنند که:

بر مال و جمال خویشتن غره مشو کان را به شبی برند و این را به تبی

در اینجا هم اگر دیانت و اسلام واقعی باشد، مشکل حل می شود، زیرا زن ثروتمند متدین وقتی شوهر خود را لایق و قابل دید، با خود می گوید: ((او همسر من است، چه کسی از او سزاوارتر به کمک است؟ اگر امروز به او کمک کنم، فردا که تمکن و توانایی یافت، محبت مرا چند برابر جبران خواهد کرد)). شوهر هم اگر متدین باشد، به راهی غیر از این نمی رود. همسر متدین فکر می کند که خداوند متعال به من مال و ثروت بیشتری نسبت به همسرم داده است تا مرا امتحان کند که ببیند آیا به وظیفه ام عمل می کنم یا نه؟ انسان نسبت به نیازمند بودن هر کسی بتواند شك کند و او را دروغگو بداند، نسبت نیاز همسرش چنین شکی ندارد، زیرا او را کاملاً می شناسد. علاوه بر همه اینها محبتی که در اثر بذل مال از جانب شوهر نسبت به زن پیدا می شود، استوارترین ستونی است که بنای خانواده را تا آخر عمر، راسخ و خلل ناپذیر نگه می دارد.

از محبت تلخها شیرین می شود	از محبت مسها زرین شود
از محبت خارها گل می شود	از محبت سرکه ها مل می شود
از محبت سجن گلشن می شود	بی محبت روضه گلخن می شود
از محبت نیش نوشی می شود	وز محبت شیر موشی می شود
از محبت سقم صحت می شود	وز محبت قهر رحمت می شود
از محبت مرده زنده می شود	وز محبت شاه بنده می شود

خلاصه و بعد از همه آنچه گفته شد، اسلام نمی گوید پسر هنگام خواستگاری باید به مال و جمال زن توجه نداشته باشد و حتماً زن فقیر و بی جمال انتخاب کند. آری، اسلام ذوق زیبا خواهی و خوشگل پسندی او را نادیده نمی گیرد و محبت مال و جمال را که در نهاد او سرشته است خدشه دار نمی سازد. اسلام می گوید پسر نباید تمام مقصودش مال و جمال باشد و دیانت و نجابت را فراموش کند. پسر باید به جمال عروس هم توجه داشته باشد و نسبت به آن بی اعتنا و بی تفاوت نباشد، بلکه این موضوع نیاز به سفارش ندارد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: ((بهترین زنان اتمم زنی است که چهره اش زیبا بوده و مهریه اش زیاد نباشد)). نیز درباره باکره بودن و زیبایی مو و سفید بودن پوست و میبشی بودن چشم و پرگوش بودن کعب پا و کفل و خوشبو بودن و میان قد بودن زن در روایات سفارشات شده است که حاکی از توجه اسلام نسبت به زیبایی است. (21) ولی جان کلام این است که اگر امر دایر بین جمال و دین باشد، پسر باید دین را مقدم بدارد؛ یعنی دختر کم جمال متدین را بر خوش جمال ولی بی تفاوت نسبت به امور دینی ترجیح دهد. هدف دیگری که در ازدواج نکو دیده و ناپسند قلمداد می شود و در احادیث و اخبار از آن مذمت شده است، هدف فخر فروشی و خود نمایی است. گاه مردی با زنی ازدواج می کند تنها به قصد اینکه دیگران ببینند و بشنوند و- به خیال خام و واهی او- بر وی آفرین گویند یا حسد برند و غمگین شوند، و خلاصه چیزی که در میان نیست رضایت خدا و تشکیل خانواده و امتثال دستور اسلام است.

پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: چنین ازدواجی را خدا به ذلت و خواری می کشاند و در قیامت به مقداری که شوهر از آن بهره برده است . بر لب گودال دوزخش نگه می دارد و سپس در آنجا سرنگونش می کند. اگر کسی بندگی خود و مولویت خدا را باور داشته باشد، می داند که چنین مجازاتی سزاوار چنان بنده سرکش و خود محور و نافرمانی است.

دلیل

290 انظر این تضع نفسک و من تشرکه فی مالک و تطلعه علی دینک و سرک. (22) امام صادق (علیه السلام) به مردی که قصد ازدواج داشت فرمود: بنگر که شخصیت خود را چه موضعی می گذاری و چه کسی را در مالت شریک می کنی و از دین و رازت آگاه می سازی؟

291 سمعت ابا عبدالله (علیه السلام) یقول: انما المراه قلاده فانظر الی ما تقلده. (23) امام صادق (علیه السلام) فرمود: زن مانند گردن بند است. پس بنگر که چگونه گردنبندی برای خود می گیری.

292 قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): من تزوج امراه لايتزوجها الا لجمالها لم يرفيها ما يحب و من تزوجها لمالها لايتزوجها الا له و كله الله اليه فعليكم بذات الدين. (24)

رسول خدا(صلى الله عليه وآله وسلم)فرمود: کسی که با زنی تنها به خاطر جمالش ازدواج کند، خوشایند خود را از او نبیند، و کسی که با زنی به خاطر مالش ازدواج کند، خدا او را با همان مال واگذارد (و لطف و رحمت خود را باز می گیرد). بر شما باد به زنی که دین داشته باشد (و با او ازدواج کنید).

293 قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): لا تتكح المراه لجمالها فلعل جمالها يردبها و لا لمالها فلعل مالها يطغياها و انكح المراه لدينها. (25)

رسول خدا(صلى الله عليه وآله وسلم)فرمود: زن را نباید به خاطر مال و جمالش به همسری گرفت، زیرا جمال شاید سرنگونش کند و مال شاید به طغیانش وا دارد. زن را تنها به خاطر دینش به همسری برگزین.

294 قال (عليه السلام): اذا اراد احدكم ان يتزوج فليسال عن شعرها كما يسال عن وجهها فان الشعر احد الجمالين. (26)

هر گاه مردی از شما قصد ازدواج نماید، از موی دختر هم سؤال کند چنانکه از رخسارش سؤال می کند، زیرا مو از دو رکن جمال است.

295 عن ابى الحسن (عليه السلام) قال: سمعته يقول: عليكم بذوات الا وراك فانهن انجب. (27)

را وی گوید: شنیدم حضرت ابوالحسن (علیه السلام) فرمود: بر شما باد زنان کفل بزرگ، زیرا آنها نجیب ترند.

296 عن ابى عبدالله (عليه السلام) قال: اذا تروج الرجل المراه لجمالها او مالها و كل الى ذلك و اذا تزوجها لدينها رزقه الله المال و الجمال. (28)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: مردی که با زنی به خاطر مال یا جمالش ازدواج کند، به همان هدف واگذار می شود (رحمت خدا از او گرفته می شود)، و اگر به خاطر دین زن با وی ازدواج کند، خداوند مال و جمال و روزی او کند (اگر در پی زنی متدین باشد به مال و جمال هم می رسد).

297 عن النبي(صلى الله عليه وآله وسلم)انه قال: من نكح امراه حلالا بمال حلال غير انه اراد به فخرا و رياء و سمعه لم يزده الله بذلك الا ذلا و هوانا و اقامه بقدر ما استمتع منها على شفيع جهنم ثم يهوى فيها... (29)

پیغمبر(صلى الله عليه وآله وسلم)فرمود: مردی که زن حلالی را با مالی حلال به همسری گیرد ولی مقصودش افتخار و ریا کاری و خودنمایی باشد، خداوند ذلت و خواری اش را زیاد کند و به مقداری که از آن زن بهره برده است، او را بر لب گودال دوزخ نگه دارد و سپس در آنجا سرنگون شود.

298 قام رسول الله(صلى الله عليه وآله وسلم)خطيبا فقال ايها الناس اياكم و خضراء الدمن؟ قال: المراه الحسناء فى منبت السوء. (30)

پیامبر(صلى الله عليه وآله وسلم)در خطبه ای فرمودند: ای مردم! بپرهیزید از خضراء دمن. به حضرت عرض شد: یا رسول الله! خضراء دمن چیست؟ فرمود: زن زیبایی که از خاندان بد و پلید به وجود آمده باشد.

در اینجا مناسب است به سه موضوع دیگر اشاره شود:

1. در احادیث آمده است که بهترین زنان، زنان قرشی هستند. اینان لطف و محبتشان به شوهران خویش بیشتر از دیگران و مهر و رحمتشان نسبت به اولاد خود افزون تر از زنان دیگر است.
2. در حدیث آمده است که زن احمق را خواستگاری نکنید که همنشینی با او بلاست و فرزندش تباه.
3. با وجود آنکه نگاه کردن به دختر نامحرم حرام است و ناروا، اما در مورد ازدواج هنگامی که بنا شد پسری با دختری ازدواج کند، جایز است به چهره و دست و مواضع زینت او نگاه کند، (31) ولی تشخیص مواضع زینت و نگاه کردن به موی سرش که آیا جایز است یا جایز نیست، به عهده فقیه و مرجع تقلید است.

دلیل

299 قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): افضل نساء امتى اصحبهن وجهها و اقلهن مهرا.

رسول خدا(صلى الله عليه وآله وسلم)فرمود: بهترین زنان امت من زیباترین و کم مهریه ترین آنها هستند.

300 عن النبي(صلى الله عليه وآله وسلم)انه قال: خير نسائكم نساء قریش الطفهن بازو اجهن و ارحمهن باو لادهن. (32)

پیغمبر(صلى الله عليه وآله وسلم)فرمود: بهترین زنان شما مسلمین، زنان قریش هستند. ایشان نسبت به شوهران خود لطف بیشتری دارند و نسبت به اولاد خود هم مهربان ترند.

301 قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): اياكم و تزوج الحمقاء فان صحبتها بلاء و ولدها ضياع. (33)

رسول خدا(صلى الله عليه وآله وسلم)فرمود: از ازدواج با زن احمق بپرهیزید، زیرا همنشینی با او بلاست و فرزندى که مى آورد تباه است.

درس هفتاد و هفتم: خواستگاری: وظیفه والدین و فرزند در این راستا

پدر و مادر نباید دختر مورد علاقه خود را بر پسر خویش تحمیل کنند، مثل آنکه پدر، دختر برادری داشته باشد یا مادر، دختری خواهری داشته باشد که واقعا هم از نظر آنها نجیب و متدین و با سواد و هنرمند و صرفه جو و دارای چندین صفت ممتاز دیگر باشد، ولی پسر آنها به هر دلیلی که خود می داند، آن دختر را نمی خواهد و به او رغبت ندارد و نمی تواند يك عمر با او زندگی کند و او را محرم اسرار و شريك دین و زندگی خود سازد. در این مورد پدر و مادر نباید اصرار کنند و با تردستی و صحنه سازی، آن دختر را به ریش پسر بند کنند به گمان اینکه وقتی چند ماهی با هم زندگی کردند، توافق پیدا می کنند. چنین کاری، هم شرعا مذموم است و هم تجربه ثابت کرده که چنین عروس و دامادی سر انجام به توافق نخواهند رسید و

عواقب ناگهانی به سراغ آنها خواهد آمد. پدر و مادر باید تنها نصیحت و راهنمایی کنند و سپس پسر خود را آزاد و مختار گذارند.

البته پسر و دختر باید بدانند که پدر و مادر، هم تجربه بیشتری دارند و هم دلسوز و خیرخواه آنها هستند. پسر و دختر با والدین خود مشورت کنند، مخصوصاً دختر که در ازدواج اولش حتماً باید رضایت و اجازه پدر را جلب کند. (34)

گاه پسری که شوق ازدواج و هوسهای زودگذر، دیده بصیرت و چشم دور بینش را محبوب کرده و از تصمیم گیری عاقلانه عاجز مانده است، پدر و مادر مهربان و دنیا دیده و سرد و گرم چشیده، او را با نصیحتهای صادقانه خود که توأم با مهربانی و ملامت و عذوق است بیدار می کنند و همچنین دختری را که فریفته زبان چرب و نرم جوانی بی تقوا شده است به هوش می آورند و گاه نیز قضیه برعکس است؛ یعنی پدر و مادر مثلاً زیبایی و جمال عروس را در نظر می گیرند و ثروت و شهوت داماد را، ولی دختر و پسر جوان، ایمان و اخلاق و تقوا را ایمان و اخلاق و تقوا را در نظر دارند؛ پدر و مادر شخصیت دنیوی و رفت و آمد فامیلی را در نظر می گیرند، و دختر و پسر، خانه داری و سواد و سیاست دانی را. پیداست که هر عقلی قضاوت می کند که در این صورت، پسر و دختر با زبان ملامتی که توأم با کمال احترام و ادب باشد، باید پدر و مادر خود را متوجه کنند، و در صورت اول، پدر و مادر، فرزندان خود را متنبه سازند.

این توجه و تنبیه هر چند طولانی و مشکل باشد، بهتر است از آنکه ازدواجی بدون توافق صورت گیرد و همواره در رفت و آمد خانوادگی سردی و افسردگی وجود داشته باشد.

اگر پسر فریفته جمال دختر بی تقوایی شده است باید پدر و مادر به بگویند:

- 1- داشتن زیبایی بدون پاکی قلب و نجابت خانوادگی، دری گشاده به سوی بدفرجامی است.
 - 2- زیبایی زودگذر است و ناپایدار و در اثر حوادث روزگار از میان می رود.
 - 3- زنی که به زیبایی صورتش اهمیت می دهد به زیبایی سیرتش نمی اندیشد.
 - 4- تو باید زنی بگیری که وقتی از محل کارت به خانه می آیی و زنگ در را به صدا درمی آوری، فوراً در را باز کند، بفرما و خسته نباشی بگوید، مرحبا و خوش آمد بگوید، نه آنکه در خیابانها پرسه بزند و زیبایی فروشی کند.
 - 5- تو باید زنی بگیری که تو را بشناسد و درک کند، یعنی وقتی عصبانی شدی، بداند با چه زبانی با تو صحبت کند و ترا بر اعصاب مسلط نماید، و خلاصه اینکه زبانش زیبا باشد بهتر است تا چهره اش.
 - 6- عفت و پاکدامنی رکن اساسی خانواده و ضامن سلامت و بقای آن است.
 - 7- زن اگر زشت هم باشد، جوانی به او تراوت می دهد، حسن اخلاق و زبان خوش چهره اش را می پوشاند؛ بعلاوه اصلاً زشت وجود ندارد، خداوند زشت نیافریده است.
 - 8- زیبایی مانند گل است که در اثر مرور زمان پژمرده می گردد.
 - 9- درختی که ظاهرش بسیار زیبا باشد ولی میوه اش تلخ و بدمزه، چه فایده ای دارد؟
 - 10- مردانی را می شناسم که در اثر بی عفتی همسرشان، او را با کمال زیبایی طلاق داده اند.
 - 11- زیبایی سیرت، جلوه ای به صورت می دهد که قابل تغییر نیست.
 - 12- اگر هندوانه ای پوستش زیبا و براق و درخشان باشد ولی داخلش کال و بی مزه، ترا چه سود دهد؟
 - 13- پسران و لگدر و هرزه هم وقتی می خواهند ازدواج کنند، دختری را انتخاب می کنند که باحیا و عقیف باشد نه زیبا و بی حیا.
 - 14- اگر همسر بی عفت و ناشایست به خانه بیاوری، خانواده به جای اینکه کانون آرامش و نشاط باشد به دوزخ عذاب روح مبدل می گردد.
- و اگر پدر و مادر به فکر مال و ثروت عروس و داماد خود هستند و مهریه و جهیزیه بسیار طلب می کنند و معیارهای خرافی و ارتجاعی را در نظر می گیرند، دختر و پسر عاقل باید به آنها بگویند:
- 1- اگر مردی انقدر ثروت داشته باشد، باید که بتواند پنج منزل با تمام لوازمش تهیه کند ولی با همسر و فرزندان بد اخلاق باشد، باید او را در سطل زباله انداخت.
 - 2- مهریه و جهیزیه بسیار مفصل، ولی عروس و داماد ناخواهان، چه مناسبتی با هم دارند؟
 - 3- مال و ثروت زیاد، نه تنها مزیت نیست بلکه غالباً موجب جدایی و نفرت هم می شود.
 - 4- انتخاب همسر گاهی با منطق و استدلال پدر و مادر حل نمی شود بلکه ذوق و سلیقه در آن دخالت دارد. در اینجا، دلم می خواهد و نمی خواهد نقشی مؤثر دارد؛ دلم ثروت نمی خواهد، با تجمیل و اسراف مخالفم. مگر این ضرب المثل مشهور را فراموش کرده آید که ((عروس باید پسند دل داماد باشد))؟
 - 5- ثروت مانند چرک دست است که می آید و می رود.
 - 6- پول و ثروت نباید هدف باشد بلکه وسیله ایست و بدون داشتن عقل و دین از این وسیله نمی توان استفاده مطلوب کرد.
- 7- خیلی از مهریه های کلان و جهیزیه های سنگین عاقبتش به طلاق و جدایی کشیده است. وانگهی آیا شما تاکنون به این مطلب توجه کرده آید که جهیزیه سنگین، منزل بزرگ هم لازم دارد که تهیه آن به عهده من است و اول زندگی انجام این کار برای من مقدور نیست؟

- 8- شوهر بی تقوایی که مهریه زنش زیاد باشد زن را چنان آزار می دهد که بگوید: ((مهرم حلال، جانم آزاد)).
- 9- شما باور کنید که ما فرزندان این عصریم و شما فرزندان نسل پیش و عصر گذشته. شما ضوابط و معیارهایی را در ازدواج در نظر می گیرید که در این عصر، خرافه و ارتجاعی به حساب نمی آید. شما شب اولی که داماد برای دیدن عروس می آمد، او را از خانه بیرون می کردید و عرفیات مخصوصی داشتید؛ در صورتی که در عرف امروز عاشق و معشوق را از یکدیگر جدا کردن، جدا کردن روح و تن به حساب می آید؛ عاشق و معشوقی که به زبان حال به یکدیگر می گویند:

دواع جان و تنم استماع رفتن توست نرو که گر بر روی خون من بر گردن توست

اکنون ما تعجب می کنیم که شما چگونه چنین جنایتی را مرتکب می شدید؟ برای شوهران این عصر شنیدن کلمه ((بله)) از دختر، بهترین خاطره شیرینی است که تا آخر عمر برای آنان لذتبخش است؛ در صورتی که در زمان شما چنین نبود.

10- شما زیاده از حد سختگیری می کنید و مته به خشخاش می گذارید، در صورتی که به نظر ما باید سعه صدر داشت و با توکل خدا زندگی را از صفر شروع کرد و در عین حال، پس از چندین سال صاحب فرزندان تربیت شده، عروس و دامادها، نوه ها و رفت و آمدهای آبرومندانه گشت.

- 11- به نظر ما در خرید جهیزیه باید زوجین صاحب اختیار و تصمیم گیرنده باشند، ولی شما قبول ندارید.
- 12- ما معتقدیم نباید مفید بود که مراسم عقدکنان و عروسی حتما در فلان باشگاه باشد؛ نباید حتما در جهیزیه ماشین لباسشویی خارجی، فریزر، تلویزیون و جاروی برقی باشد. اینها برای زندگی کردن در درجه اول اهمیت نیست و بین زن و شوهر ایجاد تفاهم نمی کند و بدون اینها هم می توان دختر و پسرهای لایق به جامعه تحویل داد. اما شما این گونه فکر نمی کنید. ما می گوئیم که اگر در خرید مراسم عقد زیاده روی کنید داماد با خودش فکر می کند که من در منزل پدرم کمبود داشته ام و الان فرصتی است تا کمبودهایم را جبران کنم. اما شما به ای: بلند پروازیه افتخار می کنید.
- 13- به نظر ما جهیزیه دختر هر چه بود، مادر و خواهر داماد باید بگویند هر چه هست مال خود دختر است و اختیارش به دست اوست. پس بعضی از خویشان داماد که از کم و کسری جهیزیه دختر سخن می گویند، ناقص العقل اند و بد خواه و خبیث.
- 14- زندگی ساده شیرین تر از زندگی پر تجمل است. مثلا ما دویت داریم بعد از عقد به ماه غسل برویم و بعد از يك مهمانی ساده بگیریم و آن همه تشریفات و تجملات را فدای صفای زندگی کنیم.
- 15- مهریه زیاد گرفتن به منزله فروختن دختر است. عروسی که از نظر شما فرشته باشد و در نظر من گول بیابان، این ازدواج چه عاقبتی خواهد داشت؟
- 16- شما چون خرتان از پل گذشته است نسبت به ازدواج فرزندان سختگیر هستید و می خواهید با خونسردی ما را همسردار کنید. چرا زمان عزوبت خود را به یاد نمی آورید؟
- آیا فکر نمی کنید که این خونسردی شما ممکن است سبب جنون، خود کشی، انحراف فکری، بیماری و فرار از خانه شود؟! اگر بگوئید چنانچه والدین و اولاد، پس از انعقاد مجالس متعدد شور و تبادل نظرهای طولانی نتوانستند به توافق برسند، دستور اسلام در چنین موردی چیست؟
- آنچه از مدارك اسلامی استفاده می شود و عقل و تجربه هم آن را تائید می کند، این است که دختر در ازدواج اولش باید با اذن پدر ازدواج کند. و اما در مورد پسر و نیز در مورد ازدواج مکرر دختر- اگر شوهر اول بمیرد یا او را طلاق بدهد- بهتر است با نظر پدر و مادر باشد، ولی نباید استبداد به خرج دهند و باید خیر و صلاح فرزند خود در آزاد بودن در انتخاب خود بدانند؛ زیرا بالاخره آنها باید با یکدیگر زندگی کنند و همسر و همراز و همگام یکدیگر باشند، چنانچه خود آن پدر و مادر در زمان ازدواج خویش از پدر و مادرشان همین انتظار را داشتند. از طرفی، اخلاقا زننده است که عروس مطابق میل پدر و مادر نباشد و با آنها رفت و آمد نکند، زیرا پدر و مادر حق حیات به گردن فرزند خود دارند و به صلاح فرزند است که از حمایت پدر و مادر برخوردار شود. با ذکر این واقعیتها باید دانست که مشاوره و تبادل نظر فرزند و والدین اگر سریع و منطقی باشد و ادامه یابد، به توافق خواهد انجامید و ان شاء الله اختلاف پیش نمی آید.



- ۵ -

دلیل

302 عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قلت له: انی ارید ان اتزوج امراه و ان ابوی ارادا غیرها قال: تزوج التی هویت و دع التی بهوی ابواک. (35)

ابن یقفور گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: من می خواهم بازنی ازدواج کنم، ولی پدر و مادرم زن دیگری را پیشنهاد می کنند. حضرت فرمود: با زنی ازدواج کن که خودت می خواهی و زنی را که پدر و مادرت می خواهند رها کن. 303 عن ابی الحسن الاول (علیه السلام): ثالث یجلین البصر: النظر الی الخضره و النظر الی الماء الجاری و النظر الی الوجه الحسن. (36)

درس هفتاد و هشتم: خواستگاری: انتخاب شوهر

سفارشات اسلام به دختر

اسلام به دختر و اولیای دختر می گوید: شما هم نباید به مال و جمال پسر دل بستگی پیدا کنید و دین و حسن خلق را از یاد ببرید، که اگر چنین بیندیشید، خداوند شما را به خودتان واگذار می کند؛ یعنی لطف و رحمت و دستگیری خود را از شما باز می گیرد، همان طور که در مورد پسر هم گفتیم.

شرایطی که در احادیث و اخبار برای شوهر نقل شده، عبارت است از: دین و امانت و حسن خلق و عفت و اندکی مال، چنانکه در بیان دلیل خواهیم گفت. پیداست که از میان این شرایط، ((دین)) (اگر به معنی اسلام باشد) شرط صحت است و بقیه شرط کمال؛ یعنی ازدواج مسلمان با غیر مسلمان صحیح نیست. ولی مثلاً نسبت به حسن خلق و عفت، اسلام می گوید: برای دختر بهتر است که شوهری عقیف و نیکو خلق انتخاب کند و اگر چنین پسری به خواستگاری او آمد، او را رد نکند و به او جواب منفی ندهد و در انتظار شوهر ثروتمند و خوش جمال ننشیند، که اگر چنین کند، همان بلایی به سرش می آید که در باره پسر گفتیم، و اگر فاسق یا میگسار به خواستگاری او آمد حتماً او را رد کند و به او جواب منفی دهد.

اسلام به پدر دختر می گوید: ((اگر دختر خود را به ازدواج شرابخوار درآوری، قطع رحم کرده ای و چنان است که دختری را برای زنا دادن فرستاده باشی)). زیرا شرابخوار از هیچ گناهی پروا ندارد و پرده حیا و عصمت میان خود و خالق خود را بریده است. و باز امام حسن مجتبی (علیه السلام) به مردی که درباره ازدواج دخترش با آن حضرت مشورت می کند، می فرماید: دختری را به مرد با تقوا بده، زیرا او اگر دختری را دوست داشته باشد، گرامی اش می دارد و اگر از دختری خوشش نیاید، به او ستم نمی کند و آزارش نمی دهد.

در پایان این بحث باید بگوییم: هر گاه دختر یا پسری به مال یا جمال و یا شوون مادی خویش دل بستگی داشته باشد و ضوابط اسلامی را در عدم دل بستگی به امور دنیوی رعایت نکنند، بدانند که او همسر هوی و هوس خویش است نه همسر شما، او می خواهد با مال و ثروت ازدواج کند نه با انسان.

دلیل

304 کتب الی ابی جعفر الثانی (علیه السلام) اساله عن النکاح فکتب الی: من خطب الیکم فرضیتم دینه و امانته. (37) راوی گوید به امام جواد (علیه السلام) نوشتم و از آن حضرت در باره ازدواج پرسیدم. در جواب مرقوم فرمود: هر کس از شما خواستگاری نمود و شما دین و امانتش را پسندیدید (با او وصلت کنید).

305 ان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) قال: اذا جائکم من ترزون خلقه و دینه فزوجه ان لا تفعلوه تکن فتنه فی الارض و فساد کبیر. (38)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر گاه کسی که اخلاق و دینش مورد رضایت شماست، به خواستگاری نزد شما آمد، همسرش دهید. اگر به او زن ندهید در روی زمین فتنه و فساد بزرگی پیدا می شود.

306 عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: الکفو ان یکون عقیفاً و عنده یسار. (39) امام صادق (علیه السلام) فرمود: کفو (همردیف در ازدواج) کسی که عقیف باشد و مالی هم داشته باشد.

307 قال الصادق (علیه السلام): من زوج کریمته من شارب خمر فقد قطع رحمها. (40) امام صادق (علیه السلام) فرمود: کسی که دختر خود را به ازدواج شارب الخمری در آورد قطع رحم کرده است.

308 عن الصادق (علیه السلام) انه قال: لیس شارب الخمر اهلا ان یزوج و ان یؤتمن علی امانه لقوله تعالی ((و لا تؤتوا السفهاء اموالکم)). (41) امام صادق (علیه السلام) فرمود: شرابخوار شایستگی ازدواج را ندارد و نباید امانتی به او سپرده شود، زیرا خداوند متعال فرموده است ((اموال خود را به سفیهان ندهید)).

309 قال کتبت الی ابی الحسن (علیه السلام): ان لی ذا قرابه قد خطب الی و فی خلقه سوء قال: لا تزوجه ان کان سیئی

مردی به حضرت ابوالحسن (علیه السلام) نوشت: یکی از بستگانم از دخترم خواستگاری کرده است، ولی او اخلاق بدی دارد. حضرت فرمود: اگر بدخلق است، دخترت را به ازدواج او مده.

310 قال رجل للحسن (عليه السلام): ان لي ابنة فمن تری ازواجها له قال: زوجها ممن يتقى الله عزوجل فان احبها اكرمها و ان ابغضا لا يظلمها. (43)

مردی به امام حسن (علیه السلام) گفت: دختری دارم، او را به ازدواج چگونه مردی در آورم؟ فرمودند: او را به ازدواج مردی باتفقوا درآور، اگر دوستش داشته باشد، او را گرمی می دارد و اگر هم دوستش نداشته باشد، به او ستم روا نمی دارد.

درس هفتاد و نهم: خواستگاری: ملاکهای غیر ضروری

برخی از نویسندگان معاصر، شرایط دیگری را مانند اتحاد در نژاد، همزبان بودن، از يك منطقه جغرافیایی بودن و عدم تفاوت فاحش سنی، در موضوع ازدواج مطرح می کنند و وجود آنها را تا حد لزوم و ضرورت با اهمیت می دانند؛ ولی از نظر اسلام این امور، در موضوع ازدواج با اینکه مهم است و باید نسبت به آن توجه نمود ولی به سر حد لزوم و وجوب نمی رسد. بلکه از داستانهای ازدواجی که در صدر اسلام اتفاق افتاده و پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین (علیه السلام) نسبت به آن نظر داده اند، معلوم می شود که اعراب آن زمان با وجود آنکه به اسلام گرویده و با فرهنگ ان اکرمکم عندالله اتقیکم آشنا شده بودند، باز هم رسوباتی از تعصبات جاهلیت در فکر و مغزشان باقی مانده بود و نمی خواستند دختران خود را به مردان عجم- هر چند مسلمان هم باشند بدهند و یا از کنیزان مسلمان خواستگاری کنند و حتی مایل نبودند اشراف آنها با مستضعفینشان وصلت نمایند و چنین ازدواجهایی را حرام و ناروا می شمردند.

ولی پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اطهار (علیه السلام) اصرار داشتند که به آنها بفهمانند هر زن مسلمانی کفو هر مرد مسلمانی است و اگر بخواهد، می تواند با او ازدواج کند و اختلاف اخلاقی و فرهنگی و نژادی و سنی مانع وقوع ازدواج نمی شود؛ یعنی تمام این امور تا حدی می توانند به صمیمیت و اتحاد و توافق زن و شوهر خلل وارد کنند، ولی دیانت و اسلام واقعی اگر در میان باشد، نیرو و قدرتت، در ایجاد توافق و اتحاد بیش از همه این امور است و می تواند از رخنه اندازی و اختلاف پراکنی همه آنها جلوگیری کند.

زن سفید پوست مسلمان می تواند برای خود شوهری سیاه پوست و مسلمان انتخاب کند و همان اعتقاد به فرهنگ غنی اسلام که سیاه و سفید را در برابر خدا یکسان می داند، به او اجازه ندهد که ذره ای تفاوت میان خود و شوهرش ببیند و حتی لحظه ای در این باره فکر کند. (44) و نیز زن شهری می تواند به ازدواج شوهر روستایی درآید، زیرا شوهر روستایی مسلمان کافی است که يك بار از روحانی ده خود شنیده باشد که ((زن امانت خداست در دست شوهر)) و همین يك درس او کافی باشد که زن خود با صفا و محبت زندگی کند. حتی در این مورد می توان گفت زن چهل ساله مسلمان می تواند شوهر سی ساله مسلمان خود را راضی نگه دارد و طبق دستور اسلام خود را برای شوهرش چنان آراسته و آماده سازد که او هیچ گاه فکر تجدید فراش و گرفتن همسری جوان نیفتد، یا اگر شرایط مساعد باشد، خود آن زن موافقت کند که شوهرش همسر دیگری بگیرد. و خلاصه عقیده به اسلام ناب محمدی(صلی الله علیه و آله و سلم) اکسیر اعظمی است که می تواند هر مسی را طلا کند و اقیانوس کبیری است که می تواند هر آلوده و ناپاکی را نظیف و طاهر سازد.

منظور این نیست که پسر و دختر هنگام خواستگاری و انتخاب، به این امور توجه نکنند و نسبت به اختلاف نژادی و سنی و منطقه ای بی تفاوت باشند، بلکه مانع بودن همه اینها در ایجاد اتحاد و توافق و تفاهم در موارد خاصی مسلم است، ولی می خواهم بگویم اگر اسلام اتحاد در این امور را شرط اساسی ازدواج قلمداد نکرده و ازدواج دختر و پسر مسلمان را با وجود این اختلافات صحیح دانسته است، شما بر اسلام اشکال نکنید و اعتراض وارد نسازید که چرا چنین حکمی داده است، که اسلام حساسیگری دقیق و عمیق دارد. حساسیگر اسلام خالق و آفریننده بشر و سازنده عواطف و غرایز و احساسات لطیف و ظریف اوست که راهنمایی و رهبری آنها را از هر شخص دیگری بهتر می داند. چنانکه به شهادت تاریخ، از صدر اسلام تا این زمان، هزارها ازدواج با چنین اختلافاتی واقع گشته و از برکت عقیده به اسلام زندگی با محبت و لطف و صفایی را هم به همراه داشته است.

دلیل

311 فقال له رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): يا زياد! جوير مؤ من و المؤمن كفو للمؤمنه و المسلم كفو للمسلمه فزوجه يا زياد و لا ترغب عنه. (45)

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: ای زیاد! جویر مؤ من است و هر مرد مؤ منی کفو زن مؤ منه و هر مرد مسلمانی کفو زن مسلمان است. (46)

312 عن ابی عبدالله (عليه السلام) قال: ان رسول الله(صلى الله عليه و آله و سلم)زوج مقداد بن الاسود ضباعه ابنة الزبير ابن عبدالمطلب و انما زوجه لتتضع المناكح و ليتاسوا برسول الله(صلى الله عليه و آله و سلم)و ليعلموا ان اكرمهم عندالله اتقيهم (47)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب را به ازدواج مقداد بن اسود در آورد تا امر ازدواج پایین آید (و تعینات خرافی و تشریفات جاهلی از بین برود) و مسلمانان از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) پیروی کنند و بدانند که: ((گرمی ترین آنها نزد خدا با تقواترین آنهاست)).

313 قال اميرالمؤمنين (عليه السلام): اياكم و نکاح الزنج فانه خلق مشوه. (48)

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: از ازدواج کردن با اهل زنج بپرهیزید که خلقی نازیبا دارند. (49)

314 قال ابو عبدالله (عليه السلام): و لا تناكحوا من الاكراد احدا. (50)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: با هیچ يك از کردها ازدواج نکنید.

315 و قال (عليه السلام): لاتنا كحوا الزنج و الخرز (الخوز)... قال و الهند و السند و القند. (51)
و نیز آن حضرت (عليه السلام) فرمود: با اهل خوز و سند و قند (52) ازدواج نکنید. (53)

316 عن ابى عبدالله (عليه السلام) قال: انظر الى من هو دونك فتكون لانعم الله شاكرا ولمزيدة مستوحبا و لجوده ساكنا. (54)

امام صادق (عليه السلام) فرمود: برای تسکین خاطر و تخفیف اندوه خود همواره به کسی نظر کن که نصیبش از نعمتهای الهی کمتر از تو است تا شکر نعمتهای موجود را بجای آوری و برای افزایش نعمت خداوند شایسته باشی و قرارگاه عطیه الهی گردی.

درس هشتماد: خواستگاری: گفتگوی پسر با دختر

باتوجه به آنچه در درسهای گذشته گفته شد، اکنون پسر و دختری خود را با شرایط اسلامی وفق داده و می خواهند وارد مذاکره شوند. گاهی گفته می شود: چه مانعی دارد که پسر و دختر صیغه عقد موقتی میان خود اجرا کنند و مثلا مدت يك ماه با یکدیگر در رفت و آمد باشند تا به خصوصیات روحی و اخلاقی یکدیگر واقف شوند و اگر توافق حاصل شد، عقد موقت را به دائم تبدیل کنند.

البته چنین کاری از نظر احکام اولیه اسلام مانعی ندارد، ولی اگر دختر مثلا احتمال دهد پسری که به خواستگاری او آمده و چنین پیشنهادی می کند، بازیگر و شیاد است و می خواهد در مدت يك ماه با دختر معاشقه و ملامسه ای داشته باشد و پس از اطفای شهوت و ارضای غریزه خویش، بهانه ای بگیرد و بگوید اختلاف با من سازگار نیست، چه باید کرد؟ بنابراین، تا دختر صداقت و صراحت پسر را باور کند، نباید پیشنهادش را بپذیرد.

پیشنهاد مناسبی که به نظر می رسد این است که این پسر و دختر تا مدتی محدود، بدون اجازه صیغه عقد و ارتباط محرمانه و نزدیک، در مسیر مطالعه یکی از کتبی که در زمینه روابط زن و شوهر و حقوق و وظایف اسلامی آنها نوشته شده است قرار داشته باشند. مثلا جلد اول همین کتاب و حتی قسمت‌های قسمت‌های معینی از آن را که روابط و حقوق و وظایف کلی زن و شوهر را بیان می کند، هر دو نفر مطالعه کنند و یا اگر سواد ندارند، شخص دیگری برای آنه بخواند و ایشان گوش دهند و در آخر به مذاکره بنشینند و عقیده خود را نسبت به آن بیان کنند.

با این روش، اولاً از طرز تفکر و خصوصیات اخلاقی یکدیگر اطلاع حاصل می کنند و ثانياً ضمن مذاکره، از یکدیگر قول پیمانهای می گیرند و مقداری را هم که شرعا و قانونا ممکن باشد، ضمن عقد لازمی در قبالة قید می کنند. مثلا ضمن مذاکرات پسر و دختر پرسشهایی مطرح می کنند و از نحوه پاسخی که می شنوند، به روحیه و اخلاق یکدیگر واقف می شوند. ما در اینجا شانزده پرسش از جانب پسر و چهارده پرسش از جانب دختر را مطرح می کنیم تا برای پرسشهای دیگر آنها نمونه ای باشد، علاوه بر آنکه این سی پرسش شامل تمام حقوق و وظایف زن و شوهر است و هر دختر و پسر مسلمانی قبل از ازدواج باید آنها را بداند.

پرسشهای پسر از دختر:

1. هدف ازدواج باید تشکیل خانواده، کنترل غریزه و تکثیر نسل باشد، نه برخورداری از مال و جمال و شخصیت همسر. عقیده شما چیست؟
2. خداوند متعال در قرآن کریمش، قیومیت خانواده را به عهده شوهرش گذاشته و معنی قیومیت و حدود آن را در بیست و چهارمین در س از کتاب ((بهشت خانواده)) - جلد اول- بیان شده است. نظر شما چیست؟
3. از نظر اسلام، زن باید در برابر مرد نامحرم حجاب داشته باشد و کاملا ساده و بی پیرایه راه برود تا نظر بیگانه را به خود جلب نکند، بر خلاف هنگامی که نزد شوهرش می باشد. شما چه نظری دارید؟
4. زن باید شوهرش را به نام و عنوانی که او دوست می دارد صدا بزند و گاهی هنگام ورودش به استقبال او برود، سلامش را با گرمی پاسخ گوید و هر چه را از بازار آورده است از او بگیرد و با لطف و محبت با وی برخورد کند. شما در این باره چه می گوئید؟
5. اگر خداوند صلاح دانست که مدتی بیکار باشم و نسبت به هزینه زندگی در سختی و فشار باشیم، آیا در آن هنگام شما صبر و تحمل دارید، یا به همچشمی از زنانی که شوهر ثروتمندی دارند با من به بهانه گیری برمی خیزید و عقل و شرافت و عفت و فناعت را زیر پا می گذارید و نزد فامیل من و فامیل خودتان ضعف نفس و زبونی و فرومایگی نشان می دهید؟
6. زن باید بیشتر در خانه باشد و به تنظیم امور خانه و نگهداری اموال خود و شوهرش بپردازد و در بیرون رفتن از خانه، اجازه شوهرش را کسب کند. عقیده شما چیست؟
7. در آن کتاب نوشته است: چون زنان غالبا از کسب و کار و امور ویژه مردان اطلاع کافی ندارند، نباید توقع داشته باشند که شوهرشان با ایشان؛ راین امور مشورت کند، ولی نسبت به امور دخترش و هر امری که زن از آن اطلاع دارد، باید با او مشورت کند. راءى شما در این باره چیست؟
8. زن باید مشکلات شوهر خود را درك کند چنانکه شوهر هم باید مشکلات مخصوص به زن خود را بفهمد، همان طور که در درس 29 آن کتاب آمده است. نظر شما چیست؟
9. زن باید به فکر جلب رضایت شوهرش باشد و دنبال فالگیر و سحریند و دعانویسهای حقه باز نرود. شما چگونه فکر می کنید؟
10. زن و شوهر باید عیب پوش و نگهدار یکدیگر باشند و عیوب و اسرار خود را حتی به پدر و مادر خویش نگویند. عقیده شما چیست؟
11. زن باید در برخورد با فامیل شوهرش همان گونه احترام آمیز رفتار کند که با فامیل خودش رفتار می کند و در این مورد نباید تبعیضی قائل شود، چنانکه شوهر هم باید نسبت به فامیل زن همین گونه باشد. راءى شما چیست؟
12. اگر خدای نکرده فامیل شوهر یا فامیل زن بخواهند در زندگی آنها دخالت کنند و از روی حسادت یا رذالت، به فتنه انگیزی و سخن چینی بپردازند، زن نباید به سخن آنها گوش دهد و متوجه باشد که باید تا آخر عمر با شوهرش زندگی کند، هر چند آن سخن چین پدر یا مادر یا خواهرش باشد. شما چه نظر می دهید؟
13. در بچه دار شدن یا نشدن و نیز در تعداد اولاد، اسلام به شوهر اختیار بیشتری داده است تا به زن. عقیده شما در این باره چیست؟
14. من هم مثل شما معتقدم که اصولا زن زیباگر است، (55) اما به این هم معتقدم که زیبایی نباید در راءس امور باشد. نظر شما چیست؟

15. تمکین زن از شوهر واجب است و این تمکین تنها وظیفه ای است که بر عهده زن قرار دارد و اگر تمکین نکند، ناشزه می شود و حق نفقه ندارد. در این باره شما چه می گوئید؟

16. هرگاه با شرایط موجود، با هم ازدواج کردیم و همسر یکدیگر را شدید، سپس یکی از خویشان یا بیگانه ای نزد من آمد و گفت این چه همسری است که انتخاب کرده ای و چند دختر- به عقیده خودش- زیباتر و هنرمندتر از شما را به من معرفی کرد و حتی آنها را نزد من آورد، من به آنها نگاه می کنم و نه به سخن آن یاوه سرا گوش می دهم، بلکه به او می گویم: من همسر مطابق میل من را انتخاب کرده ام و به فضولیهای تو گوش نمی دهم؛ برو برای خودت آتش جهنم را به رایگان مخر و میان دو یار موافق را بر هم مزن. حال اگر چنین شیطان گسیخته لگامی نزد شما آمد و پسرانی بهتر از مرا به شما معرفی کرد، در جواب او چه خواهید گفت؟



پرسشهای دختر از پسر:

1. همان سو ال اول پسر از دختر در اینجا هم مطرح می شود.
 2. شوهر باید خوراک لباس و مسکن و حتی لوازم آرایش زن را در حد متوسط تأمین کند و اگر بیمار شد، او را معالجه نماید و حتی اگر محتاج به خدمتگذار بود، برایش تهیه کند. در این باره شما چه می گوئید؟
 3. زن نباید در خانه عضوی طفیلی و تشریفاتی به حساب آید. او هم یکی از دو رکن تشکیل خانواده است و اسلام او را امانت خدا در دست مرد قرار داده و شوهر را به گرمی داشتنش امر فرموده و او را لباس شوهر و شوهر را لباس او معرفی کرده است. عقیده شما چیست؟
 4. شوهر حق کتک زدن همسر را ندارد و اگر کتک زد و بدنش سرخ یا کبود شد، باید دیه آن را بپردازد. فقط در این مورد بسیار نادر که زن از وظیفه تمکینش سرپیچی کند، پس از موعظه و اعراض، حق دارد با پشت دستی مثلا به ران و پهلویش بزند تا هم عدم رضایت خود را بفهماند و هم اختلاف خانوادگی به حکمین و دادگاه بیگانه و خارج از محیط خانواده کشیده نشود. در این باره نظر شما چیست؟
 5. مرد هم باید مانند زن و اندکی کمتر از او به نظافت بدن و لباس و مو و دندان خود برسد و حتی استعمال بوی خوش و عطر برای او مستحب مؤ کد است. شما در این باره چه نظری دارید؟
 6. شوهر نباید زن خود را از رفتن به مجالس عروسی و عزا منع کند و اگر منع کرد، زن هم حق دارد هیچ يك از کارهای خانه را انجام ندهد؛ نه شستن، نه پختن، نه دوختن و نه ساختن را. شما چه عقیده ای دارید؟
 7. در آن کتاب نوشته شده است: شوهر از در وارد می شود، مستحب است سلام کند و هنگام رفتن خداحافظی نماید تا محبت و دلگرمی زوجین همیشه بیدار و باقی باشد. رأی شما چیست؟
 8. در آنجا نوشته شده است: هنگامی که مرد کار لازمی ندارد، خوب است در کارهای خانه به همسرش کمک کند، چنانکه حضرت علی (علیه السلام) به فاطمه (سلام الله علیها) کمک می نمود. نظر شما چیست؟
 9. در آنجا نوشته شده است: در انتخاب نوع غذا حق تقدم با شوهر است، ولی برای رعایت حال زن بهتر است حق انتخاب را به زن بدهد. شما چه نظر می دهید؟
 10. شوهر نباید با همسر خویش، خشونت و تندی کند، بلکه باید در برابر لغزشها و اشتباهات وی طریق اغماض و گذشت را پیش گیرد و در این زمینه در سی و ششمین درس آن کتاب دستوری سازنده و مفید و جامع ارائه شده است. شما چگونه فکر می کنید؟
 11. نسبت به کار کردن زن در خانه و خارج خانه و کسب حلال او چه عقیده ای دارید؟
 12. طبق دستور اسلام در مسافرتها طولانی و بیش از سه روز، شوهر یا باید زن را همراه خود ببرد و یا رضایت او را در ماندن خانه جلب کند. عقیده شما چیست؟
 13. مستحب است هنگامی که شوهر تنها به سفر رفته است، ره آورد و سوغاتی هر چند اندک برای زن و فرزندش بیاورد و نیز در اعیاد اسلامی شیرینی و میوه و تحفه زائدی تهیه کند. در این باره شما چه نظری دارید؟
 14. شوهر باید به همسرش بدگمان نباشد، در موضوع حجاب و پوشش وسواس به خرج ندهد و زیاده روی نکند و سخن حسودان و بد اندیشان را نشنود هر چند پدر و مادرش باشند. پدر و مادر شایسته احترام و تکریم اند، ولی سخن جاهلانه آنها را باید نشنیده گرفت. شما چه عقیده ای دارید؟
- این پرسشها و پاسخها و هر پرسش و پاسخ دیگری که مطرح می شود، بهتر است کتبی و امضاء شده باشد تا اگر ازدواج صورت گرفت، به عنوان سندی در دست همسر باقی بماند و خود نویسنده هم همواره به فکر مراعات پیمان و انجام اموری که نوشته و امضا کرده است، بوده باشد، و نیز بهتر است پاسخ به پرسش، صریح و تا حدی مفصل باشد، زیرا مردی که مثلا بنویسد ((همه اینها را می پذیرم))، ممکن است زن احتمال دهد او اکنون عاشق عقل از کف داده ای است که نمی تواند مسؤ لیتهای آینده خود را بررسی کند و ازدواج با چنین مردی، خالی از اشکال نخواهد بود. دختر نیز باید تمام پرسشها را با دقت بخواند و سپس سنجیده و آگاهانه به آنها پاسخ دهد.
- با وجود تمام آنچه گفته شد، هیچ پسر یا دختری نباید فکر کند که پس از این همه تحقیقات و کنجکاوها، همسر کاملا موافق و مناسب و مورد نظر خود را یافته است؛ چنین امری نزدیک به محال است، مگر اینکه لافل یکی از طرفین گذشت و اغماض داشته باشد یا طرفی که در زندگی تجربه کمتری دارد، خود را حاضر کند که نصایح و راهنماییهای همسر بزرگتر را بپذیرد. در هر حال، اگر دختر یا پسر ازدواج کرده، خود را حاضر کنند که همسری با پنجاه درصد موافقت پیدا کرده و صدی پنجاه دیگر را با گذشت و اغماض حل کنند، زندگی سعادتمندانه و تواءم با رفاهی خواهند داشت. و اگر همسرشان مخالفت اخلاقی اش صدی چهل بود، خدا را شکر م کنند و زندگی را با شادی و کامیابی بسر می برند. باز چنانچه گفتیم در هر خانواده ای که گذشت و اغماض وجود داشته باشد، موافقت صد درصد حاصل است. ولی اگر دختر یا پسری بخواهد در انتخاب همسر، چندان سخت بگیرد که همسری صد درصد موافق پیدا کند، باید اندکی به سخن این جهاندیدگان آزموده گوش فرا دهد:

کاندیشه بسیار بیچاند کار

اندیشه مکن به کارها در بسیار

((مسعود سعد))

گفت آسان گیر برخورد کارها کار روی طبع

سخت می گیرد جهان بر مردمان سخت کوش

((حافظ))

صعب گردد به تو آن کار که اش گیری صعب
رفیقی نیک یار از گوهری به

سهل باشد به تو آنکار که اش داری سهل
دلی آسان گذار از کشوری به

((فخرالدین اسعد گرگانی))

هر که در کار سختگیر بود

نظم کارش خلل پذیر بود

((نظامی))

د کار دنیا که تو دشوار گرفتی بر خود

گر تو بر خویشتن آسان کنی آسان گردد

((کمال اسماعیل))

کار مشکل شود آنگاه که آنگاه که مشکل گیری

گزش از اول شمردی آسان، آسان گذرد

((فآنی))

هرآن سختی که با تو روی بنمود

گر آسان گیری اش آسان شود زود

((ناصر خسرو))

در پایان این درس ذکر يك مطلب بسیار مهم ضروری است و آن این است که در موضوع خواستگاری گفتگو میان پسر و دختر باید به صورت کنایه و غیر صریح باشد و این به اقتضای رعایت ادب و اجتماعی در دستورات اسلام است. خداوند حکیم در سوره بقره خطاب به مردان می گوید: گناهی بر شما نیست که به طور کنایه از زنان خواستگاری کنید. مثلاً مرد باید به زن مورد نظرش بگوید: من زنان را گرامی می دارم و شما را بر دیگران مقدم می شمارم؛ بنابراین مرد دیگری را بر من مقدم مدار. لذا شما در بین پرسشهای متعددی که مطرح کردیم ملاحظه می کنید که هیچ جا مسأله ازدواج با صراحت مطرح نشده است. مثلاً این جمله که (من می خواهم با شما ازدواج کنم، نظر شما چیست؟) یا اینکه ((اگر شما همسر من بشوید چه توقعی از من دارید؟)) در گفتگو نیامده است. و دیگر اینکه در پناهی نباید به دختر وعده ازدواج داد باز مگر به طور کنایه باشد.

دلیل

317 قال ابو عبد الله (عليه السلام): من كان رفيقا في امراه نال ما يريد من الناس. (56)
امام صادق (عليه السلام) فرمود: کسی که در کارش مدارا کننده و آسانگیر باشد، مرادش را از مردم به دست می آورد.

318 عن الصادق (عليه السلام): ما زوى الرفق عن اهل بيت الا زوى عنهم الخير. (57)
امام صادق (عليه السلام) فرمود: از هر خانواده ای که مدارا کنار گذاشته شد، خیر و برکت کنار گذاشته شود.

319 عن ابى الحسن موسى (عليه السلام): الرفق نصف العيش. (58)
موسى بن جعفر (عليه السلام) فرمود: مدارا کردن و سازش با مردم نصف لذت زندگی است (نیمی از بهره عمر است).
320 ولا جناح عليكم فيما عرضتم به من خطبه النساء او اكنتم فى انفسكم علم الله انكم ستذكروهن و لكن لا تواعدوهن سرا الا ان تقولوا قولاً معروفاً. (59)

و گناهی بر شما نیست که به طور کنایه (از زنان) خواستگاری کنید و یا در دل تصمیم به این کار بگیرید بدون اینکه آن را اظهار نمایید. خداوند می دانست که شما به یاد آنها خواهید افتاد (و با خواسته طبیعی شما به شکل معقول، مخالف نیست).
ولی با آنها در پنهانی وعده برای زناشویی ندهید مگر اینکه به طرز پسندیده ای (به طور کنایه) اظهار کنید.

درس هشتاد و یکم: خواستگاری: دین و تقوا

در موضوع شرایطی که از نظر اسلام برای همسر ذکر شده است، چنین بیان کردیم که مهمترین آنها دین و تقواست. کلمه دین اگر به معنای اسلام باشد، مفهوم آن روشن است و در مقابل ادیان دیگر مانند یهود و مسیحیت است که چنانکه گفتیم ازدواج مسلمان با غیر مسلمان جایز نیست. ولی هر گاه دین در ردیف تقوا ذکر شود و معنایی نزدیک به ایمان و تقوا داشته باشد، از شرایط کمال همسر است و بهترین و بالاترین آن شرایط، چنانکه به تفصیل شرح دادیم.
اکنون باید توضیح دهیم که مراد از دین و تقوا چیست و این چه اکسیری است که همه مسرها را طلا می کنند و سفیدپوست را با سیاه پوست سازش می دهد و ثروتمند را با مستضعف، و مستمند و قدرتمند را با ناتوان جوش می دهد و برای هر دو فردی که به حسب ظاهر يك ساعت احتمال توافق ندارند عمری صفا و محبت و آرامش و لذت به ارمغان می آورد.
دین و تقوا دو لفظ اند به جای ده ها معنی و دو لفظ اند به جای دارا بودن تمام صفات نیک انسانی و خالی بودن از کلیه ردایب و صفات زشت روحی.
امیرالمؤمنین (عليه السلام) در خطبه ای مقداری از این صفات را با اختصار بیان فرموده است که ما در اینجا به ذکر بیست جمله آن اکتفا می کنیم. مردم با تقوا:

1. گفتارشان صواب است، یعنی سخن نادرست و خرافه نمی گویند؛ دروغ و افترا از ساحت آنها به دور است؛ سخن نیش دار و آزار دهنده نمی گویند؛ اگر پنجاه سال با همسر خود زندگی کند، يك كلمه ناروا از دهانشان بیرون نمی پرد.
2. در پوشاك میانه روی دارند، لباسهای گرانقیمت آرزو نمی کنند و نمی پوشند و فقرا و مستمندان را با رزق و برق لباس خویش آزرده خاطر نمی سازند.
3. متواضعانه راه می روند نه متکبرانه، و به طور کلی مشی و روش آنها در زندگی توأم با فروتنی است؛ بریندگان خدا گردنفرازی و فخر فروشی نمی کنند، عجب و خود بزرگ بینی ندارند، و استبداد و خود محوری از ساحتشان به دور است.
4. دیده خود را از آنچه خدا بر ایشان حرام کرده است پوشیده اند و چشمچرانی نمی کنند، که بسیاری از اختلافها و جداییهای میان زن و شوهر از همین چشمچرانیهای مرد و چشم و همچنین زنا پیدا می شود.
5. در حال خوشی و سختی یکسانند؛ همه را از خدا می دانند و در همه احوال شکرگذار و برد بارند؛ نه در حال خوشی و نعمت و فراوانی، مستی و طغیان می کنند و نه در حالت بلا و فشار و سختی بیتابی و ناسپاسی دارند؛ نه از روزگار گله و شکایت می کنند و نه نا امید می شوند و به انتحار و خودکشی دست می زنند.
6. کسی را با دست و زبان خود آزار نمی دهند؛ مردم از شر آنها در امانند؛ هیچ کس از آنها ترس و واهمه ندارد و بیم و هراسی به خود راه نمی دهد.
7. به اندك چیزی از دنیا قانع اند؛ بلندپروازی ندارند و برای رسیدن به آرزوهای خویش، دیگری را به زحمت نمی اندازد و اصلا آرزوهای دور و دراز ندارند.
8. عقیف و پاکدامن اند؛ انحرافات جنسی از ساحت قدسشان به دور است و ایدا فکر زنا و لواط و همجنس بازی را در سر نمی پرورانند.
9. هرگاه کسانی ایشان را بستانند، می ترسند که مبادا گرفتار غرور شوند یا آن خوبی در وجود ایشان نباشد و در پیشگاه خدا مقصر باشند؛ لذا در مقام پاسخ ستایشگران چنین گویند: من خودم را بهتر از دیگران می شناسم و پروردگارم مرا بهتر از خودم می شناسد.
- خدايا! مرا به آنچه اینان درباره ام می گویند مؤ اخذ مکن و مرا بهتر از آنچه می گویند فرار ده و گناهان و رذایلی را که در وجودم هست و اینها نمی دانند، بیامرز.
10. در حال فقر و تنگدستی هم آراسته جلوه می کنند؛ ظاهر لباس و خانه و زندگی خود را آراسته و مرتب می کنند؛ خود را فرو مایه و بی اعتبارش نمی دهند؛ اظهار فقر و تنگدستی نمی کنند تا با کنایه و تعریض از خدای خویش شکایت کرده باشند و خلاصه اهل تقوا در همه احوال آبرو و ارزش و قدر و منزلت انسانی خود حفظ می کنند.
11. در خوردن و آشامیدن و در به دست آوردن غذاهای متنوع، حریص نیستند و زیاده روی نمی کنند؛ کم خوراك و کم غذا هستند؛ معده را پر نمی کنند و در پی غذاهای رنگین و لذیذ عمر خود را به هدر نمی دهند و در يك جمله با هر لقمه ای که سد جوی کند قناعت دارند.
12. مردم به خیر ایشان امیدوارند؛ هرکس گرفتاری و رنجی برایش پیش آید، در خانه آنان را می کوبد و از ایشان امید رفع گرفتاری دارد، زیرا مردم آنان را این گونه شناخته اند.
13. اگر کسی به آنها ستم کند و عذر بخواهد، عذرش را می پذیرند و او را می بخشند و کینه توزی و لجبازی و خوی انتقامکشی ندارند.
14. بر دشمن خود تعدی و تجاوز روا نمی دارند بلکه او را در همان حدی که دشمن است نگاه می کنند، اگر دشمنشان هم سخن حقی گفت می پذیرند و به او تهمت نمی زنند و بیش از مقداری که بد است او را بد می دانند.
15. نسبت به دوستان خود هم با انصاف و عدالت رفتار می کنند؛ به خاطر دوستی با آنها گناه و معصیت خدا را مرتکب نمی شوند؛ در داوری میان دوست و بیگانه جانب دوست را نمی گیرند و از مرز عدالت خارج نمی شوند.
16. پیش از آنکه کسی علیه آنان شهادت دهد، به آنچه حق است اعتراف می کنند؛ اگر زمانی اشتباه و لغزشی از ایشان سر زد و نسبت به کسی آزار تجاوزی روا داشتند، بزودی متنبه می شوند و به خطای خود اعتراف می کنند.
17. همسایه را آزار نمی دهد و همسایگان منزلش هیچ گاه از او شکایت ندارند، زیرا اینان در رفت و آمد خود، در تصرفات خانه در منزل خویش و حتی در سخن گفتن مراقب می کنند که آزاری به همسایه نرسانند.
18. کسی را به گرفتاری اش شماتت نمی کنند و می دانند که گرفتاریها و مصائب و آفات روزگار، همیشه به عنوان کیفر مجازات گنهکاران نیست بلکه گاهی به خاطر امتحان خداوند از بندگانش است و امکان دارد روزی هم به سراغ آنها بیاید؛ شماتت کردن مصیبت دیده نشانه پستی و ضعف نفس انسان است و پستی و ضعف با انسان با تقوا آشنایی و رابطه ندارد.
19. خود را به زحمت می اندازند تا سایر مسلمانان در راحتی باشند؛ از حق آزادی خود می کاهند تا دیگران به زحمت نیفتند و حتی برای رفع گرفتاری نیازمندان اقدام می کنند و از خواب و استراحت خود می کاهند.
20. اگر از کسی دوری می کنند، به خاطر تکبر و خود بزرگ بینی نیست بلکه به خاطر زشتی و کردار و رفتار اوست که می خواهند آلوده نشوند و به زشتی و کردارش گرایش نیابند، و اگر با کسی می شوند و رفت و آمدی دارند، قصد گول زدن و کلاهبرداری از او را ندارند و به خاطر این نیست که خود را دوست نیکان معرفی کنند و از این راه ریا و تظاهری کنند و خود را وجیه المله نشان دهند، بلکه دوستی و صمیمیت ایشان با نیکان برای این است که از آنها سرمشق بگیرند و رفاقت آنها با مستمندان برای این است که دستگیری و کمکی به آنها بنمایند.

آنچه تا اینجا گفتیم تقریباً يك چهارم صفات و علائمی است که امیر مؤ منان (علیه السلام) برای مردم با تقوا ذکر فرموده است و اسلام این گونه مردم را خداپسند و اهل فضیلت و نیکو کار دانسته و واجدین این صفات را برای انتخاب همسری بردارندگان مال و جمال و شخصیت دنیوی و شهرت مادی برتری داده است، تا شما خواننده بصیر و با انصاف چگونه قضاوت کنید. ممکن است بگویید از دختر و پسر جوان آماده ازدواج که نمی توان چنین مراحل عالی اخلاق اسلامی را انتظار داشت؛ در جواب می گویم اگر کسی تمام صفات تقوا را نداشت لااقل اندکی را داشته باشد، اگر هر يك را در مرحله عالی ندارد در سطوح پایینش داشته باشد، اگر هیچ صفاتی را در هیچ مرحله ای ندارد لااقل در فکر پیدا کردن و متخلق شدن به این صفات باشد؛ یعنی این صفات را ((ارزش)) بداند و برای آنها اعتبار قائل شود و مایل باشد که به تدریج خود را به این صفات بیارید. ولی اگر از این مرحله پایین تر بود و فقط مال و جمال داشت، بدانید که عاقبت آن ازدواج خسران و وبال است.

دلیل

321. منطقهم الصواب و ملیسهم الاقتصاد و مشیهم التواضع، غصوا ابصارهم عما حرم الله علیهم... نزلت انفسهم منهم فی الباء کالتی نزلت فی الرءاء... و شرورهم ماءمونه... و حاجاتهم خفیفة و انفسهم عقیفة... اذا زکی احد منهم خاف مما یقال له فیقول انا اعلم بنفسی من غیری و ربی اعلم بی منی بنفسی. اللهم لاتؤ اخذنی بما یقولون و اجعلنی افضل مما یظنون

و اغفرلی ما لا یعلمون... و تجملا فی فاقه... و تحرجا عن طمع... الخیرمنه مأمول... یعفو عن ظلمه... لا یحیف علی من بیغض و لا یأتم فیمن یحب، یعترف بالحق قبل ان یشهد علیه... و لا یضار بالجبار و لا یشمت بالمصائب... اتعب نفسه لاخرته و اراح الناس من نفسه... لیس تباعده بکبر و عظمه و لا دنوه بکمر و خدیعه. (60)

درس هشتاد و دوم: تدلیس (فریب دادن همسر)

فقهای بزرگوار اسلام عیوبی را برای عروس و داماد ذکر می کنند و وجود آنها را بدون اظهار به طرف مقابل، موجب فسخ نکاح می دانند. مثلا می گویند: هر گاه بعد از عقد ازدواج معلوم شود که داماد دیوانه است یا به مرض جذام و برص (پبسی) مبتلاست یا در اعضای تناسلی اش عیبی وجود دارد که قادر به آمیزش نیست، (مانند «جب») و «عنن») و «(خضاء)» (61) و قبل از اجرای صیغه عقد، عیب خود را اظهار نداشته و بیان نکرده است، عروس حق دارد آن عقد را فسخ کند و خود را از قید ازدواج با چنان مردی برهاند و نیز حق دارد که با همان شوهر و همان عیب بسازد و انتظار فرج بکشد. همچنین در جانب عروس اگر معلوم شود که او دیوانه یا جذامی یا مبروص یا نابینا یا مینگیر است و یا مانعی مانن گوشت یا استخوان یا غده ای در شرمگاه دارد که آمیزش با او را ناممکن می سازد، در هر یک از این حالات، در صورتی که عیبش را اظهار نکرده باشد شوهر حق دارد نکاح را فسخ کند و بدون طلاق، آن زن را از خود جدا سازد. در اینکه آیا در این گونه موارد مهریه ای باید پرداخت شود یا نه و اینکه آیا پیدا شدن این عیوب، بعد از عقد ازدواج هم موجب فسخ می شود یا خیر، و نیز اگر زن و شوهر در موردی اختلاف داشته باشند و کار به مراغه و محاکمه بکشد، حکم اسلام چیست، فقهای عظام مباحث مفصل و مبسوطی را مطرح ساخته و به تحقیق و پاسخگویی آن پرداخته اند که در کتب فقهی به تفصیل مذکور است.

(اگر کسی در اینجا اشکال کند و بگوید: شما که می گوید هدف از ازدواج در نظر اسلام تشکیل خانواده و بقای نسل و ایجاد الفت و مودت است نه شهوترانی و ارضای غریزه جنسی، پس چرا زمانی که پسر یا دختر عیبی تناسلی داشته باشند عقد ازدواج آنها باید فسخ شود؟ پاسخ این اشکال بسیار روشن است: تشکیل خانواده و بقای نسل، بدون آمیزش و مواجهه ممکن نیست؛ بنابراین اگر در آن طریق خللی واقع شود و آمیزش و مواجهه ممکن نگردد، اسلام باید آن ازدواج را باطل اعلام کند، زیرا در این صورت، راه رسیدن به هدف واقعی مسدود و ناممکن گشته است. لذا اگر تشکیل خانواده و تکثیر نسل از طریقی غیر از مواجهه و قرار گرفتن اسپرم مرد در رحم زن ممکن می بود، اسلام عدم امکان آمیزش را موجب فسخ نمی دانست.)

اما اکنون سخن ما در موضوع تدلیس است. تدلیس آن است که عیب کوچکی غیر از عیوبی که موجب حق فسخ می شود، در وجود عروس یا داماد باشد و پیش از عقد آن را مخفی کند و درباره اش چیزی نگوید؛ مثل اینکه یکی از آنها انگشت پایش قطع شده و یا شش انگشتی باشد، یا زن پستان نداشته باشد و یا کچل باشد و کلاه گیس گذاشته باشد و امثال این عیوب. و نیز تدلیس صادق است در جایی که به دروغ صفت حسنی برای یکی از آنها ذکر شود و آن شخص فاقد آن صفت باشد، مثل آنکه بگوید من لیسانس یا دکترا دارم، باغ و مزرعه دارم، هنر خیاطی بلدم و چند زبان خارجی می دانم، و بعد معلوم شود دروغ می گفته است. در این گونه موارد، شخص گول خورده حق فسخ ندارد (مگر اینکه ضمن عقد حق فسخ شرط شده باشد)، زیرا حق فسخ منحصر به همان عیوبی است که قبلا ذکر کردیم؛ ولی اگر با سوگند یاد کردن یا راهی دیگر، گول خورده بتواند ثابت کند که اگر من می دانستم همسر من چنین عیبی دارد با او ازدواج نمی کردم، شاید فضاقت شرع بتواند لاف در بعضی از عیوب حکم به فسخ یا طلاق و مصالحه بر مهریه بدهند. تفصیل قضایا و حکم نهایی در محاکم شرعی تعیین می شود و تشخیص به عهده قاضی شرع است؛ ولی سخن ما اکنون از جنبه اخلاقی و اجتماعی آن است.

ما می گوئیم: چه اندازه کوتاه فکر و کم تجربه و خام، بلکه چه اندازه سفیه و نابخرد است مردی که مثلا بخواهد عمری با همسری زندگی کند و قدم اول و نقطه آغاز را با دروغ و دو رویی پایه گذاری کند. بدون شك چنین ازدواجی یا بزودی به طلاق و جدایی منجر می شود و یا عمری با کدورت و اختلاف و سردی و بلکه با خصومت و نزاع و درگیری سپری می گردد. اگر بگویید: پیداست هر مردی که چنان دروغی می گوید و خود را به دروغ مثلا دکتر و هنرمند و استاد معرفی می کند، با خود فکر کرده است که اکنون چنین دروغی می گویم و دختر را به همسری می گیرم و سپس با زبان نرم و ملایم او را راضی خواهم کرد. ولی چنین خیالی کاملا واهی و باطل است، زیرا دختری که مسر او شده است، یا داشتن شوهری که مثلا دکتر و هنرمند و استاد نباشد برایش غیر قابل اغماض است و به کمتر از آن راضی نمی شود- که در آن صورت، به هر نحوی که باشد از او طلاق خواهد گرفت- و یا اگر داشتن چنان شوهری در آن سطح از اهمیت نباشد، این مقدار ثابت شده که او شوهر خود را از اول زندگی، حقه باز و خدعه گر شناخته است و همواره با او با احتیاط و بی اعتمادی برخورد می کند، سخنش را باور ندارد و نسبت به هر عمل دو پهلویی احتمال کجروی و خدعه بازی میدهد. پیداست که از چنین خانواده ای، انتظار لذت صفا و محبت و رونق شادی و عطوفت نتوان داشت. همچنین است زنی که بخواهد مثلا سر کچل خود را با کلاه گیس بیاراید و همسر خود را با این شیوه بفریبد.

مردی را می شناسم که از لحاظ شوون اجتماعی در مقام والایی است. او دختر خود را به مردی داد که در درجه بسیار پایینی بود. از او علت را پرسیدم، گفت: این مرد نزد من آمد و تمام کمبودهایش را با کمال راستی و صداقت بیان کرد و صداقت و صراحتش مرا خوش آمد.

شما بدانید که امثال این آقا که فریفته صداقت و صراحت هستند و بیزار از نفاق و دورویی، بسیاریند و زندگی کردن با مردم خاص و با صفا، هر چند در سطح پایینی از موقعیتهای اجتماعی باشند، بسی جالب تر و لذتبخش تر است از زندگی کردن با مردم تودار و دورنگ، هر چند در مرتبه والای اجتماعی باشند.

شاید برای جوانان کم تجربه، پذیرفتن این نصیحت مشکل باشد و مدتی از عمر خود را در انتظار بنشینند تا همسری بهتر و بالاتر از خود را پیدا کنند و همسران پاک و بی آرایش گمنام را رد کنند، ولی نویسنده در اینجا سختی را به آنها می گوید که پس از سالها تجربه و صبر و انتظار به آن خواهد رسید. نویسنده افراد بسیاری را دیده است که سالها پشت خط نشسته و در آخر اعتراف کرده اند که بدون جهت بلند پروازی می کرده و موقعیت مالی و جمالی و کمال خود را در نظر نمی گرفته اند.

جاهلان آخر به سر برمی زنند

عاقلان خود نوحه ها پیشین کنند

ز راهی که افتاد در چاه کس تو بگریز از آن ره چو مرغ از قفس

((ادیب))

و اما عیوب جزئی دیگر، مانند وجود لکه سیاهی در بدن یا بودن تار سفید مویی در سر یا سوار بودن انگشت پا بر انگشت دیگر- اگر مثلا در عروس باشد- داماد کریم النفس و منبع الطبع، باید چشم پوشی کند و آن عیب را به رخ عروس نکشد، بلکه صفات نیک عروس را بازگو کند و یا همان عیب را به صورت حسن زیبایی مجسم نماید؛ مثلا در مورد لکه سیاه چنانکه شاعری در مناظره سیاه پوست با سفید پوست گوید، برخورد کند:

یکی ماه رخسار با فر و جاه	تنفر نمود از غلامی سیاه
غلام سیه چهره شد تنگدل	چنین گفت با آن بت سنگدل
خدا گر ترا عالم افروز کرد	مرا خال پیشانی روز کرد
اگر نقطه ای از سیاهی من	به روی تو افتد به وجه حسن
از آن خال حسنت یکی صد شود	خریدار ناز تو بی حد شود
و اگر از بیاض تو برعکس کار	به رویم شود نقطه ای آشکار
مرا خلق مبروص خوانند و شوم	گریزند از من به هر مرز و بوم

و سوار شدن انگشتش را بر انگشت دیگر، دلیل چابکی و چالاکی او بدانند. ولی اگر مردی ضعیف النفس باشد و در برابر این امور کوچک، ضعف نشان دهد و جزع و فزع کند و آن عیب را به رخ دختر و فامیل دختر بکشد، ناهمواری کوچک زندگی را به سر حد لذت و مصیبت می رساند و به گمان اینکه می خواهد خود را از چاله کوچکی برهاند، در چاه عمیق و تاریک می اندازد. منبع الطبع و شریف النفس و بزرگوار باشید و عظمت و آقایی و مقام والای خود را در برابر توجه به این امور کوچک، پایین نیاورید.

آب صفت هرچه که دیدی بشوی آینه سان هرچه ندیدی مگوی

((نظامی))

اگر چند بدخواه کشتن نکوست از آن کشتن آن به که گرددت دوست

((اسدی طوسی))

با تو گویم که چیست غایت حلم	هر که زهرت دهد شکر بخشش
کم مباش از درخت سایه افکن	هرکه سنگش زند ثمر بخشش
وان که بخراشدت جگر به جفا	همچو کان کریم زر بخشش

((ابن یمین))



دلیل

- 322. الحریه منزله من الغل و المکر. (62)
- علی (علیه السلام) فرمود: آزادنشی از غش و فریبکاری به دور است.
- 323 لا یکذب الا من مها نه نفسه. (63)
- پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: درگو دروغ نمی گوید مگر به سبب حقارتی که در خود احساس می کند.
- 324 قال علی (علیه السلام): الا یام توضح السرائر الکامنه. (64)
- علی (علیه السلام) فرمود: گذشت ایام، رازهای پنهان را آشکار می کند.
- 325. الرجل یجزع من الذل الصغیر فید خله ذلك فی الذل الکبیر. (65)
- امام صادق (علیه السلام) فرمود: آدمی از ذلت کوچکی، جزع و بی قراری می کند و همان جزع و بی قراری او را به ذلت بزرگتری وادار می سازد.
- 326 عظموا اقدارکم بالتغال عن الدنی من الامور. (66)
- به وسیله نادیده انگاشتن امور ناچیز و پست، قدر و منزلت خود را بزرگ گردانید.

درس هشتاد و سوم: شب زفاف

دیانت مقدس اسلام نه آن اندازه خشکی و زمختی دارد که مانع تشکیل مجلس جشن و سرور و شادی برای ازدواج گردد و نه آن مقدار نزدیک بین و کوتاه اندیش است که اجازه دهد عروس و داماد به حکم غریزه جنسی در مجلس زفاف در زیبایی و جلوه خویش و زرق و برق مجلس غرق شوند و آفریدگار خود و خداوندگار اصلی مجلس و زینت و جمال را فراموش کنند تا مولانا جلال الدین مولوی برای آنها بخواند:

ای دوست شکر خوشتر یا آن که شکر سازد خوبی قمر بهتر یا آن که قمر سازد
 بگذار شکرها را، بگذرد قمرها را کاو چیز دگر داند، او چیز دگر سازد

برای عروس و دامادی که اهل دنیا باشند، بسی نامناسب و ناسازگار است که تنها شبی را که در دوران عمر خود می خواهند به عیش و سرور و نشاط و سرور پردازند، در کنار خوانچه عروسی و دامادی، سجاده و مصلی پهن کنند و نماز و دعا بخوانند؛ ولی برای مردان خدا بهترین چاشنی آن عیش و سرور، و نشستن بر سفره نشاط و سرور، این است که با صاحب سفره عیش و سازنده و آفریننده آن همه زیبایی رابطه پیدا کنند و با او سخن بگویند و به راز و نیاز پردازند و تشکری کنند و سپاسی بگذارند و سرانجامی تواءم با عافیت و نیکبختی بخوانند. دامادی که ظاهر بین و اهل دنیا باشد، هنگامی که عروسی را می بیند که فردوسی او را چنین وصف می کند:

پس پرده اندر یکی ماهروی چو خورشید تابان پر از رنگ و بوی
 دو ابرو کمان و دو گیو کمند به بالا به کردار سرو بلند
 دو رخ چون عقیق یمانی به رنگ دهان چون دل عاشقان گشته تنگ

او هم مست و بیقرار و شیدا می شود و می گوید:

چشم اگر این است و ابرو این ناز و غمزه این الوادع ای زهد و تقوا الفراق ای عقل و دین

ولی داماد خدانشناس و بصیر و دور اندیش، در همان حال ابیاتی از دیگر شاعران به یاد می آورد، مانند:

کسی که بیند صنع خدای و نشناسد بدان که هست بر او نام مردمی بهتان
 به نزد آن که جاننش در تجلی است همه عالم کتاب حقتعالی است

((شبهستری))

کسی کش خدای است آموزگار بود دیده اش برتر از روزگار

ز بخشیدن چه عجز آمد نگارنده دو گیتی را
که نقش از گوهران دانی و بخش از اختران بینی
ز یزدان دان نه از ارکان که کوتاه دیدگی باشد
که خطی کاز خرد خیزد تو آن را از بنان بینی

((سنایی))

کسی را که ایزد بیارایدا
چه سازی که حسنش بیفزایدا

((فردوسی))

داده خود سپهر بستاند
نقش الله جاودان ماند

((سنایی))

کار خودگر به خدا باز گذاری حافظ
ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی

((حافظ))

نه آن بود که تو خواهی همی و داری دوست
که آن بود که قضا کرد ایزد دادار

((استکافی))

آری، نمازگزاردن در حجله، نشانه مقدم داشتن بندگی خدا بر بندگی هوای نفس است؛ نشانه آن است که این عروس و داماد، زرق و برق حجله و تشریفات و تزیینات آراسته را علت تامه خوشبختی و سعادت نمی دانند؛ نشانه آن است که این عروس و داماد، می خواهند شیطان را از دخالت در امور زناشویی خود مابوس سازند. چنین عروس و دامادی به یکدیگر اعتماد پیدا می کنند، زیرا هر دو به يك سو متوجه شده اند.

نماز داماد موجب می شود که عروس خانم از اضطراب و تشویشی که دارد تسکین پیدا کند و شخصی را که در برخورد اول گمان می کرده مهاجم و مسلح است او را چون فرشته ای متین و مؤذب مشاهده می کند، و در واقع، همان رحمت و شفقت پدرش را نزد پدر دوم خویش یعنی شوهرش می بیند، و در نتیجه، نسل چنین عروس و دامادی، به دور از تندروی و عصبانیت و ستیزه جویی و بندگی و شهوت تکوین می یابد. و کلام آخر نویسنده در این مورد این است که: اگر کسی نسبت به عروس و دامادی که در حجله عروسی خویش نماز می خوانند و دعا می کنند، گمان برد که در زندگی آنها ناکامی و تلخی و شقاوتی پیدا خواهد شد، به پروردگار مهربان خویش سوء ظن برده است.

داماد خدانشناس به عروس می گوید که قبل از رفتن به آرایشگاه وضو بگیرد تا در حجله برای نماز آماده باشد. سپس آرام و مطمئن به حجله وارد می شود و سلام می گوید. جواب آرامی از عروس مؤذب ایستاده می شنود. سپس اجازه نشستن در کنارش را می گیرد.

عروس با سکوت و تبسمی شیرین تر از شکر به اجابت اشاره می کند. داماد در کنار سفره رنگینی قرار می گیرد که نظیرش را تا کنون ندیده است؛ در آن سفره، ران مرغ و انار نرم و پسته خندان و عناب درخشان و زولبیای چشمک زن، کنار هم قرار گرفته و هر يك در محل مناسب خود چیده شده است؛ سفره ای نه افقی و بی جان، بلکه عمودی و روحبخش. اما داماد عاقل با حمله حریص گونه خود یکباره به سوی آن همه نعمت و رحمت دست دراز نمی کند، بلکه حمد و ثنای الهی می گویند و دستی به سوی ران می برد. تشکری از صاحب سفره می کند تا پسته لب بسته، خندان شود و داماد جرات بوسیدن را پیدا کند. از خاطرات شیرین خواستگاری و قبل از خواستگاری اش می گوید و انار نرم را می فشارد. این تاءنی و تامل در معاشقه و مغالزه، تنها ابتکار و ابداعی از نویسنده نیست، بلکه فرمان و دستور پیغمبر گرامی اسلام است که با دو کلمه ((لیمکت و لیلیث)) بیان فرموده و ما در درس شصت و دوم اول بیان کردیم.

و بالاخره عروس مظلوم از جهت اینکه نمی داند مورد پسند واقع خواهد شد یا نه در اضطراب است. از جهت اینکه می داند این مهمان پررو، دیر یا زود، سینه کبک او را با چاقوی نرمش می شکافد و هندوانه سر بسته اش را قاچ می کند و سفره حجله را گلنار و رنگین می نماید، در اضطراب است و شاید است و شاید داماد عجول در عمان مراحل اولیه چنان کند که فردوسی گوید:

ز شبنم شد آن غنچه تازه پر
به کام صدف قطره اندر چکید
و یا حقه لعل شد پر ز در
میانش یکی گوهر آمد پدید

در هر حال، مناسب است داماد سر چاقویش را با قطرانی از آب دهان تر کند تا هم عروس مظلوم درد زیادی نکشد و هم خودش به مقصود برسد.

دستور دیگر در حجله آن است که داماد در حالی که رو به قبله باشد، دست بر موهای بالای پیشانی عروس گذارد (به شرط آنکه آرایشگران این زمان اجازه دهند!) و دعایی کند که ضمن دلیل بیان می شود. دستور دیگر اسلامی این است که داماد کفش و جوراب را از پای عروس بیرون آورد و پای او را بشوید و آبش را از در خانه تا انتهای خانه بریزد. و این عمل رمز و اشاره ای است از طرف داماد که قدم عروس را مبارک و میمون می شمارد و تمام خانه را در اختیار او می گذارد. در پایان این درس به دو مطلب دیگر باید اشاره کرد:

1. بکارت عروس یکی از شرط شرعی و اسلامی است و اگر ضمن عقد شرط شود، حقی برای داماد ثابت می کند؛ پس اگر عروس باکره نباشد، نظیر تدلیس محسوب می گردد. ولی باید دانست که تنها خون نیامدن در زمان آمیزش، باکره نبودن را ثابت نمی کند، زیرا چنانکه پزشکان متخصص می گویند پرده بکارت در دختران انواع مختلفی دارد که يك نوع آن غضروفی است که با آمیزش پاره نمی شود و نیاز به جراحی دارد و نوع دیگر آن این است که خود سوراخ فراخی دارد که آلت باریک مرد نمی تواند آن را پاره کند و گاهی آلت مرد از حد متعارف کوچکتر و باریکتر است که حتی پرده بکارت معمولی هم نمی تواند پاره کند. بنابراین به محض نیامدن خون نباید دختر معصوم را به ناپاکی متهم کرد، بلکه در چنان صورتی باید به قابله متخصص رجوع نمود و از همه بهتر آنکه داماد چنین در خواستی را بکلی مطرح نکند؛ زیرا اگر حق با دختر باشد، داماد رسوا می شود و اگر حق با پسر باشد، اولاد حق مهمی نیست که ارزش مراغه را داشته باشد و ثانیاً چنانکه مشهور است دختران دریده پررو، به خوبی آموخته اند که چگونه خود را برای شوهر رسمی خویش، باکره نشان دهند و خونی تقلبی ارائه نمایند و نوعاً دختران پاك و معصوم متهم می گردند.

2. مستحب است زفاف در شب انجام گیرد و اطعام جمعی از مؤمنان به عنوان ((ولیمه)) در روز واقع شود، و در حدیث است که ولیمه دادن يك روز و دو روز مستحب و مطلوب است و بیش از آن ریا و تظاهر به حساب می آید و مذموم است.

دلیل

327... اذا دخلت العروس بيتك فاخلع خفيفها حين تجلس و اغسل رجليها و صب الماء من باب دارك الى اقصى دارك فانك اذا فعلت ذلك، اخرج الله من دارك سبعين اءلف لون من الفقر و ادخل فيها سبعين لونا من البركة... (67)

پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به داماد فرمود: هنگامی که عروس به خانه تو وارد شد و نشست، کفشهای او را از پایش در آور و پاهایش را بشوی و آب را از در خانه ات تا آخر خانه بریز؛ پس اگر این کار را انجام دهی، خداوند هفتاد هزار گونه فقر را از خانه تو خارج می کند و هفتاد گونه برکت به خانه تو داخل می سازد.

328 قال ابو جعفر (عليه السلام): اذا دخلت فمرها قبل ان تصل اليك ان تكون متوضيه ثم انت لاتصل اليها حتى توضحا وصل ركعتين ثم مجدالله وصل على محمد و آل محمد ثم ادع الله و مرمم معها ان يؤ منوا على دعائك و قل: اللهم ارزقني... امام باقر (عليه السلام) فرمود: هنگامی که عروس بر تو وارد شد، قبل از اینکه با هم تماس بگیری، به او بگو وضو بسازد و تو هم وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان؛ سپس خدا را تمجید کن و بر پیامبر و اهل بیت او درود بفرست، آنگاه دعا کن و به همراهیان عروس بگو آمین بگویند...

329 اذا دخلت باهلك فخذ بنا صيتها و استقبال القبلة و قل: اللهم بكلماتك استحللتها فان قضيت لي منها ولدا فاجعله مباركا تقيا من شيعه آل محمد و لا تجعل للشيطان فيه شركا و لا نصيبا. (68)

امام صادق (عليه السلام) فرمود: هنگامی که بر همسرت وارد می شوی، موهای بالای پیشانی او را بگیر و رو به قبله کن و بگو: خدایا! به عنوان امانت تو، او را گرفتم و با کلمات (که در صیغه عقد خواندم) او را بر خود حلال نمودم؛ پس اگر از او برآیم فرزندی مقدر کرده ای، او را مبارک و با تقوا و شیعه آل محمد قرار ده و شرکت و بهره ای برای شیطان نسبت به او قرار مده.

330 عن ابي عبدالله (عليه السلام) قال: زفوا عرائكم ليلا و اطعموا ضحى. (69)

حضرت صادق (عليه السلام) فرمود: زفاف را شب برگزار کنید (عروس را شب به خانه شوهرش ببرید) و ولیمه اش را روز بدهید.

331 عن ابي جعفر (عليه السلام) قال: الو ليمه يوم و يومان مكرمه و ثلاثه ايام رياء و سمعه. (70)

حضرت باقر (عليه السلام) فرمود: اطعام عروسی يك روز و دو روز پسندیده و سه روز ریا و تظاهر است.

درس هشتم و چهارم: معاشقه و آمیزش

معاشقه یعنی عشق بازی زن و شوهر با یکدیگر؛ یعنی تحريك غریزه جنسی یکدیگر؛ یعنی انجام مقدمات آمیزش و جماع تاحدی که زن و شوهر در عمل آمیزشی که خلق و آفریننده آنها ایشان را به آن عمل دستور داده و آلت و ابزارش را در اختیارشان گذارده است، کمال لذت را ببرند و به عوارض وخیمی، همچون احتقان (71) و درد کمر و ضعف اعصاب مبتلا نشوند.

ما در این بحث، مسأله را در حد متوسطی که شریعت مقدس اسلام مطرح نموده است ارائه می کنیم و چنانچه بارها گفته ایم اسلام هر موضوعی را که با تربیت انسان ارتباط دارد، در حد اعتدال و میانه روی بیان فرموده و از افراط و تفریط احتراز کرده است. بنابراین عقب افتادگان مقدس نما باید قدمی به پیش گذارند و خود را به محیط اعتدال و متوسط اسلام برسانند و متجددان شتابزده تندرو هم باید صدها قدم به عقب برگردند و با متانت و درایت در چارچوب مقررات اسلامی که خالق و آفریننده آنها برایشان تعیین کرده است، توقف کنند و با نشان دادن عکیها و فیلمهای شهوت انگیز، افکار سالم و آرام جوانانی را که به درس و مطالعه و کسب و حرفه مشغول اند، مشوب و منحرف نسازند و نیز بفهمند و درک کنند که اگر از آمیزش و جماع خود قصد تمتع و تلذذ دارند، تمتع و تلذذ وقتی حاصل می شود که دختر و پسر گاه در فراق باشند و گاه در وصال.

گاه پیدا و گاه ناپیدا است

زان عزیز است آفتاب که او

ساعتها دور باشند و محجوب و ساعتی در کنار چون حبیب و محبوب.

که عاجز گردد از هجران عاجل

که عاشق طعم وصل آنگاه داند

و خلاصه باید بدانند محبوبی که با تلاش و کوشش و انتظار به دست آید، مصاحبش بسی لذیذتر و روحبخش تر از محبوبی

است که همیشه بدون پرده و بی حجاب در کنار باشد که:

بیش بود طالب آن را هوس
قدر کم و قیمتش ارزان بود

هرچه به آن دیر بود دسترس
هر چه که تحصیل و یا آسان بود

اگر محبوب گاه در پرده و گاه بی پرده باشد، شور و عشق و نشاط حبیب را تا آخر عمر زنده و سرفراز و بالکنده نگه می دارد. محبوب همیشه حاضر، پس از مدتی کوتاه، حبیب و عاشق را سیر و دلزده بلکه متنفر و عشق مرده می کند. به همین دلیل و به دلیل سایر مصالح واقعی انسان، حجاب و تستر برای زن از دیدگاه اسلام راجح و لازم دانسته شده و نیز از این رو سعدی خوش ذوق ماگفته است:

کمتر از برگ تره بر خوان است

مرغ بریان به چشم مردم سیر

و دیگر بار بسرود که:

معشوق من آنست که نزدیک تو زشت است
از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است

ای سیر ترا نان جوین خوش نماید
حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف

و شاعری دیگر چنین سروده است:

برهنه تنان را حریر است و خز

گلیمی که مویش بود سینه گز

با همه س آنچه گفته ایم، متجددان امروز ماکه نشخوار کننده پسمانده اروپاییان خود گم کرده گشته اند، تا زمانی که با خدای مهربان خود آشتی نکنند و از تقلید کور کورانه آنان دست بردارند، این حقایق روشن و واضح را باور نخواهند کرد. این مقلدان پست و آن مقلدان مست کجا خواهند فهمید که مردمی که همواره در کنار دیگهای حلیم شیرین و معطر و لذیذ حاضر باشند و آنها را مکشوفه و عریان و بی پرده ببینند، و هر گاه احساس گرسنگی کنند حتی بیش از اشتها، تناول و تصرف نمایند، بزودی اشتهایشان کور می شود و این بزرگترین نقصی است که در وجود آنها پیدا می شود که دیگر نگاه آنها به حلیم لذیذ و لطیف با نگاه به گلیم ضخیم و کثیف فرق نمی کند.

غزلسران گذشته ما را ببینید که چه ذوق بیدار و حساس و سرشاری داشته اند که خواندن و شنیدن اشعارشان، به چشم و گوش شنونده امروز، بصیرت و صفا می بخشید و نیروی حافظه و مفکره و دراکه او را خرمی و جلا می دهد؛ زیرا بزرگترین انگیزه و محرک ایشان، در سرودن غزل، دوری محبوب و حجاب معشوق است. لذا از زمانی که پرده های عفت و عصمت دریده شد و حوریان محبوب در تمام نقاط روی زمین، عریان و مکشوف ، ظاهر و هویدا گشتند، غزلسرایانی نظیر سعدی و حافظ و مولوی و خاقانی پیدا نشده اند.

تأسف نویسنده نه از کساد بازار غزلسرایان، که از غروب و افول ذوق و شهود انسانی است. این بی خبران از حقیقت روح و ذوق انسان، به خاطر سوق دادن مردم جهان به سوی جمع ثروت و اشیاع شهوت، قریحه و ذوق انسان را کشتند و شهید کردند، شرافت و عظمت زنان را به همراه هویتشان مسخ کردند، مناعت و کرامت انسانی را سر بریدند، عواطف و اخلاق را به زباله دان تاریخ انداختند و حتی با خالق و آفریننده مهربان خود دشمنیها کردند و ذکر و یاد او را که آرامبخش دلهای مضطرب و متزلزل بوده و هست، آفیون و مخدر معرفی نمودند. آنها که قرآن کریم را باور نداشتند، می بایست در جنین لجنزار بدبو و متعفن سقوط می کردند، اما شما بچه مسلمانها چرا؟ شما چرا می خواهید در این امور پیرو آنها باشید و هم رنگ آنها شوید؟!!

خورشید پرست شو نه گوساله پرست

گر چشم خدای بین نداری یاری

ما امیدواریم پیشوایان شما به خود آیند و از خاک ریختن بر سر انسانیت خویش پشیمان شوند و آنگاه شما هم به پیروی از ایشان چشم خود را بمالید و از خواب غفلت برخیزید و بفهمید که:

مرد را دولتی است پاینده
نیست عیب ارنه خو برو باشد

زن پرهیزگار زاینده
زن که مستور و نیکو باشد

((مکتبی))

زن شوخ آفت زمانه بود
زن نا پارسا بر اندازد
زود دفعش کن که رنج دل است

زن مستور شمع خانه بود
پارسا مرد را بر افرازد
زن نا پارسا شکنج دل است

((اوحدی))

یکی گنج باشد بر آکنده زن

اگر پارسا باشد و رای زن

زن خوب فرمانبر پارسا

کند مرد درویش را پادشا

((سعدی))

برای یکدمه شهوت که خاک بر سر آن

زبون زن شدن آیین شیر مردان نیست

((کاشفی))

زن پرهیزکار طاعت دوست

با تو چون مغز باشد اندر پوست

((اوحدی))

زن زن زوفا شود ز زیور نشود

سر سر ز دها شود ز افسر نشود

((سنایی))

در هر حال، عمل آمیزش و جماع مقدمه پیدا شدن خانواده و بقا و تکثیر نسل بشر است. خداوند متعال طبع و فطرت و ذوق و جبلت انسان را با این عمل عجین ساخته و هر دختر و پسری را از درون ذات و کنه مرموزش وادار به پذیرش این جریان و دستور کرده است، هر چند آن دختر و پسر، اسلام و قانون و بلکه پروردگار خویش را قبول نداشته باشند. بالاخره هر انسان دو پایایی که روی کره زمین راه می رود، هر چند کافر و ملحد و زندیق و کوردل باشد، ناچار است این دستور را بپذیرد، چنانچه ناچار است روزی بمیرد و روزی دیگر سر از خاک برآورد و در محکمه عدل الهی حاضر شود. خداوند متعال علاوه بر آنکه مکانیسم عمل آمیزش را در نظام حکیمانه تکوینش تثبیت و مستقر فرموده است، طریقه اجرا و اعمالش را نیز در برنامه تدوینش ثبت و ضبط نموده و با زبان فرستادگان و اولیایش به بندگان خویش که خودش آنها را نر و ماده آفریده و کشش و کوششی در وجود آنها گذاشته است دستور داده و در قالب دستورات و تکالیف حرام، واجب، مکروه و مستحب مقرر داشته است.

همه ما می دانیم که دختر و پسری که شرایط ازدواج را پذیرفته و در کنار یکدیگر قرار گرفته و آماده آمیزش و جماع و همبستگی شده اند، مقصود اصلی آنها از آن همه رفت و آمد و گفت و شنود و حضور وکیل و شهود در مجالس بله برون و محضر و باشگاه و بیرون و اندرون، تنها همین نقطه و همین مرکز و همین مقصد بوده و مابقی همگی مقدمه و تشریفات و طفیلی و تزیینات است. اسلام هم همین را می گوید و انگشت روی همین نقطه حساس گذارده و دستورات مؤ کد و مفید و دقیقش را به همین نقطه متوجه ساخته است؛ زیرا تمام امور اعتقادی و اخلاقی و اقتصادی و اجتماعی انسان، فرع بر وجود و بقای انسان است و وجود انسان از همین نقطه شروع می شود و تکوین پیدا می کند. پزشکان می گویند: ((قبل از آمیزش و جماع، نسوج حوضچه ای و نیز زن دهانه فرجش که ((مهبل)) نامیده می شود و نیز سراسر تناسلی او پر خون می شود تا آلت نعوظ پیدا می کند، و نیز زن دهانه فرجش که ((مهبل)) نامیده می شود و نیز سراسر شعریه های دستگاه تناسلی و آمیزشی او پر خون می شود و متورم می گردد)). در این حال، اگر شوهر بازن خود، ملاعبه و ملاسمه ای داشته باشد تا او را به اوج لذت جنسی برساند و آنگاه عمل دخول را انجام دهد، هم خود به مقصد می رسد و زیبایی نمی بیند و هم همسرش؛ ولی اگر ملاعبه و ملاسمه را فراموش کند و به قول پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)مانند گنجشک نری که بر ماده برمی جهد او هم بر جهد و همسر خود را گرسنه و مات و مبهوت باقی گذارد، شعریه های لگن و دستگاه تناسلی اش پر خون باقی می ماند و عوارض تلخ و ناگواری که گفتیم، به سراغش می آید و روز به روز بر لاغری و بی اشتهاپی و ضعف اعصابش افزوده می گردد. اما اگر مرد مقاومت کند و معاشقه را طول دهد تا زن هم به اوج برسد، آنگاه دخول را انجام دهد، آمیزشی سالم و مفید و بی ضرر برای هر دو تن حاصل خواهد شد و اگر زن آستن هم بشود، فرزندی که با چنین مقدماتی تکوین یابد، فرزندی سالم و متین و آرام و دور از عصبانیت خواهد بود؛ ولی فرزندی که با آمیزش ناقص و انحرافی تکوین یابد، احتمال هر گونه عیب جسمی و روحی در وجود او خواهد رفت. امام رضا (علیه السلام) قبل از آمیزش، دستور می دهد که ((ریا زبانت بازی کن و پستانش را پمال تا شهوتش تحریک گردد، زیرا او از تو همان را می خواهد که تو از او می خواهی)). و پیغمبر گرامی اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم)در باره زمان و مکان آمیزش، دستورات مفصل و مشروحی داده است که قدری از آن را در درس 62 همین کتاب ذکر کردیم. و امام صادق (علیه السلام) می فرماید: ((زنان شما از این جهت شوهران سیاه پوست را بیشتر از شما سفید پوستان دوست می دارند که آنها با زن سفید پوست بیشتر بازی می کنند شما هم با همسران خود بیشتر بازی و شوخی کنید تا نزدیکی شما لذیذتر و گواراتر شود)).

هر مرد و زنی پس از مدتی نزدیکی و آمیزش می فهمند که نقطه تحریک طرف مقابل کجاست؛ ولی ما می خواهیم بگوییم زن و شوهر از همان شب اول زفاف باید بدانند که در خلوتخانه هیچ گونه تحریک و تحرك جنسی برای آنها از جانب شریعت مقدس اسلام ممنوع نشده است، بلکه پیشوایان اسلام به آن دستور داده و پیروان خود را به آن تشویق فرموده اند. زیرا دستورات و فرامین پیشوایان اسلام، هماهنگ و متناسب با فطرت و سرشت انسان است و خداوند متعال مرد را طوری آفریده است که چون بلوغ جنسی رسید صدای زن برای او محرک است، دیدن اباسهای مخصوص زنان شهوت او را تحریک می کند، بوییدن عطر او نیروی جنسی مرد را برمی انگیزاند، دیدن عکس و فیلم او تحریک کننده است، حتی نشستن در جای او که هنوز سرد نشده و شنیدن صدای گام برداشتنش محرک است تا چه رسد به تماس بدنی و بوسه و مالش و چشش او. تمام انواع محرکات نسبت به غیر زن و شوهر ممنوع است و ناروا، که این ممنوعیت از درجه کراهت خفیف شروع می شود تا کراهت عادی و شدید و سپس به حرام و گناه صغیره و گناه کبیره می رسد، مانند زناى محصنه (72) که عقوبت زن در دنیا رجم (73) است و در آخرت عذاب شدید الهی؛ ولی تمام این محرکات نسبت به زن و شوهر، مطلوب و جایز و مستحسن است، برای اینکه زن و شوهر بتوانند در خلوتگاه مشروع خویش، غریزه جنسی خدادادی خود را اشباع کنند تا وقتی که از خلوتخانه به جانب کوی و بر زن و خیابان و اداره به راه افتند، هیچ منظره ای از عکس و چهره و تماس و نغمه،

فکر آنها را به خود مشغول نسازد و از کار و حرفه و شغل و پیشه روزانه خود باز ندارد.

پزشکان اوج لذت جسمی را ((ارگاسم)) می نامند و می گویند دختر و پسری که بالغ شده اند، اگر در حال مقاربت به ((ارگاسم)) نرسند، بیشترشان تحت فشارهای عصبی عضلانی قرار می گیرند، به درد زیر دل و درد کمر مبتلا می گردند، در اعضای تناسلی خود احساس درد می کنند و از جنبه روحی هم قدرت تمرکز فکری ندارند و کارهای عادی و معمولی را درست انجام نمی دهند و آبیانها به پشیمانی و ناامیدی و ترس و شرم و قصد خود کشی دچار می شوند. پیش از آنکه ((فروید)) اتریشی ریشه بیماری روانی را ناکامیهای جنسی بیان کند، چهارده قرن قبل، پیشوایان ایلام این مطالب را با تعبیرات مختلف و بسیار بهتر و دقیق تر از او بیان کرده اند. خداوند متعال به انسان پنج حس باصره، سامعه، ذائقه، شامعه و لامسه عطا فرموده است؛ آنگاه برای هر يك از این حواس، سیری و گرسنگی خاصی معین کرده و راه سیر کردن آن حس را به انسان نشان داده و ابزارش را هم در اختیار او گذارده است. زن و شوهر با برقرار ساختن رابطه به وسیله هر يك از این حواس از یکدیگر لذت می برند و اشباع می شوند و خداوند مهربان هم به آن دستور داده است. برقرار ساختن هیچ يك از این روابط حسی برای زن و شوهر ممنوع نیست، حتی بوسیدن و لیسیدن آلت تناسلی یکدیگر چنانچه در حدیث 163 جلد اول از امام کاظم (علیه السلام) نقل کردیم.

وقتی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و امام صادق و امام رضا (علیه السلام) بفرمایند و دستور بدهند، مانباید پنهان کنیم و به آنها توجه نکنیم؛ زیرا پنهان کردن این امور از دختر و پسر جوانی که تازه ازدواج کرده اند و این مراسم را نمی دانند، خطر بروز امراض کمر درد و ضعف اعصاب و انحرافات جنسی و تولید کودکان ناقص و بیمار را به دنبال دارد. شما ببینید فقهای بزرگوار ما چگونه در رساله های علمیه خویش این مطالب را با صراحت می نویسند:

1. مردی که در ماه رمضان تفخید کند (آلتش را در میان ران زنش داخل کند) یا هر گونه بازی دیگری با او بکند- مثل اینکه انگشتش را در فرج زن داخل کند- در صورتی که عادت نداشته باشد با این مقدار بازی و شوخی منی از او خارج شود، و منی از او انزال بشود، روزه اش صحیح است. (74)

2. هر گاه مردی آلتش را در میان مبهل زنش گذارد و زن حائض شود، واجب است فوراً آلت خود را خارج کند، و گرنه يك دینار كفاره باید بدهد. (75)

3. اگر مرد آلتش را لوله کرده، در مبهل زن داخل کند بطوریکه مجموع آن به قدر حشفه باشد، غسل جنابت بر هر دو واجب می شود. (76)

4. با دختری که کمتر از نه سال دارد نزدیکی کردن حرام است (77) و اگر کسی نزدیکی نمود و او را افضا کرد (برده میان مجرای بول و حیضش را پاره کرد) تا آخر عمر نزدیکی کردن بر او حرام است و در صورت ارتکاب باید به او دیه بدهد. بنابراین، برای شوهر مناسب است که از مرجع تقلید خود سؤال کند: اگر مردی بداند یا حتی احتمال بدهد که آنچه پزشکان نسبت به عوارض جسمی برای زن می گویند در دست است و آن عوارض ناشی از آمیزش غلط (مانند آمیزشی که در آن مرد یا زن به اوج لذت نرسد) باشد، در این صورت، آیا یاد گرفتن شیوه به اوج لذت رسانیدن زن لازم است؟ و باز از مرجع تقلید خود بپرسند که: اگر مرد احتمال بدهد به واسطه نداشتن طریقه نداشتن طریقه در ست آمیزش با زن باردار، عیب و نقصی به جنین یا مادرش وارد می کند، آیا پرسیدن و یاد گرفتن طریقه سالم آمیزش از پزشکان لازم است؟ و قطعاً بدانید که پاسخ هر دو مسأله مثبت خواهد بود. بنابراین، از کسانی که طریقه آمیزش با زن حامله را می نویسند نباید تعجب کرد، بلکه باید پرسید و دانست و عمل کرد تا زن دچار سقط جنین ننمود. برخی از پزشکان مقاربت با زن باردار را در ماه های آخر منع می کنند، خصوصاً نسبت به زنانی که سابقه سقط جنین دارند، و به طور کلی می گویند زن باردار در حال آمیزش نباید به اوج لذت جنسی برسد. نیز نوعی از بیماری قبلی وجود دارد که پزشك، انجام عمل مقاربت را برای بیمار مبتلا به آن ممنوع می داند، مخصوصاً در حال ایستاده یا با شکم پر یا عریان یا در حمام و مکانهای مرطوب. اینها را باید پرسید و دانست.

و باز برای رعایت بهداشت زن و شوهر، پزشکان دستور می دهند که پس از هر مقاربتی زن و شوهر آلتهای آلوده خود را با آب بشویند و بهتر آن است که با آب گرم و صابون بشویند، و اگر خدای ناخواسته شوهر از راه عقب با زن دخول کرد، تا آلت خود را با آب و صابون نشوید، در شرمگاه زن دخول نکنند، زیرا میکروبهای روده وارد دستگاه تناسلی زن می شود و او را بیمار می سازد. اسلام که دستور می دهد زن و شوهر بعد از هر مقاربتی هر چه زودتر غسل کنند و با حال جنابت باقی نمانند، برای رعایت همین بهداشت است. رعایت این بهداشت مرد را از امراضی مانند سیفلیس و سوزاك و شانکر و زن را از

بیماریهایی مانند آماس و خارش و مبهل و ورم بظر (78) مصون می دارد. همچنین ادرار کردن پس از آمیزش که اسلام هم به آن دستور داده است سبب می شود که رسوباتی در مجرا نماند که آن را مستعد عفونت نموده، سنگ ایجاد کند. دستور دیگر شرع و طب این است که از انزال نباید جلوگیری شود و منی باید به حال طبیعی خود خارج گردد؛ زیرا اگر از خروج منی جلوگیری شود، مجرای آلت تناسلی تحت فشار قرار می گیرد و گشاد می گردد و پرستات هم بزرگ می شود.

همه می دانیم تا زمانی که مسلمین به همین دستورات ساده دینی خود عمل می کردند، از امراضی مانند سیفلیس و سوزاك و شانکر و ایدز مصون بودند و این امراض برای کسانی بود که به غسل جنابت اعتقاد نداشتند و ساعتها بلکه روزها با آلت آلوده بسر می بردند.

از زمانی که مسلمین به اروپا رفتند و با بیگانگان آشنا شدند و دستورات دینی خود را فراموش کردند، این گونه امراض هم در میان آنان پیدا شد.



دلیل

332 و لا تجامع امراه حتى تلاعبها و تكثر ملاعبها و تعمر ثدييها فان اذا فعلت ذلك غلبت شهوتها و اجتمع مائها لان مائها يخرج من ثدييها و الشهوه تظهر من وجهها و عينيها و اشتتهت منك مثل الذی تشتهي منها. (79)
حضرت رضا (عليه السلام) فرمود: آمیزش نکن با زن مگر اینکه با او بازی کنی و زیاد بازی کنی و پستانهایش را بفشاری، و در صورتی که چنین کنی شهوت بر او غالب آید و آیش جمع گردد. این بدان جهت است که آیش از پستانش خارج می شود (پس از آن آثار) شهوت در رخساره و چشمانش آشکار می گردد و به تو میل پیدا می کند همان طوری که تو به او میل داری.

333 قال الصادق (عليه السلام): ان احدكم لياءتي اهله فتخرج من تحته فلو اءصابت زنجيا لتثبثت به فاذا اءتى احدكم اهله فليكن بينهما ملاعبه (مداعبه) (80) فانه اءطيب للامر. (81)

امام صادق (عليه السلام) فرمود: همانا یکی از شما با همسرش آمیزش می کند (و پس از تمام شدن عمل آمیزش) همسرش از زیر او بیرون می رود (در حالی که ارضا نشده است) که اگر مرد سیاه پوستی را بیابد هر آینه به او متشبث می شود. پس هنگامی که یکی از شما بخواهد با همسرش درآمیزد لازم است که بین آنها بازی (شوخی) باشد، زیرا این روش پاکیزه تر و خوشایندتر است.

334 قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): ثلاثة من الجفاء: اءن يصحب الرجل فلا يساءله عن اسمه و كميته و ان يدعى الرجل الى طعام فلا يجيب او يجيب فلا ياكل و مواقفه الرجل اهله قبل الملاعبه (المداعبه). (82)
پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: سه چیز از ستم است: 1- مردی با مرد دیگر همراه باشد و اسم و کینه اش (83) را نپرسد؛ 2- شخصی که به طعامی دعوت شود و اجابت نکند، یا اجابت کند و نخورد؛ 3- آمیزش مرد با همسرش پیش از بازی (شوخی).

335 قال الرضا (عليه السلام): من اءراده ان لا يءدالحصاه و عسر (حصر) البول فلا يحبس المنى عند نزول الشهوه و لا يطل المكث على النساء. (84)
امام رضا (عليه السلام) فرمود: کسی که بخواهد دچار سنگ مثانه و سختی بول کردن نشود باید وقت انزال منی، آن را نگه ندارد و آمیزش با زن را طولانی نکند.

درس هشتمادو پنجم: شیوه جلب محبت

انسان گاه از افراد که خود را عاقل می دانند و به راستی هم طبق ضوابط مرسوم اجتماعی عاقل هستند، اعمال و رفتاری را مشاهده می کند که نمی تواند تعجب نکند و انگشت حیرت به دندان بگیرد. شوهری را می بیند که می خواهد همسرش او را دوست داشته باشد، ولی وسیله ای را که در این راه به کار می گیرد، خشونت و تندی و گستاخی است. او می خواهد به همسرش بگوید: با تو بد رفتاری می کنم تا به من محبت کنی، خشونت و بد زبانی می کنم تا دوستم داشته باشی، خشم و تندی می کنم تا با من صمیمی باشی!!
آیا عمل این مرد به کسی نمی ماند که برای گرم شدن در زمستان به کولر پناه می برد، یا برای به دست آوردن پول، قمار بازی می کند، یا برای رفع تشنگی آب نمک می آشامد؟! همچنین زنی که می خواهد شوهرش او را دوست داشته باشد، به جای دلسوزی در کار خانه و اهتمام به نظافت و امور کودکان، از راه مکر و فریب وارد می شود و بیشتر به خانه پدر و مادرش می رود و به شوهرش نیرنگ می زند و تزویر می کند!!

اگر بگوئید این زنان و شوهران، نادان و کوتاه فکرتند و عقلشان بیش از این نمی رسد و درك شعور فکری ندارند، می گویم شما سران دولتهای بزرگ کشورهای متمدن و ابر قدرتها را چه می گویند که به مردم کشورهای ضعیف ستم می کنند و به جنگ آنها می روند، و برای اینکه آنان را استثمار کنند و از آنان بهره کشی نمایند، با توپ و بمب و موشک آنها را می کشند و قتل عام می کنند و با این عمل خود می خواهند مردم باقیمانده که ماتم دیده و مجروح گشته اند، آنان را دوست بدارند و بگویند زنده باد قاتلان برادران ما! اگر به این افراد بگوئید چرا چنین می کنید، ممکن است بگویند ما می خواهیم مردم از ما اطاعت کنند، نه آنکه ما را دوست داشته باشند.

پاسخ این است که اولاً اطاعت کتبی از شما ظالمان با دشمنی قلبی آنها نسبت به شما به زیان شماست. آنها اگر برای شما خانه بنا کنند، پایه را سست می سازند و اگر غذا بزند حتی الامکان مسمومش می کنند؛ ثانیاً تعجب ما از این گونه افراد بدین جهت است که اینان اگر روزی به جای خشونت، رحمت و عطوفت به کار برند، هم زحمت خودشان کمتر می شود و هم زودتر و بهتر به مقصود خود می رسند. کسانی که موشکی روانه می کنند و گروهی را می کشند، اگر به جای موشک نقل و نبات بفرستند، لاقلاً چند کودک نادان گول می خورند و به جای مرگ بر او زنده باد می گویند. راستی چه کسی جواب این سؤال را نمی داند:

- 1. مگر هر انسانی نمی خواهد مردم دوستش داشته باشند؟
- 2. مگر هر انسانی در برابر خوشرویی و ملاطفت نرم نمی شوند؟

3. مگر هر انسانی از خشونت و بد زبانی و ترشرویی تنفر ندارد؟
4. مگر وقتی که مردمی توپ و تانک دیده اند ((مرده باد)) نمی گویند و وقتی محبت دیدند فریاد ((زنده باد)) سر نمی دهند؟
5. مگر دشمنی کردن با مردم زحمت و دردسر و بی خوابی، و دوستی و محبت با آنها آرامش و آسودگی و استراحت به همراه ندارد؟

پس چرا این مردم عاقل جز این می کنند؟ نکته قابل توجه در اینجا تفاوت بین حکومتهای جبار و حکومت در خانواده است. حکومتهای جبارانه ممکن است لاقبل برای زمان کوتاهی بر ابدان مردم اعمال حاکمیت نمایند، اما حکومت در خانواده به دلیل اینکه حکومت بر ارواح و دلهاست با زور محال است محقق گردد. همان گونه که در درس چهل و پنجم جلد اول همین کتاب به تفصیل گفتیم زن و شوهر از سود و زیان یکدیگر منتفع و متضرر می گردند؛ یعنی توهین و احترام به زن، توهین و احترام به شوهر است. آیا اشخاصی که به همسر خود توهین می کنند باور ندارند که دیگران هم عاطفه و احساس و تفکری مانند آنها دارند؟ آیا اینان فکر نمی کنند که اگر کسی نسبت به آنها خشونت و تندی روا دارد چه عکس العملی نشان می دهند و چگونه سیمای زشتی از او در ذهن خود مجسم می کنند؟ اینان چرا بازتاب عمل خود را در ذهن و فکر دیگران درک نمی کنند؟ انسان وقتی به رفتار این گونه مردم می اندیشد، چندان دچار تعجب می شود که مغزش سوت می کشد و تا مدتی بهت زده و مات باقی می ماند. اینان نه به ندای فطرت و الهام درونی طنیت خود گوش می دهند و نه به صدای آیه قرآن و احادیث و اخباری که همان ندای فطرت را تاءیید می کند.

این گونه آیات و اخبار بقدری زیاد است که باید علاوه بر آنچه ضمن دلیل بیان می کنیم برخی از آنها را در اینجا فقط ترجمه کنیم و در این مورد تنها به جملات کوتاه امیرالمومنین (علیه السلام) در کتاب ((غررالحکم)) اکتفا می کنیم:

1. با مردم مدارا کن تا از دوستی شان برخوردار شوی و با خوشرویی با ایشان برخورد کن تا کینه هایشان را بمیرانی.
2. به هر کس خواهی نیکی کن تا امیر او باشی.
3. بالاترین نادانی خشونت است.
4. مهربان باش تا دوستی خویشانت برایت پاینده شود.
5. خوشرویی سبب محبت می شود.
6. انسان بنده احسان است.
7. میوه عقل مدارا کردن با مردم است.
8. خشونت در هر چه باشد آن را زشت و بد نما می کند.
9. انسان به وسیله احسان مالک دلهای مردم می شود.
10. سلامت دین و دنیا در مدارا کردن با مردم است.
11. خوشرویی بخشندهگی بدون خرج است.
12. در شگفتی از کسی که بردگان را با مالش می خرد و آزاد می کند؛ چرا آزادگان را با احسانش نمی خرد و آنان را بنده خود نمی سازد؟
13. چه بسیار شخص بلند مرتبتی که زشتی خشونتش او را پایین آورد.
14. آن که درخت وجودش نرم باشد شاخه هایش (اطرافیان) زیاد شود.
15. احسان نمودن به بد کار بهترین فضیلت است.
16. خوشرویی دلیل کرامت نفس و تواضع دلیل خلق شریف است.
17. نرمخویی موجب انس و الفت گردد.
18. بهترین بندگان خدا کسی است که چون نیکی کند شاد شود و چون بدی کند پوزش بخواهد.
19. احسان کننده زنده است اگر چه به منزل مردگان منتقل شده باشد.
20. از خشونت بپرهیز که آن رسوایی اخلاقی است.

خشونت و تند خویی بقدری زشت و ناپسند است که خداوند متعال به رسول گرامی اش می فرماید: اگر تو خشن و سنگدل بودی مردم از اطرافت پراکنده می شدند. برخی از مردم به واسطه زندگی کردن در خانواده پرچنگال یا محیط پر آشوب یا ضعف مزاج و علتی دیگر، خشن و زود رنج و تند خو و کم تحمل بار آمده اند. اینان باید بردباری و کف نفس را تمرین کنند، که تند خویی و خشونت دلیل ضعف روحی و انحطاط اخلاقی انسان است. کسی که قوی الاراده باشد و از ملکات فاضله اخلاقی برخوردار، متین و پرحوصله و پرتحمل است. مثلاً هر گاه زنی بدون اجازه شوهرش به خانه پدر برود و وقتی که برگشت شوهر به او بگوید: ((می خواستی برنگردی))، در صورتی که نه زن باید چنان کند و نه شوهر باید چنان گوید.

آن زن اگر کف نفس داشته باشد می گوید: ((می دانستم بیش از يك روز طاقت فراقم را نداری- یا- طاقت فراقتم ندارم))، و اگر شوهر شبی دیر به خانه آید و زن بگوید ((می خواستی حالا هم نیایی)) شوهر بردبار می گوید: ((صبر کن نفسم جا بیاید، در راه می دویدم، اول علت را بپرس))، یا یکی از جملات بالا را از قول علی (علیه السلام) برایش بخواند. ولی اگر این زن و شوهر کم حوصله و کم طاقت باشند، پاسخهای دیگری نمی دهند که احیاناً نقطه شروع کدورت و قهر و نزاع می شود.

که تیزی و تندی نیاید به کار

به نرمی بر آید ز سوراخ مار

((فردوسی))

کند بردباری گه خشم و کین
بل ز صد لشکر ظفرانگیزتر
گر نداری نان چرب گندمین
از میان ابروی دشمنت چین

به نیروتر آن کس که از راه دین
تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر
مر سخن را گندمین و چرب کن
خوبگوی ای پسر بیرون برد

((ناصر خسرو))

کند آنچه نتوان به شمشیر کرد

به گفتار شیرین جهان دیده مرد

((اسدی))

به شیرین زبانی و لطف و خوشی توانی که پیلی به موی کشی

((سعدی))

درشتی ز کس نشود نرمگوی سخن تا توانی به آزر مگوی

((فردوسی))

ز بدخواه و از مردم کینه کش توان دوست کردن به گفتار خوش

((اسدی))

سبا کس که يك دانگ ندهد به تیغ چو خوش گویی اش جان ندارد دریغ

((اسدی))

تار و بود عالم امکان به هم پیوستن است عالمی را شاد کرد آن کس که يك دل شاد کرد

((صائب))

336 فيما رحمته من الله لنت لهم و لو كنت فظا غليظ القلب لا نفصوا من حولك. (85)
از پر تو رحمت خداوند در برابر آنها نرم (و مهربان) شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند.
337 دارالناس تستمتع باخائهم، و القهم بالبشر تمت اضغانهم. (86)
با مردم مدارا کن تا از اخوات و بردباری آنها برخوردار گردی و با آنها با گشاده رویی برخورد کن تا کینه هایشان (نسبت به تو) از بین برود.

درس هشتاد و ششم: عذر خواهی

عذر خواهی هم مانند تشکر، موجب محبت و مودت و صمیمیت می شود. در زندگی زناشویی طبیعی است که گاه شوهر اشتباهی می کند و به زن زبانی می رساند و گاه زن دچار خطایی می گردد و نسبت به شوهر خود خسارت و جسارتی مرتکب می شود. هر اشتباه و خطایی، طرف مقابل را رنجور و افسرده می کند، و در نتیجه، زندگی خانوادگی که محبت و صفا پایه و اساس آن است، خدشعه دار و متزلزل می شود. اما چنانچه پس از هر خطا و اشتباهی، معذرت خواهی و پوزشی به دنبال آید، زنگار کدورت به دوده می گردد و جای آن را صفا و صمیمیت می گیرد و حتی گاه شیرین تر و جالب تر از اول هم می شود.

اگر عذر خواهی بیگانگان از خطای یکدیگر، کدورت زدا و لازم باشد، عذرخواهی زن و شوهر از خطای یکدیگر، فوری تر و لازم تر به نظر می رسد. زیرا بیگانه با تماس کمتری که با خطا کار دارد، رنجش و تنفرش، زود گذر و عواقب وخیمش، کم رنگ و ناپایدار است؛ ولی زن و شوهر همواره و در تمام عمر، همدم و همسر و همکاسه و همنشین و همخواب یکدیگرند و به همین جهت اگر خطا و اشتباهی از یکی صادر شود ولی عذرخواهی و پوزشی را به دنبال نداشته باشد، اثر ناگوار آن برای همیشه در روح و جان دیگری باقی می ماند.

زیرا او همواره خطاکار را در برابر چشم خود می بیند و هاله ای از نفرت و بدبینی و کدورت، در آن خانه حکمفرما می گردد؛ ولی با گفتن جمله کوتاه ((معذرت می خواهم)) همه اینها از میان می رود و حتی شخص عذرخواه هم با سربلندی و سرافرازی با همسر خود زندگی می کند و عذرخواهی هم به او می آموزد. بنابراین سخت در اشتباه اند کسانی که می پندارند عذرخواهی از مقام و حیثیت آنها می کاهد و شخصیت آنها را پایین می آورد. زیرا عذرخواهی از خطا تبعیت از حق و درستی است و کله شقی و لجاجتی با حقیقت، تابع هوای نفس و شیطان و نفس اماره شدن. خداوند متعال انسان را جوری سرشته است که شخص عذرخواه تابع حق را دوست می دارد و از آدم لجاجت کله شق، متنفر و بیزار است. شوهری را می شناسم که يك بار اشتباهی مرتکب شد و به روی همسرش دستی دراز کرد. به او گفتند انسان عاقل خواسته و مقصود خود را با بیان و استدلال می فهماند و الاغ با لگد گرفتن و گاز گرفتن.

او از اشتباه خود عذر خواست و از آن زمان تا کنون که قریب ده سال است، همسر خود را با کلمات ((جان)) و ((خانم)) و ((عزیز)) صدا می زند و با دیده احترام و بزرگی به او می نگرد. شوهر دیگری را می شناسم که همسرش را کتک می زد بطوریکه کارشان به دادگاه کشید. قاضی به او گفت: اگر از همسرت عذر بخواهی، شکایتش را پس می گیری. ولی او کله شقی و گردن کلفتی کرد. در نتیجه، چند روز به زندان افتاد و اهانت شنید و آبرویش رفت، ولی يك بار کلمه آسان ((عذر می خواهم)) را نگفت. البته گفتن این کلمه برای مردان عاقل آسان است. ولی برای آن آدم کله شق، سخت تر و سنگین تر از زندان و شلاق و اهانت بود.

او اکنون در میان دو محذور بسیار دشوار گرفتار است: اول آنکه زن را طلاق دهد و چند کودک خردسال و بی مادر را خودش تر و خشک کند؛ دوم آنکه با همسرش اشتی کند و يك عمر با سرافکنندگی زندان رفتن و اهانت شنیدن به چهره همسرش نگاه کند. در صورتی که تمام این عواقب تلخ و ناگوار با گفتن کلمه ((عذر می خواهم)) از میان می رفت. **اعوذ بالله من انكلك شیطان و تبعیت از کسانی که گفتند النار و لا العار.**

عذر خواهی از گناه بقدری مفید و مؤثر است که خداوند متعال هم بندگان گناهکارش را امر به توبه و استغفار می نماید، با این تفاوت که امر خداوند برای زدودن کدورت و تشفی نفس نیست بلکه تنها به خاطر تربیت و تهذیب اخلاق و تکامل روح بشر است و به راستی که باید اثر تربیتی عذرخواهی را برای شخص گناهکار هم فراموش نکرد. کسی که جرم و خلافی مرتکب می شود و عذر خواهی نمی کند، نقطه سیاه و اثر سوئی در روح و جان او به جا می ماند و همان نقطه سیاه

صاحبش را بر ارتکاب مجدد جرم جری تر می کند و نقطه سیاه بزرگتر می شود و بار سوم آن خلاف را آسان تر و بی پرواتر انجام می دهد، تا آنجا که نقطه سیاه تمام روح و جان صاحبش را فرا می گیرد و جنایت جزء ذات او می گردد. ولی اگر پس از هر خلافی عذرخواهی کند و پس از هر گناهی توبه و استغفار نماید، آثار سیاهی و تاریکی دل بکلی زایل می گردد؛ البته به شرطی که عذرخواهی و استغفار، حقیقی و واقعی باشد. در پایان این درس به سه مطلب دیگر باید اشاره شود: کسی که عذرخواهی نمود، طرف مقابل هم باید عذر او را بپذیرد و آقایی و مناعت و کرامت خویش را اظهار کند، که عدم قبول عذر و نپذیرفتن پوزش خطاکار، دلیل دنائت و پستی و فرومایگی انسان است و به فرموده امیرمؤمنان (علیه السلام) چنین شخصی بدترین مردم است و از دوستی آنها بی بهره می ماند.

2. عذرخواهی باید متناسب با مقدار جرم و خطا باشد، نه کمتر و نه بیشتر. مثلاً اگر زنی روزی اشتباهی کرد و شیشه نفیسی از مال شوهرش را شکست، باید بگوید: ((عذر می خواهم، از روی قصد نکردم، امیدوارم تکرار نشود)). در اینجا شاید ((عذر می خواهم)) تنها کم است و ((شما حق دارید دست مرا بشکنید)) زیاد. و باز اگر شوهر روزی خطایی کرد و مثلاً همسرش را کتکی زد، باید در مقام عذرخواهی بگوید: ((من شرمسارم، اشتباه کردم، شما حق دارید قصاص کنید و می توانید به بزرگواری خود مرا ببخشید)). در این مورد هم ((مرا ببخشید)) تنها کم است و ((می توانید دست مرا قطع کنید)) زیاد، که:

ظلم خوانندش از چه بد نبود
دلاور گمانی به سستی برد

نیکی ار در محل خود نبود
اگر بردباری ز حد بگذرد

((فردوسی))

که گردد بد اندیش بشنو سخن

به کس بیش از اندازه نیکی مکن

((اسدی))

به مقدار خود گفت باید سخن

شتر بانگ بر زد که خاموش کن

((امیر خسرو))

وز اندازه خویش بیرون شود

که باز هر، زهر است کافزون شود

((قابوسنامه))

3. مرتکب نشدن جرم و خطا بهتر از عذرخواهی پس از ارتکاب خطا و گناه است. شبیه این رجحان را در پزشکی زیاد می شنوید که: ((پیشگیری بهتر از درمان است))؛ لذا پزشکان به بهداشت بیش از معالجه اهمیت می دهند. بنابراین همان طور که عقل به ما می گوید ((نگذار میکروب و بیماری وارد بدنت شود تا مجبور باشی آن را از بدن دفع کنی))، همان طور هم قبل از اینکه دل انسان در اثر ارتکاب گناه و مخالفت فرمان الهی تیره و لکه دار شود و با آب توبه و عذرخواهی بخواند آن را بشوید، باید بکوشد با گناه نکند. امام صادق (علیه السلام) در حدیثی می فرمایند: ترك گناه آسان تر از توبه کردن و استغفار است، وانگهی امکان دارد انسان موفق به توبه نگردد و مرگ قبل از توبه فرا برسد و مجال آن را از انسان سلب نماید.



دلیل

338 قال علی (علیه السلام): شر الناس من لا یقبل العذر ولا یقبل الذنب. (87)

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: بدترین مردم کسی است که معذرت خواهی دیگران را نپذیرد و از خطایشان در نگذرد.

339 قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): یا علی! من لم یقبل العذر من متصل صادقاً کان او کاذباً لم ینل شفاعتی. (88)

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای علی! کسی که پوزش عذرخواهی کننده را- چه او راست بگوید و چه دروغ- نپذیرد، شفاعتم به او نخواهد رسید.

340 عن الصادق (علیه السلام): ان ترک الذنب اءهون من طلب التوبه و لیس کل من طلب التوبه وجدها. (89)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: همانا ترک گناه از عذرخواهی و پوزش طلبی آسان تر است و چنین نیست که هر کس بخواهد توبه کند موفق به توبه گردد.

341 قال حسین ابن علی (علیه السلام): ایاک و ما تعتذر منه فان المؤمن لا یسیئ و لا یعتذر و المنافق کل یوم یسیئ و یعتذر. (90)

از عذرخواهی بپرهیز، زیرا مؤمن گناه نمی کند تا عذر بخواهد و منافق هر روز گناه و عذرخواهی می کند.

342 الا ستغفار من العذر اعز من الصدق به. (91)

بی نیازی از عذرخواهی ارجمندتر از عذرخواهی بجا و صحیح است.

درس هشتماد و هفتم: خوش بینی

در گذشته (جلد اول کتاب) اموری را که موجب اختلاف زن و شوهر می شود برشمردیم و گفتیم یکی از آنها، بلکه قوی ترین و ریشه دارترین آنها، نخوت و خود بزرگ بینی زن یا شوهر است که عواقب سوء آن بسیار شدید و چاره آن سخت دشوار است.

نویسنده بعد از مطالعاتی که در آیات و اخبار داشته، به این نتیجه رسیده است که چاره نخوت سهل و ممتنع است: سهل است اگر در يك حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تأمل و تفکر شود، ممتنع است اگر در آن حدیث و آن مضمون تفکر و تأملی صورت نگیرد؛ زیرا خود آن حدیث از جمله مشکلات احادیث است؛ یعنی تصدیق و عمل کردن به آن مشکل است، نه آنکه در مفهوم و مضمونش پیچیدگی و ابهامی وجود داشته باشد. بارها درباره این حدیث با دانشمندان دینی صحبت کرده ام و بسیاری از آنها را دیده ام که می خواهند در عموم و شمول حدیث خدشه کنند یا برای مضمونش، توجیه و تاءویلی نامناسب بترانند.

خلاصه مضمون حدیث این است که انسان به کمال عقل نمی رسد مگر زمانی که دارای ده صفت باشد، و مهمترین و مشکل ترین آن صفات آن است که: ((با هر انسانی که برخورد می کند، او را بهتر و با تقواتر از خود بداند)). کلمات اصل حدیث، آنچنان تعمیم و شمول دارد که حتی اگر مسلمان متعهد و مخلص، خود را در برابر کافر و فاسقی هم ببیند، باید چنین اعتقادی داشته باشد و حتی سلمان و مقداد و ابوذر هم باید ابوجهل و عتبه و شیبه را بهتر و با تقواتر از خود بدانند و همین امر موجب می شود که عالمان دین در تعمیم و تصریح حدیث خدشه و توجیه روا دارند.

اکنون ما با مردگان و کفار و مشرکان کار نداریم و حتی از محیط خانواده هم خارج نمی شویم. آنچه مورد بحث ماست، این است که روشنی و صراحت الفاظ حدیث. کوچکترین شکی برای ما باقی نمی گذارد که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواهد بفرماید: ((شوهری را می توان عاقل کامل نامید که همسرش را از خود بهتر و با تقواتر بداند. و نیز زن نسبت به شوهرش وقتی عاقل کامل نامیده می شود که او را از خود بهتر و با تقواتر بداند)). آنچه که نویسنده نسبت به علاج نخوت و غرور روی آن تکیه دارد همین نکته است که می خواهیم بگویم شوهری که زن خود را بهتر و با تقواتر از خود بداند نسبت به او ستم روا نمی دارد، اهانت نمی کند، دروغ نمی گوید، حق کسی نمی کند، خشونت نمی کند، بد زبانی و متلک گوئی ندارد. همچنین زنی که شوهر خویش را بهتر و با تقواتر از خود بداند، به او خیانت نمی کند، نیرنگ نمی زند، آزارش نمی دهد، در نتیجه، هر دو تن یکدیگر را دوست می دارند و در روابط خویش خداوند متعال و فرمان او را در نظر می گیرند و زندگی آنها همیشه با صفا و صمیمیت و بدون رنجش و کدورت خواهد بود.

اکنون به اصل حدیث برمی گردیم. چنانچه گفتیم پذیرش حدیث در بدو امر مشکل به نظر می رسد و دانشمندان می خواهند آن را از تعمیم و تصریحش پایین آورند؛ در صورتی که گوئی خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متوجه صعوبت فهم آن بوده و در آخر حدیث استدلالی متین و محکم برایش بیان می کند، می فرماید: ((مردمی که با آنها ملاقات می کنی، یا به صورت ظاهر آنان را بهتر و با تقواتر از خود می پنداری و یا آنان را شرورتر و پایین تر از خود می یابی. در صورت اول در برابر آنان تواضع خواهی نمود تا به درجه ایشان برسی، و در صورت دوم، باید با خود بگوئی که شاید این شخص خیرش پنهان و شرش آشکار است و شاید عاقبت بخیر بمیرد)).

هیچ عاقل با انصافی نمی تواند در این استدلال قوی و روشن پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) کوچکترین خدشه و اشکالی وارد کند و نیز برای توضیح حدیث شریف می توان هر مؤمن مخلصی که با یکی از اشرار طاهرالفسق مواجه شود، باید فکر کند که اگر او از پدر و مادری مانند پدر و مادر آن فاسق متولد شده و در محیطی مانند محیط او پرورش یافته بود، آیا

اکنون می توانست بگوید من از او بهترم؟ نقطه مرکزی و محور اصلی خوبی و بدی مردم، در همین جاست که فقط خداوند متعال از آن آگاه است و بس.

اکنون پس از گذشت بیش از سی قرن، با معیارهای اسلامی برای ما روشن است که آسیه همسر فرعون بهترین زن زمان خویش و شوهرش بدترین مرد آن عصر بوده است؛ ولی اگر زمان حیات هر دو را فرض کنیم و از آسیه بپرسیم آیا شما بهترید یا شوهرتان، و او جواب بدهد من که از عاقبت کار اطلاع ندارم، شاید شوهرم توبه کند و من مغلوب شیطان و نفس اماره بشوم و در نتیجه او از من بهتر بشود، یا بگوید من هم اگر در خانواده ای مانند او بزرگ می شدم و شرایطی مانند شرایط او را می داشتم، از کجا معلوم که مانند او بزرگ نمی شدم، آیا شما این جواب را عاقلانه نمی دانستید؟ اکنون هر که هستید و در هر مقام والایی از علم و تقوا فرار دارید خود را با بدترین و فاسق ترین فرد زمان خود بسنجید و ببینید در مقایسه خودتان با آن فاسق، جوابی بهتر از جواب آسیه می توانید پیدا کنید؟

دلیل

343 قال الرضا (عليه السلام): لا يتم عقل امرء مسلم حتى تكون فيه عشر خصال: الخير منه ماء مولى... ثم قال (عليه السلام): العاشره و ما العاشره قيل له: ماهي؟ قال (عليه السلام): لا يرى احدا الا قال هو خير مني و اتقى. انما الناس رجلا: رجل خير منه و اتقى و رجل شر منه و اءدنى، فاذا لقي الذي شر منه و اءدنى قال لعل خير هذا باطن و هو خير له و خيري ظاهر و هو شرلي. و اذا رآه الذي هو خير منه و اتقى تواضع له ليلحق به، فاذا فعل ذلك فقد علا مجده و طاب خيره و حسن ذكره و سادا هل زمانه. (92)

حضرت رضا (عليه السلام) می فرماید: شخص مسلمان تمام عقل را دارا نیست مگر آنکه ده صفت در او باشد: 1- اینکه امید خیر در او باشد (مردم به خیرش امیدوار باشند)... آنگاه فرمود: د همین صفت و چه عجیب است د همین صفت! گفته شد: آن چیست؟ حضرت فرمود: شخص مسلمان کسی را نمی بیند مگر اینکه بگوید او از من بهتر و متقی تر است. اشخاص خارج از این دو نوع نیستند: شخصی که بهتر و با تقواتر از اوست و شخصی که بدتر و (از لحاظ ایمانی) پایین تر از او. هر گاه به بدتر و پایین تر از خود برخورد می کند، (با خود) می گوید: شاید خوبی این شخص پنهان است و آن برای او بهتر است، و خوبی من آشکار است و آن برای من بدتر است، و هرگاه به بهتر و پرهیزکارتر از خود برخورد می کند، برای او فروتنی می کند تا به او بپیوندد. هر گاه چنین کند بزرگواری اش آشکار می گردد و خوبی اش خوشایند است و یادش نیکو شده، سرور مردم روزگارش می گردد.

344 قال علي (عليه السلام): ان الله سبحانه يحب ان تكون نية الانسان للناس جميلة. (93)

حضرت علی (عليه السلام) می فرماید: خداوند دوست می دارد که تمام مردم جهان نسبت به کلیه افراد بشر به پاکی و نیکی ببینند و خیر خواه یکدیگر باشند.

درس هشتم و هشتاد: عاقبت اندیشی

دین اسلام را به يك معنی می توان دین عاقبت اندیشی نامید.

اینکه اسلام فرموده است اهتمام شما به دنیا به اندازه ای باشد که در آن زندگی می کنید و توجه شما به آخرت به اندازه ای باشد که در آنجا خواهید ماند، به دلیل عاقبت اندیشی این دین است. مسأله معاد که بیش از بقیه مسائل در آیات قرآن کریم آمده است چیزی نیست بجز توجه به عاقبت امور و پایان کارها که در دو کلمه ((انذار)) و ((تنبییر)) خلاصه می شود؛ یعنی ترساندن مردم از جهنم که همان عاقبت ارتکاب محرمات الهی و گناهان است و مزده دادن مردم به بهشت که همان عاقبت اطاعت امر پروردگار و نیکوکاری است، و معاد یعنی اعتقاد به يك چنین دنیایی.

آفریدگار انسان می داند که طبع انسان به گونه ای است که دنیا را دوست می دارد و آخرت را رها می کند، (94) و به همین دلیل، هشدار و تذکر نسبت به آخرت و قبر و قیامت در آیات قرآن و روایات معصومین (عليه السلام) بسیار است. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: وقتی می خواهی به کاری مشغول شوی به آخر کارت فکر کن. اگر صواب است انجام ده و اگر بیراهه و بن بست است از آن صرف نظر کن. و امیر المؤمنین (عليه السلام) می فرماید: عاقبت اندیشی تر از پیشمانی در پایان کار مصون می دارد و آخرت نسبت به همه دنیا در حکم عاقبت کار است. لذا اشخاصی که آن را به دنیای گذرا و موقت می فروشند مذمت شده اند و بدتر از اینها اشخاصی هستند که در همین زندگی دنیا هم عاقبت اندیشی ندارند.

مثلا کسی که گرانفروشی می کند به عاقبت کارش و يك عمر کسادى بازارش و بدنامی اش فکر نمی کند و ضرر بسیار سنگین و طولانی را به قیمت سود موقت و ناچیز برای خود می خرد. یا مثلا کسی که سیگار می کشد و یا مواد مخدر استعمال می کند بیماریهای متعدد و جانکاه را- که خودش بهتر از من و شما می داند- (95) به قیمت تخدیر اعصاب و لذات مجازی و موقت برای خود می خرد. بیماری که غذای لذیذ و مضرى را بر خلاف دستور پزشك می خورد و خود را عمداً به مرگ نزدیک می کند، عاقبت اندیش نیست. جوان ولگردی که عمر خود را به بطالت می گذارند و به جای کسب و کار و درس و بحث، در مجلس دلکبازان شرکت می جوید عاقبت بی اعتباری خود را فراموش می کند و به آن نمی اندیشد. آن کس که رعایت نظافت را نمی کند و مثلا در مسواك زدن تنبلی می کند و از عواقب سوء کثافت و بیماریهای ناشی از آن خبر ندارد، عاقبت اندیش نیست. راننده ای که سرعت و سبقت می گیرد و دانش آموزی که تقلب می کند و پدر که به پسرش پول زیاد می دهد و او را لوس و پر توقع بار می آورد و یا اصلا پول نمی دهد و در اثر فشار، بچه دست به دزدی می زند و شهروندی که زباله ها را در نزدیک شهر می ریزد و فکر نمی کند که چند سال دیگر شهر بزرگ تر می شود و برای خودش زحمت درست می شود و کسی که در تابستان استراحت می کند و به فکر سوخت منزل و آسفالت پشت بام و سایر تمهیدات لازم زمستانی اش نیست و کسی که قانونشکنی می کند تا مشکل خود را موقتا حل کند و خلاصه هر شخصی که بگوید چند روزه دنیا خوش باشم و بعد هر چه می خواهد بشود، هیچ يك از این افراد عاقبت اندیش نیستند؛ ولی آنچه که بیشتر اقتضا دارد و در این درس از آن سخن به میان آید، عاقبت اندیشی در امور خانوادگی و تدبیر در مسائل زندگی و حزم و دور اندیشی و آینده نگری در کانون خانواده است.

مرد دور اندیش باید قبل از ازدواج فکر کند که آیا همسرش از نظر روحی کشش دارد که پایه پای او مشکلات زندگی را حل کند؟

مثلا اگر دانشجو است باید به همسر آینده خود بگوید من الان از راه کمک هزینه تحصیلی دانشگاه و مثلا چند ساعتی کار اجرایی امرا معاش می کنم و بعد از فارغ التحصیل شدن هم باید دو سال با حقوق و شرایط زندگی يك افسر وظیفه در هر پادگانی که ارتش به عنوان خدمت برایم تعیین کرد بروم، بعد هم اگر در کنکور فوق لیسانس موفق شدم میل دارم تحصیل

را ادامه دهم و تلخیهای زندگی دانشجویی را دوباره بچشم و اگر موفق نشدم می خواهم با مدرک لیسانس در اداره ای استخدام شوم و با اوضاع و شرایط مالی موجود و بدون کمک پدر م شاید تا ده سال دیگر (یا بیشتر و کمتر از آن) نتوانم خانه بخرم؛ آیا حاضرید با همه مشکلات بسازید و آنها را تحمل کنید؟ و از طرف دیگر، مرد عاقبت اندیش باید از هر فرصتی به نحو مشروع و معقول در جهت ارتقای موقعیت دینی، علمی، مالی و اخلاقی خود استفاده کند.

اگر مرد دور اندیش پیشه ور است باید در کسب و کارش طوری حرکت کند که مانند سایر کسبه موفق هر سال و هر ماه موقعیتی بهتر از قبل به دست آورد. اولاً از ابتدا نزد شخصی که بین سایر پیشه وران به خوش حسابی و حسن خلق شهرت دارد به عنوان شاگرد و کارآموز کار کند و فنون کار را به او بیاموزد و ثانیاً به مجرد اینکه احساس کرد می تواند مستقلاً کارگاهی را اداره کند مغازه کوچکی اجاره کند تا به تدریج کاسب معتبر و آبرومندی گردد. این شخص لازم است تمام این مراحل را با همسر آینده خود در میان بگذارد و در این صورت، هر موقعیت شغلی برتری را که در طول زندگی کسب کند همسرش آن را به حساب لیاقت شوهر می گذارد و زندگی برایش گوارتر می گردد.

همچنین اگر مرد دارای استعداد تحقیق و پژوهش است ابتدا باید دستیار یک مصحح یا مؤلف گردد و به او در تهیه فیشهای تحقیقاتی کمک کند و بعد از اینکه چند نمونه کار این طوری انجام داد و فنون و ریزه کاریهای آن را آموخت، خودش کتابی را تصحیح یا حاشیه نویسی کند؛ بعد کتاب مفیدی را ترجمه کند، بعد یک مقاله تحقیقی بنویسد تا به تدریج به صورت یک پژوهشگر حرفه ای در جامعه بدرخشید و همزمان با همه این کارها و فعالیتهای داخل خانه بی اطلاع نباشد. گاهی در طبخ غذا و شستن ظروف به خانومش کمک کند، پسرش را بعد از دو سه سالگی به حمام ببرد و او را طوری تربیت کند که در بزرگی مثل خودش دارای موقعیت اجتماعی و صاحب آثار علمی باشد. و خلاصه اینکه زن و شوهر باید طوری زندگی کنند که گویی آینده را می بینند و آگاهانه و با عزم جدی و به نحو مطلوب آن را رقم بزنند و حتی در کارهای کوچک و بسیار عادی فکر کنند که اگر انجام شود چه می شود و اگر انجام نپذیرد چه خواهد شد. یعنی شخص عاقبت اندیش تا حدی که خداوند به او اختیار داده است سرنوشت خود را با عزم و اراده خویش انتخاب می کند نه اینکه اوضاع و شرایط، سرنوشت او را تعیین کند.

اما شخص عجول و بی تدبیر و عاقبت نیندیش، ابتدا کار را انجام می دهد و بعد به خوب یا بد شدن آن فکر می کند، که به چند نمونه آن اشاره می کنیم:

1. خانمی که شوهر ثروتمند می خواهد و دیانت و اخلاق و نجابت او را فراموش می کند، پس از چند سال با شوهری بی اعتبار و ثروت بر باد رفته و هوسباز باید زندگی کند، که در آن موقع از پشیمانی چه سود؟!
 2. پدری که به فکر تربیت فرزندش نیست و او را به مجالس و محافل آموزنده نمی برد و آداب معاشرت با مردم را به او یاد نمی دهد، به سرنوشت فرزندش نمی اندیشد و فکر نمی کند که او هم در آینده باید مثل خوش با مردم رفت و آمد داشته باشد، معامله کند و خوب و بدشان را بشناسد تا از شر بدان در امان باشد و از خیر نیکان بهره ببرد.
 3. جوان دانشجویی که عاشق دختر همکلاسی بزرگتر از خود می شود و علی رغم نصیحت و نهی پدر و مادرش با او ازدواج می کند و چند سال بعد از عروسی با داشتن یکی دو فرزند بیگانه، همسرش را طلاق می دهد، به این دلیل است که از ابتدا به عاقبت اندیشی بزرگترها بی توجه بوده و نمی دانسته که زن بزرگتر از خود از لحاظ سنی با او ناهمانگ است و وقتی زن یائسه گردد دیگر جاذبه جنسی، طرفینی نخواهد بود و ادامه زندگی مشکل خواهد شد. (96)
 4. دختر جوانی که به خواستگار دارای جمال و بدون کمال پاسخ مثبت می دهد و راضی می شود که آینده خود و فرزندانش و بصیرت یافتن در دین و باسواد بودن و محترم بودن فرزندانش در جامعه همه و همه فدای خوشگذرانیها چند روزه او و همسر خوش تیپ و بد طینتش گردد، عاقبت اندیش نیست.
 5. مردی که در حضور پدر و مادرش عیب همسر خود را می گوید و در حضور همسر، احترام والدین را حفظ نمی کند، به عقیبت کارش نمی اندیشد.
 6. مردی را می شناسم که هر از چندی همسرش را به بهانه اینکه از من باید اطاعت کنی به شدت به باد کتک می گرفت و بعد هم جلوی بزرگترها و فامیل انکار می کرد و چون به این رفتار خشونت آمیز و درنده خویی عادت کرده بود، کار به وساطت و میانجیگری اساتید و بزرگان و محترمین شهر کشید و آن مرد نادان و لجوج هر بار مجبور می شد در حضور آنها اقرار به کتک زدن و خشونت کند و از همسر خود هم یکی دو روز خجالت می کشید اما باز هم تکرار می کرد و در هر تکرار، عاقبت کارش را- که مثل آفتاب روشن بود- نمی دید. این هم نمونه دیگری از عدم عاقبت اندیشی است. و خلاصه هر مرد و زنی که به دستورات اخلاقی و انسانساز اسلام در مسائل خانوادگی (که ما برخی از آن دستورات را در این دو جلد کتاب آورده ایم) بی اعتنا باشد، عاقبت اندیش نیست.
- ممکن است این سؤال به ذهن شما خطور کند که چرا فقط باید به عاقبت کار فکر کرد؟ مگر همه کار عاقبت اوست؟ در جواب ما می گوئیم که:

اولاً، ابتدای کار را همه می بینند و نیاز به تاءکید و تذکر و سفارش ندارد. همه مردم می دانند که نگاه کردن به زن نامحرم طبعاً خوش آیند است، اما عده کمی از آنها می فهمند که این کار مقدمه زنا و آبرو ریزی و بر باد رفتن موقعیت اجتماعی و عذاب الهی است. لذا باید نسبت به عاقبت کارها مردم را هشدار داد. و مهم این است که انسان بتواند آینده را ببیند، و گرنه کودک خردسال هم ابتدای کار را می فهمد و لذا کار را برمی دارد تا میوه را پوست بکند، چون پوست کندن و خوردن میوه موافق طبع اوست، ولی خطرناک بودن کارد و بریدن دست را نمی فهمد. و این عاقبت کار است که بزرگترها می فهمند اما کودک در؟ نمی کند. در صورتی که همین کودک پنج ساله دست به بخاری نمی زند، چون بین ابتدای کار (یعنی دست زدن) و عاقبت کار (یعنی سوختن) چندان فاصله ای نیست. به عبارت دیگر، عاقبت کار آن قدر زود فرا می رسد که کودک نزدیک بین هم آن را می بیند.

ثانیاً، عاقبت کار، مهمتر از ابتدای آن است. عاقبت ارتکاب گناهان، آبرو ریزی و جاری شدن حد شرعی و آتش جهنم است، اما ابتدای گناه لذتبخش است، البته لذتی موقت و گذرا. لذا باید مردم را به مساءله مهمتر متوجه ساخت. مردم عادی نسبت به پیامبران و بزرگان دین مانند کودکان نسبت به پدر و مادرها هستند؛ همان طوری که کودک عاقبت کارها را تشخیص نمی دهد و دوست دارد مدرسه نرود و درس نخواند و دائماً به فکر بازی باشد، مردم عادی هم معمولاً به پایان عمر خود کمتر می اندیشند تا به ایام کودکی و جوانی و شهوات و لذات، و به ابتدای کارها بیشتر فکر می کنند تا به مجموعه ابعادش.

لذا در اخبار و روایات، مردم عادی نسبت به پیامبران و رهبران دینی به مریض و طبیب تشبیه شده اند؛ زیرا همان طور که بیمار به تلخی دارو و درد آمپول فکر می کند و طبیب به بهبودی مریض و مصلحت و صحت او، اشخاص عادی هم به مرارت و سختی کارهای نیک و محرومیت از لذت در ترک محرمات فکر می کنند، اما پیشوایان دینی به عاقبت نیک این امور می اندیشند.

کارهای مفید معمولاً ابتدایش مشکل و نتیجه و عاقبتش با برکت و دوست داشتنی است و کارهای مضر معمولاً آغازی

خوش آیند و آینده ای تلخ و ناراحت کننده دارد. شنیدم مردی به خواستگاری دختری دیپلمه و در کنکور دانشگاه شرکت کرده و در انتظار پاسخ در خانه نشسته رفت و بعد از چند بار ملاقات و با اعلام کفایت مذاکرات، جلسه عقد مخفی تشکیل شد و آنگاه جواب قبولی کنکور دختر خانم، آن هم در مقطع کاردانی، برایش آمد و خانواده دختر که تفوق علمی دختر را بر پسر دیپلمه دیدند، او را به خانه راه ندادند و بدون طلاق، حکم خداوند و همه قراردادهای عرفی را زیر پا گذاشتند؛ گویی خواستگار واقعی او کنکور بوده و به جای پسر، دانشگاه بخت او را باز کرده است!! بعد هم این بیوه دختر شتابزده نزدیک بین با مردی دیگر ازدواج می کند. حال این دختر در کنکور لیسانس با شوهر دوم چه خواهد کرد، نمی دانم؛ اما این را می دانم که اگر يك درصد و کمتر از آن این دختر و پدر و مادر خام تر از خودش احتمال می داند که روزی شوهر دوم این راز پنهان آنها را بفهمد، یقیناً این گناه جبران ناپذیر را مرتکب نمی شدند.

مرد دیگری را می شناسم که هر چند هفته يك بار با همسرش دعوا می کند و در نزاع و مرافعه طوری با همسرش برخورد می کند که گویی تا آخر عمر قصد آشتی کردن با زنش را ندارد؛ یعنی از مطلع شدن فامیل و آشنایان و درگیری با آنها و دخالت پلیس و دادگاه و زندان و شلاق واهمه ای ندارد و سالهاست که این رفتار را با خانواده اش دارد. (او یقیناً این کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نشنیده و یا نفهمیده است که: ((در بغض با دشمنت قدری مدارا و ملایمت داشته باش که اگر روزی با او آشتی کردی از رفتارت خجالت نکشی)).) و خلاصه در پایان هر نزاع یکی دو روزی به ظاهر پشیمان و خجالت زده می شود و بعد هم را بکلی از یاد می برد و نزاع بعدی را با ابعادی وسیع تر از دعوای قبلی آغاز می کند. همه اینها از مصادیق اهمیت ندادن به عاقبت اندیشی است.



- ۱۰ -

دلیل

345 احب حبيبك هو اما عسى ان يكون بغيضك يوما ما و ابغض بغيضك هونا ما عسى ان يكون حبيبك يوما ما. (97)
 حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: با دوست مود علاقه ات به مدارا و با حفظ جهات مصلحت و احتیاط اظهار دوستی کن، شاید روزی دشمنیت گردد و با تو به مخالفت برخیزد (و اسرار را فاش سازد) و نیز در اظهار بی مهری نسبت به کسی که مورد خشم قرار گرفته مدارا کن، چه بسا ممکن است روزی تیرگی از میان برود و مورد علاقه و محبت واقع شود.
 346 قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): يا عبدا لله انتم كالمرضى و الله رب العالمين كالطبيب فصلح المرضی فیما یعلمه الطیب و یدبره به لا فیما یشتهیه المرضی و یقرحه الا فسلموا لله امره تكونوا من الفائزين. (98)
 پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: ای بندگان خدا! شما مانند بیمارانیید و خداوند پروردگار جهانیان چون طبیب است. پس صلاح مریض در چیزی است که طبیب می داند و تدبیر می کند نه در چیزی که باید تسلیم امر الهی باشید تا رستگار شوید.

347 قال الكاظم (عليه السلام): اعمل لدنياك كانك تعيش ابدا و اعمل لا خرتك كانك تموت غدا. (99)
 امام موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمود: برای دنیایت طوری کار کن که گویی تا ابد زنده خواهی بود و برای آخرت چنان باش که گویی فردا می میری.

348 قال علی (عليه السلام): التدبير قبل العمل يؤمنك من الندم. (100)
 حضرت امیر (علیه السلام) می فرماید: عاقبت اندیشی (و تعقل به سرانجام کارها) قبل از شروع عمل ترا از پشیمانی مصونیت می بخشد.

349 قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): او صيک اذا هممت بامر فتدبر عاقبته فان يك رشدا فامضه و ان يك غيا فانتبه منه. (101)

حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرماید: ترا سفارش می کنم وقتی که می خواهی به کاری همت بگماری به سرانجام آن بیندیش؛ اگر پایانش صواب و درستی است با آن موافق باش و اگر انحراف و کجی در آن است از آن درگذر.

رخنه بیرون شدنش کن درست
 پای منه در طلب هیچ کار

در سرکاری که در آبی نخست
 تا نکنی جای قدم استوار

((نظامی))

درس هشتماد و نهم: چشم و همچشمی

هر زن و شوهری طبعا دو گونه فامیل دارند: اول کسانی که از لحاظ رفاه زندگی و وضع مادی بهتر و بالاتر از ایشانند؛ دوم کسانی که از این لحاظ در مرتبه پست تر و پایین تری قرار دارند.
 دستور اسلام این است که هر زن و شوهری باید بیشتر به دیدار دسته دوم بروند و وضعیت آنها را در نظر بگیرند و درباره آنها فکر کنند که:

دل شکبیا کند به مردن غم

یاد غمهای دیگران هر دم

تا همواره از زندگی خود خوشدل و راضی و فارغ از هر دغدغه و اضطرابی باشند و شکر خدای خود را بجای آورند که:

که بسیار به باشد از بد بتر

به هر حال مر بنده را شکر به

و با دسته اول کمتر رفت و آمد کنند بلکه رفت و آمد با آنها باید به مقدار رعایت فریضه صله رحم و اجتناب از گناه قطع رحم باشد و در همان حال هم باید به رزق و برق زندگی آنها از هر راهی که شد نباشند، که اگر چنان کنند، زندگی آرام و آسوده خود را به دست خویش نا آرام و مشوش می کنند، دل شاداب و خرم خود را غمگین و افسرده و چهره شاداب و با طراوت خویش را زرد و پژمرده می کنند و در آخر کار، اعصاب خود را ضعیف و عمر خود را کوتاه نموده، اجل زود رس به سراغشان می آید.

این دستور اسلام، برای همه مسلمین از مرد و زن و همسر دار و بی همسر است و به راستی که دستوری است چون کیمیا و اکسیر که وجود انسان را از باطن و درون، سکون و اطمینان می دهد، آرامش و استراحت می بخشد، بلکه صفا و رونق و درخشش ایجاد می کند و حقیقت شادی هم همین است.

تا درون از هر ملالی شویدت

شادی آن است کاز جان رویدت

((ادیب))

مسلمان باید طبق وظیفه اسلامی خویش تلاش و کوشش خود را در راه تحصیل معاش و کسب رفاه انجام دهد، و این را هم بداند که غصه خوردن او برای رسیدن به زندگی کسانی که از او بهتر و بالاترند، جز ناراحتی فکر و ناآرامی دل نتیجه دیگری ندارد. انسان می تواند برای رسیدن به زندگی بهتر و بالاتر، تلاش و کوشش بکند ولی اگر نرسید، غصه نخورد و خود را به دست خویش رنجور و افسرده نکند.

از خسی افتد به دیده منال

سوی آن کس نگر که نابیناست

((مسعود سعد))

اکنون دو بانو را در نظر بگیرید که با شوهر و فرزندانشان بر سر سفره نشسته اند و غذای آنها فقط کوکوی سبزی است. یکی از آن دو بانو، پس از صرف غذا رو می کند به شوهر و فرزندانش و می گوید: سا چقدر باید خداوند متعال را شکر کنیم که به ما غذایی مرکب از سه ماده یعنی روغن و تخم مرغ و سبزی عنایت کرده است، ولی مثلا آن خواهرم که شوهر کم بضاعتی دارد، حتما امروز اگر تخم مرغ پیدا کرده باشد، آن را با آب جوشانیده و خورده اند؛ وضع پسر خاله ام، از شوهر خواهرم بدتر است و همسایه ما از هر دوی آنها بدتر و قطعاً در این شهر صدها خانواده مانند اینها هستند که غذایی کم رنگ تر از غذای ما داشته اند. بچه ها! شما هم خدا را شکر کنید و وقتی بزرگ شدید به فکر مستضعفان و مردم کم بضاعت باشید. این بانوی روشن بین و عاقبت اندیش در حالی که این سخنان را می گوید خویشان و دوستان ثروتمندتر از خود را هم به یاد دارد، ولی سخنی از آنان به میان نمی آورد.

این بانوی فهمیده و متعهد به اسلام و خواهان سعادت خود و خانواده اش با گفتن این کلمات، موجی از سرور و امید و خوش بینی و نشاط در فضای خانه و دل اهل آن ایجاد می کند و برای همیشه آن خانواده را حقیقت بین و شکر گزار خداوند و خدمتگزار خلق خدا می سازد.

به خانه بانوی دیگر می رویم. آن بانو هنوز لقمه اول کوکو را برنداشته رو می کند به شوهرش و می گوید: ای مرد! این چه زندگی است؟ یک روز برو به خانه دخترعموی من و ببین با کوکوی سبزی، همیشه یکی از خورشها زینت سفره آنهاست که با بودن زرشک پلو با مرغ و قیمه و فسنجان، کسی به آن نگاه نمی کند. این فالی رنگ و رو رفته زیر پای ما را ببین و آن فالیهای الوان آنها را، مبلهای درخشان آنها را ببین و صندلی کهنه ما را، آنها ماشین دارند و ما نداریم. آنها طلا و جواهر دارند و ما نداریم.

بانوی کومه فکر و نادان، با گفتن این کلمات، اشک خود و عرق پیشانی همسرش را جاری می کند، چهره شاداب و لبان خندان کودکش را افسرده و پژمرده می سازد و دود غلیظی از نومیدی و شرمساری و سرشکستگی در فضای خانه و دل اهل آن ایجاد می کند که عواقب و وخیم فردا و پس فردای آن را خوانندگان بصیر، بهتر از نویسنده می توانند حدس بزنند. شما ای بانوی محترم که این صفحه از کتاب را می خوانید! کدامیک از این دو خواهر را عاقل و فهمیده و دور اندیش می دانید! از کدامیک آنها می خواهید پیروی کند؟ ولی هرگز انتخابی عجولانه نداشته باشید. در اینجا اندکی تفکر و تعقل لازم است. و نیز بدانید که این توصیه اسلام، تنها به زنان همسر دار نیست بلکه نسبت به همه مردان و زنان در تمام احوال زندگی است و در آخر این بحث باید به شوهرانی هم که خداوند متعال به آنها مکنه و وسعت داده است، ولی ایشان به پیروی از خیالهای واهی شیطانی، بخل و خست می ورزند و همسر و جگر گوشگان خود را در تنگی و فشار می گذارند، تذکر دهم که آنها هم در اشتباه اند و با دریغ و مضایقه خویش، صفا و محبت خانواده را بغض و نفرت مبدل می سازند و خانواده همواره انتظار مرگ آنها را دارند.

دلیل

350 و اکثر ان تنظر الی من فصلت علیه فان ذلك من ابواب الشکر. (102)

بسیار نظر کن به کسانی که بر آنها برتری داری، که این از موجبات شکر گذاری است.

351 ولا تمدن عینیک الی ما نتعنا به ازواجنا منهم زهره الحیاه الدنیا لفتنهم فیه و رزق ربک خیر و اءبقی. (103)

هرگز چشمات را به متاعی که رونق زندگی دنیاست مدوز، ما به برخی از مردم (به این دلیل) داده ایم تا ایشان را بیازماییم، و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است.

352 فلا تعجبک اموالهم و لا او لادهم انما یریدالله لیعذبهم بها فی الحیاه الدنیا و ترهق انفسهم و هم کافرون. (104)

اموال و اولاد منافقان ترا به شگفتی نیاورد. خدا فقط می خواهد که به این وسیله آنها را در زندگی دنیا عذاب کند و در حالی جان سپارند که کافر باشند. (105)

335 قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): من لم یتعز بعزاء الله تقطعت نفسه حسرات علی الدنیا و من اءتبع بصره ما فی اءیدی الناسی کثر همه و لم یشف غیظه. (106)

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: هرکس که با تسلیت و دلجویی خدا دلجویی نیابد (در برابر ناملایمات بردباری نکند)، نفسش از حسرت بر دنیای دیگران بند آید و منقطع شود (حسرت زیاد برد و به جایی نرسد) و هر کس که چشم به

دنیا آنچه در دست مردم است بدوزد، اندوهش فراوان گردد و سوز دلش درمان نپذیرد. (107)

354 عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: انظر الی من هو دونک فتکون لانعم الله شاکرا و لمزیده مستوجبا و لجوده

ساکنا. (108)

امام صادق (علیه السلام) فرموده است: برای تسکین خاطر و تخفیف اندوه خود، همواره به کسی نظر کن که بهره اش از نعمتهای خداوند کمتر از تو است تا شکر نعمتهای موجود را بجای آوری و برای افزایش نعمت خداوند شایسته باشی و قرارگاه عطیه الهی گردی.

درس نودم: روابط فامیلی

روابط فامیلی رادر جدول این کتاب بسیار فشرده و مختصر بیان کردیم. از آنجایی که بعضی از دوستان دانشمند جمعه شناس فرمودند این موضوع در این عصر اهمیت زیادی یافته است و شکایاتی که در نامه ها برای رسانه های خبری ارسال می شود یا دادخواستهایی که در دادگاههای مدنی خاص مطرح می گردد، بیشتر راجع به روابط ناهنجار و نامشروع فامیل زن و شوهر با آنهاست به این نتیجه رسیدیم که آنچه در جلد اول نوشته شده بسیار اندک است و از این رو تصمیم گرفتیم در این جلد این مباحث را مفصل و به گونه ای مشروح بنویسیم و چون در اینجا سخن ما به رابطه عروس و مادر شوهر هم می رسد، تأکید می کنیم که ما در این میحث، مقتضای حکم عقل و دستور شرع را می نویسیم؛ بنابراین هر عروس و مادر شوهری بلکه هر يك از افراد فامیل که نمی خواهند حکم عقل و دستور اسلام را بشنوند و برای راهنمایی خویش در امور زندگی، وسوسه های نفسانی و القاءات شیطانی را کافی می دانند- چنانکه نمونه ای از آن را بیان می کنیم- خوب است سخن ما را در این موضوع نخوانند تا اینکه نه ما را متهم به جانبداری از يك طرف کرده و نه اسلام دلسوز و مهربان را زیر سؤال آورده و نه وقت خود را تلف کرده باشند.

رابطه پدر شوهر و عروس

به حکم عقل و دستور شرع اسلام، پدر داماد از لحاظ غریزه جنسی باید به عروس خویش به چشم دختر و خواهر خود نگاه کند؛ یعنی همان گونه که بوسیدن دختر تحریکی به پدر دست دهد آن بوسه حرام می شود، نسبت به عروس نیز چنین حکمی تحقق می یابد، بلکه حتی در مورد نگاه کردن به دختر و عروس هم این موضوع صدق می کند؛ یعنی نگاه کردن مرد به هر زنی غیر از همسرش، در صورت تحریک و تلذذ، حرام است. فقهای عظام در این گونه موارد کلمه ((ریبه)) را به کار می برند و می فرمایند: ((نظر کردن با ریبه حرام است، هر چند به وجه و کفین نامحرم یا محرم، و یا حتی اگر نگاه کردن به حیوان زیبایی باشد که از دیدن او تحریک شود و احتمال مقدمه حرامی پیش آید)). کوتاه سخن اینکه چنین نظر و نگاهی فقط برای شوهر نسبت به همسرش جایز و رواست.

پدر داماد باید بداند که پسر او حساس و غیور است و هیچ گاه راضی نیست که پدرش نسبت به همسرش نگاه شهوت آلود داشته باشد و حتی شرع اسلام هم به پسر اجازه می دهد که در چنین صورتی، در حد نهی از منکر و فساد، با چنان پدری قطع رابطه کند؛ زیرا اطاعت پسر از پدر تا زمانی واجب است که به مخالف فرمان خدا نینجامد و در مورد تعارض و تراحم، فرزند باید اطاعت خدا را مقدم دارد و از اطاعت پدر سرپیچی کند. اما وقتی ریبه و تحریکی در کار نیست، پدر داماد باید عروسش را مانند دخترش دوست بدارد، او را نصیحت کند و تا سر حد امکان در هدیه و عیدی و سوغات او را هم با دخترانش شریک گرداند و اگر پسرش نسبت به او ستمی روا می دارد، حق را بگوید و عروسش که مظلوم واقع شده است جانبداری کند نه اینکه طرف پسر ظالمش را بگیرد.

عروس هم باید بداند که زینت و آرایشش باید منحصرا برای شوهرش باشد و هیچ گاه با لباس و چهره و ظاهر تحریک کننده حتی در برابر پدر و برادر و پدر شوهرش ظاهر نشود، بلکه همواره ساده و بی آرایش خدمت محارم خود بنشیند و به نصایح بی غرض و مرض آنها گوش فرا دهد.

رابطه عروس و مادر شوهر

((خداوند! به ذات مقدست پناه می بریم!))

در اینجا باز هم تکرار می کنیم که روی سخن ما با عروس و مادر شوهرانی است که تابع خدا و پیغمبر و عقل و دین هستند و اگر مادرشوهر و عروسی مایل به شنیدن سخن اینان نیستند، بهتر است که این میحث را نخوانند، که سخن و دستور اینان برای کسانی که می خواهند پیرو حسادت نفس خویششان باشند و خواهشهای نفسانی خود را بر هر نصیحت و پندی مقدم دارند، مانند آب در هاون کوبیدن است و باد در چنبر دمیدن.

ما می گوئیم حکم عقل و دستور دین و سخن انبیا و خردمندان جهان این است که مادر که پسرش را داماد کرد، نباید از پسر خویش توقع قبل از دامادی را داشته باشد. مادر باید بداند که پسرش قبل از دامادی وظیفه ای داشت و اکنون وظیفه ای دیگر دارد. او قبل از دامادی می بایست تمام کوشش خود را در راه تحصیل رضایت مادر به کار برد، ولی اکنون علاوه بر آن وظیفه، دوتکلیف مهم دیگر نیز به گردنش گذاشته شده است: اول، ارضای تمایلات جنسی خود و همسرش؛ دوم، تحصیل مخارج و تأمین نیازهای همسرش. اکنون رابطه جنسی داشتن او با همسرش به حکم عقل و دین واجب لازم است و این رابطه را با مادر برقرار کردن بالاترین حرامها و بزرگترین گناه ها به حساب می آید. و نیز تأمین مخارج همسرش، در هر حال بر او واجب است، ولی تأمین مخارج مادر، اگر او شوهر دارد، بر پسر واجب نیست و اگر شوهر ندارد و نیازمند هم هست در درجه دوم اهمیت و بعد از، مین مخارج همسر است؛ زیرا مادرش آزاد است و غیر وابسته. او می تواند از خانه بیرون برود و به نحو مشروعی مخارج خود را تأمین کند، ولی همسرش وابسته و مقید است و حق ندارد بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود و یا بدون اجازه او به کار و عملی بپردازد و مخارج خود را تأمین کند. این عین حکم عقل است و عین حکم اسلام که در رساله های فقهای عظام ذکر گردیده است. بنابراین به حکم عقل و دین، مادرشوهر باید توقعش را از پسر داماد شده اش کم کند.

اگر پسر فقط هفته ای يك روز به دیدن مادر می آید، مادر راضی باشد و گله و شکایت نکند. در همان يك روز هم اگر عروسش را با خود نیاورده است، به او بگوید: ((چرا عروسم را نیاورده ای؟ حالا که تنها مانده ای، برخیز و نزد همسرت برگرد. او دختری است که از پدر و مادرش جدا شده و به تو دل بسته است. او را تنها مگذار تا احساس غربت نکند. او اکنون دلش برای تو تنگ شده است و هر چه می توانی کوشش کن تا درآمد بیشتری داشته باشی و همه را بدون ریا برای خانواده ات خرج کنی. من اکنون شوهر دارم و همان توقعی را که از شوهرم دارم، عروسم نیز از تو دارد و من نمی خواهم شوهرم ساعتی دیرتر به منزل بیاید، نمی خواهم درآمدش را به مادرش که نیاز ندارد بدهد، می خواهم مرا دوست داشته باشد و با من یگانه و یکرنگ و با صفا باشد و عین همین توقعات را هم عروسم از تو دارد)).

و اگر مادر داماد شوهر ندارد، باید به فکر روزهای شوهرداری اش بیفتد که قطعا در آن زمان، این گونه می اندیشیده است. آنچه تا اینجا گفتیم قضاوت گوهر نفیس عقل بود و حکم صریح اسلام و دستور بی شائبه خردمندان. اینک بشنوید از قضاوت چهل و سفاقت و دستور شیطان و حماقت.

سالها پیش با مردی عاقل و فاضل همسایه بودم. او با همسر و مادرش در جوار ما منزل داشت. روزی صبح زود، آن مرد عاقل و فاضل سراسیمه نزد من آمد و مرا به منزل خود برد و گفت: این مادرم را ببین که هر روز وقتی که من و همسرم به حمام می رویم، خون ما را به شیشه می کند. در آن حال، مادرش را دیدم که پیراهنهای اطو کرده پسر و عروسش را به هم می مالد تا اطویش خراب چروک شود و بغض کرده و پر کینه به زبان محلی چیزی می گفت که من نفهمیدم. با کمال بهت و حیرت چند کلمه ای گفتم و پایین آمدم. آن مرد محترم چند روز قهر کرد و به خانه دوستانش می رفت.

روزی در بین شکایت از مادر، جمله ای گفت که از انتظار شنیدن آن را نداشتیم، ولی چون از حسادت و رذالت مادرش منظره ای را مشاهده کرده بودم، در برابر سخنش سکوت کردم. او گفت: **العیاذ بالله** اگر امام صادق (علیه السلام) مادری مانند مادر من می داشت این همه سفارش مادران را به فرزندانشان نمی کرد. امیدوارم نظیر این مادر شوهران رذل و حسود اگر در میان مسلمین پیدا شوند، هر چند در زمان پیری باشد، خداوند از خزانه غیبش شوهرش برای آنها برساند تا پسر و عروس جوانشان به امام صادق (علیه السلام) سوء ظن نبرند و شعرای ما چنین اشعاری نسرایند که:

پی ایجاد زن اندیشه ها کرد
ستاند از لاله و گل رنگ و بو را
ز آهن سختی از گلبرگ نرمی
ز شاخ تر گراییدن به هر سوی
ز روز و شب دو رنگی و دو رویی

جهان داور چو گیتی را بنا کرد
مهیا تا کند اجزاء او را
ز دریا عمق از خورشید گرمی
لطافت از نسیم و مویه از جوی
ز امواج خروشان تندخویی

شکر افشانی و شیرینی و از نی
ز طوطی حرف ناسنجیده گوئی
ز مار جانگزا بد گوهری را
ز دود آسمان نا پایداری
همان در قالب زن ریخت ایزد
وزین موجود افسونگر چه خواهی
در دولت به رویش باز گردد
رباید مهر از آن گنجی که دانی
به خاک اندر نهد گنجینه خویش

صفا از صبح و شور انگیزی از می
ز گرگ تیز دندان کینه جویی
ز روباه دغل و حیلت گری را
ز باد هرزه پو نا استواری
جهانی را به هم آمیخت ایزد
ز طبع زن به غیر زن چه خواهی
دو نوبت مرد عشرت ساز گردد
یکی آن شب که با گوهرفشانی
دگر روزی که گنجور هوس کیش

و اما عروس باید بداند مردی که اکنون غریزه جنسی او را اشباع می سازد و مخارج او را تأمین می کند و دو خوشی و ناخوشی زندگی شریک او گشته، دست پرورده همین مادر شوهر است. این مادر شوهر هم زحمتها کشیده، خون دلها خورده، بی خوابیها تحمل نموده تا نطفه ای را که نه ماه- یا بیشتر و کمتر- در رحم خود نگه داشته و با درد و سختی وضع حمل نموده و شیر داده و تر و خشک کرده و ناله ها شنیده تا بالاخره به ثمر رسانیده است؛ هنگامی که می خواسته از او بهره ببرد، وی را به خدمتگزاری عروسش فرستاده و در حقیقت او چندین سال زحمت کشیده و باغبانی کرده و زمان میوه چیدن، درخت پر ثمرش را به دیگری تحویل داده است. عروس خانم باید به این حقایق بیندیشد و آنها را درک کند تا از آن باغبان زحمت کشیده و میوه نچیده قدر دانی کند و به شوهرش بگوید: ((چرا چند روز است به دیدن مادرت نرفته ای؟)) و اگر برایش هدیه و سوغاتی می آورد، بگوید: ((آیا برای مادرت هم برده ای؟)).

به خدایم این گونه رفتار، زندگی را شیرین تر و گوارتر و لحظات را لذیذتر می کند. همه خردمندان جهان، چنین عروسی را ستایش کرده و بدون شك شوهرش هم او را بیشتر دوست خواهد داشت. مادر شوهرش هم اگر عاقل باشد، آن عروس را مانند دختر خودش دوست می دارد و اگر بی عقل و حسود باشد، طبعاً از حسادتش کاسته می گردد. عروس باید بداند که اگر او و شوهرش با پدر و مادر شوهر، رفت و آمد و رابطه داشته باشند، به نفع اوست. پدر و مادر، پسر خود را دوست می دارند و هر کمک و نصیحتی که به پسر خود بنمایند، نتیجه اش بی تردید عاید عروس هم گردد. این شیوه خدا پسندانه و خردمندانه و حکیمانه ای است که هر عروس عاقلی برای گرم تر شدن و استواری کانون پر مهر خانوادگی برمیگزیند. اما عروسی را می شناسیم که با خود و شوهر و کودکانش دشمنی کرد. او صحنه سازها نمود و در برابر شوهرش با پدر و مادرش نرود و همواره در کنار او باشد؛ پدر و مادری که هر گاه عروسشان کار لازمی داشت، کودکانش را نگهداری می کردند، هنگام بیماری به کمکش می شتافتند و در شداید و سختیها یاور و همکارش بودند و اکنون آن عروس خام و نزدیک بین، تمام این فواید و منافع را از خود و شوهر و فرزندانش قطع نموده و از همه بالاتر گناه قطع رحم را به گردن خود و شوهرش بار کرده است.

اگر بپرسید به هنگام نزاع عروس و مادرشوهر تکلیف شوهر چیست، می گویم تکلیف شوهر عاقل این است که حکم عقل و دین را برای آنها بازگو کند- نظیر آنچه که به طور اختصار در اینجا بیان کردیم- اگر مادر مقصر است با نرمی و ملاحظت با او سخن بگوید و اگر همسر تقصی دارد با اندکی خشونت برخورد کند. و اما اینکه در اخبار رسیده است که احترام پدر و مادر به حدی است که اگر گفت زنت را طلاق بده، پسر باید طلاق بدهد، در اینجا باید روایات دیگری را هم که درباره مبعوض بودن طلاق و گرامی داشتن زن و امثال اینها وارد شده است، ملاحظه نمود. اگر مادری به پسرش گفت زنت را طلاق بده من هر چهار کودک خردسالت را نگهداری می کنم و آنگاه بعد از يك هفته نگهداری کودکان گفت چه غلطی کردم که به تو گفتم زنت را طلاق بده، تکلیف آن پسر چیست؟ نه هیچ عقل و منطقی چنین قضاوت می کند و نه هیچ شرعو دینانی چنین دستوره می دهد که پسر يك روی صفحه کتاب را بخواند و روی دیگرش را نخواند.

به نظر اینجانب مادری که پسرش چنین دستوری می دهد، یا سفیه و دیوانه است و یا عصبانی و خارج از حال طبیعی، و البته سخن هیچ يك از این دو صنف اعتبار شرعی ندارد. از طرفی، باید دانست که پسر هم نباید حتی در همین حال با مادر بزرگوار خود برخورد تند و خشن داشته باشد و مثلاً بگوید: یاوه نگو، بیهوده مباح، بلکه باید با کمال ملاحظت و ملامت و با حفظ احترام و بزرگی، استدلال خود را بیان کند و عواقب وخیم را گوشزد مادر نماید تا او را از شور و هیجان بیجا پایین آورد.

به نظر اینجانب، مادر عاقل وقتی به پسرش پیشنهاد طلاق عروسش را می کند که حکمین و دادگاه هم تقصیرات عروس را

بشنوند، حکم به طلاق دهند. بنابراین روایات وارد شده را شاید بتوان بر بیان کمال احترام گذاری فرزند نسبت به مقام مادر حمل نمود و از مثال امام علی (علیه السلام) همان مفهوم کلی و محتوای عام را؟ درجه اعلای احترام گذاری به مادر است، استفاده کرد، نظیر این کنایات و اشارات که تنها برای مبالغه و بیان اهمیت موضوع ذکر می شود، چنانکه می فرماید: ((کسی که به سفر می رود، باید برای خانواده اش سوغاتی بیاورد، هر چند قطعه سنگی باشد.))، [\(109\)](#) یا اینکه فرموده اند: ((هر کس مسجدی بسازد، خدا با او پاداش بسیاری می دهد، هر چند آن مسجد به اندازه لانه مرغی باشد.))، [\(110\)](#) یا در روایت دیگر هست که: ((اسراف مکن و چیزی را دور مریز هر چند باقیمانده آب ته لیوانت باشد.))، [\(111\)](#)



- ۱۱ -

رابطه پدر زن و داماد

داماد عاقل باید فکر کند که پدر همسرش هم مانند مادر همسرش- چنانکه گفتیم- برای پرورش و تعلیم و تربیت آن دختر، زحمتها کشیده و خون دلها خورده و مخارج و مصائبی را متحمل گشته است و اینک ثمره زحمت و رنج و مشقت چندین ساله خود را در اختیار او می گذارد تا یاور و همدم او باشد، خدمتگزار خانه و مادر کودکان آینده او باشد و از همه لذیذتر ارضا کننده غرایز سرکش و طغیانگر او باشد، تابه فکر و دل و آرامش و تسکین دهد و به جان و مغزو اندیشه او اعتماد و اطمینان بخشد. بنابراین چنین پدر زنی را باید مانند پدر و معلم خویش تکریم و احترام کند و به او با دیده عظمت و جلال بنگرد. پدر زن هم فکر کند که نگهداری و صیانت دختر از پسر مشکل تر است. دختر علاوه بر مخارج خوراک و لباس و سایر مایحتاج زندگی نیاز به محافظت عفت و پاکدامنی دارد. عفت دختر سرمایه وجودی اوست که باید از دستبرد جوانان هرزه مصون بماند و خلاصه آنکه دختر ناموس پدر است و پدر باید مقداری از وقتش را برای حفظ و حراست ناموسش صرف کند، اکنون که دامادی پیدا کرده و مزاجت دخترش را با او امضاء و موافقت کرده است، تمام مصارف و زحمات دختر را از دوش خود بر می دارد و بر دوش دیگری می گذارد؛ و این حساب عقل و منطق و دین و مذهب است که حضرت زین العابدین (علیه السلام) وقتی دامادش بر او وارد می شود، برای احترام گذاشتن به او برمی خیزد و عیایش را زیر پای او می اندازد و برای خوشامد او می فرماید: ((مرحبا به کسی که زحمت را از دوشم برداشت و صیانت عورتی را که بر عهده من بود بر عهده گرفت)). و اما وسوسه شیطان و دستور جهل و سفاهت و فرمان هوای نفس این است که پدر زن برای دامادش چنین شعری بخواند:

شاخ گاوی بدتر از داماد نیست**دشمنی بالاتر از داماد نیست**

چنین پدر زن نادان و بی منطقی فکر نمی کند که خودش هم داماد مردی دیگر بوده است و امام سجاد (علیه السلام) که چنان رفتاری را با دامادش دارد، از او بهتر می فهمد و بهتر می داند و بهتر می اندیشید و بهتر سخن می گوید.

رابطه پدر داماد با پدر عروس

در این مورد هم پدر عروس باید در نظر داشته باشد که پدر داماد، جوانی را با رنج و مشقت و اندوه و زحمت بزرگ کرده و اکنون او را خدمتگزار دخترش قرار داده است و همان زحمات و مخارج فراوان و مشقت نگهداری دختر را (چنانکه در رابطه پدر زن با دامادش گفتیم) از دوش او برداشته و بر دوش پسر خود گذاشته است.

پدر داماد هم باید در نظر داشته که پدر عروس، دخترش را با تحمل درد و زحمت و آزار و اندوه و مشقت بزرگ کرده و اکنون مونس و خدمتگزار پسر او قرار داده است. در صورتی که در ملاقاتها و رفت و آمدهای این دو پدر این دو معنا در نظر باشد، الفت و دوستی و محبت جای تندی و زمختی و خشونت را می گیرد و غالباً هم میان این دو درگیری و اختلافی مشاهده نمی شود و حتی همواره می خواهند میان عروس و داماد را بگیرند و اگر نشانه اختلافی احساس کردند، در صدد علاج و چاره برآیند و از شدت و ادامه آن جلوگیری می کنند تا به طلاق و جدایی منجر نگردد، که جدایی عروس و داماد به ضرر هر دوی آنهاست.

فقط گاه ممکن است خود بزرگ بینی و خود محوری آنها موجب کدورت و اختلاف میان عروس و داماد شود. پدر عروس می خواهد بگوید: دختر من شخصیت و مقامش بالاتر و برتر از پسر شماست، و پدر داماد می خواهد بگوید: برعکس، شائن و منزلت پسر من از دختر شما بالاتر است، و در حقیقت، هر يك از آنها می خواهند تفوق شخصیت خود را بر دیگری ثابت کند. در این موارد، ادامه اختلاف میان عروس و داماد مظلوم و بیگناه، بستگی به مقدار تأثیر پذیری آن دو پیرمرد از وسوسه ها و انگلکهای شیطانی دارد.

نویسنده مواردی را مشاهده کرده است که عروس و داماد صریحاً اظهار می دارند که ما یکدیگر را دوست می داریم و نمی توانیم با صفا و محبت زندگی کنیم، ولی پدر ما نمی گذارد و نمی خواهد.

در يك مورد مشاهده کردم که تفتین پدر و پدر بزرگی موجب طلاق گردید و در موردی دیگر که عروس و داماد اختلافی جزئی و قابل حل داشتند، پدر داماد در بحبوحه اختلاف، بر خلاف میل پسرش و تنها برای لجبازی با عروس و پدر عروسش، زن دیگری برای پسرش گرفت تا کار به دادگاه و حکمین و زندان و ضرب و شتم و رسوایی کشید و سرانجام در مجلسی که علما و مدرسان بزرگ شهر برای اصلاح ذات البین نشسته بودند، قاضی و متدین شهر رو به پدر داماد کرد و گفت: ((جای تو در وسط جهنم است که این بدبختها را برای پسر و عروست درست کردی)) و تمام اهل مجلس نیز با زبان و سکوت خویش، سخن حکیمانه او را تائید کردند.

البته رهایی یافتن از مرض غرور و تکبر کار آسانی نیست. این همان مرضی است که شیطان به وسیله آن مطرود و ملعون گشته و قسم یاد کرده است که تا بتواند، بندگان دیگر خدا را فریب خواهد داد و رد جهنم برای خود ندیمان و دوستانی فاهم خواهد کرد. و تا کنون هم افرادی که گول او را خورده و **النار و لالعار** را گفته اند بسیار بوده اند. به راستی در پیمان امراض روحی انسان، مرضی ریشه دارتر و صعب العلاج تر از مرض تکبر وجود ندارد.

آیا انسان که حاضر است به جهنم برود، ولی برای حتی یکمرتبه جمله کوتاه ((عذر می خواهم)) را نگوید، حاضر نیست که فرزند خود را بدبخت کند و در راه اثبات غرور خویش او را فدا نماید؟

آیا چنین کسی حاضر نیست دختر جوان بیگانه‌ای را با چند کودک شیرخوار و خردسال بیگناه تر بدون سرپرست گذارد؟ گاه پیش می آید که در اختلاف زن و شوهر با گفتن جمله کوتاه ((معذرت می خواهم)) و یا فقط پارا از معرکه بیرون کشیدن، همه در گیرها تمام می شود و زن و شوهر پاکدل و باصفا، از محکمه نحس طلاق به خلوت باغ و راغ می ورزند و گریه را به

بوسه و کناره گیری را به بغل گیری و مفارقت را به مجامعت تبدیل می کنند، ولی مگر شیطان که محل مناسبی برای انگلک خود پیدا کرده است، دست برمی دارد؟! چه خوب گفته است آن قاضی و دادستان با فراست که وسط جهنم ماءواک اینهاست؛ نه تنها جهنم بلکه این گونه انسان نماها، جهنمی سوزان و سهمگین را در باطن و درون وجود خویش مشتعل کرده اند و همواره می سوزند.

خاك را جز باد نتواند پریشان داشتن

باد بیرون زسر بتا جمع گردی بهر آنك

((سنایی))

کابلیس را غرور منی خاکسار کرد

ای قطره منی سر بیچارگی بنه

((سعدی))

جون منی زو دور گشت آنکه دو اخوانش نه داء

عقل تا با خود منی دارد عقالش دان نه عقل

((سنایی))

سایر روابط

گاه خواهر و برادری با عمه و خاله ای یا آسناو بیگانه ای، زندگی شیرین و پر مهر و محبت عروس و دامای را می بینند و حسادت و کینه توزی آنها گل می کند و به فکر شیطنت و گل آلود کردن آب صاف و زلال زندگی آنها می افتند و با سخن چینی و تهمت و تجسس و غیبت می خواهند رشته نورانی صفا و محبت را از میان دو دست یکدل و یکرنگ پاره کنند، که لعنت خداوند برزبان فیچی صفت این از خدا بی خیران باد! اینها چگونه خود را مسلمان می خوانند در حالی که عمل کفار و منافقان را انجام می دهند؟! اینان گاه دو دسته فامیل مسلمان را به جان یکدیگر می اندازند و خود در کناری می ایستند نظاره می کنند و گاه نیز از آبی که خود گل آلود کرده اند، ماهی می گیرند. کفار و منافقان چون به زور جزا ایمان ندارند چنین می کنند، اما شما چرا؟! نامای و سخن چینی که نتیجه اش یتیمی و گریه و دربردی است چه مناسبتی با عقیده به حساب و کتاب و میزان دارد؟ ما بسیار دیده و شنیده ایم که کسانی زن و شوهر مهربانی را از یکدیگر جدا کرده و بعد خو؛ یا فرزندانشان در همین دنیا به همان بلا گرفتار شده اند تا چه رسد به آخرت و دستگاه رشوه ناپذیر الهی!! انسانی که از صفا و محبت و یکدلی مردم لذت نمی برد چرا نباید درک کند که روحش مرض بدتر از سرطان گرفته است که شکر و باقلوا در ذائقه اش تلخو شور می نماید؟ زن و شوهر در سفره خود شربت و غسل نوش جان می کنند و در ذائقه او تریاک و حنظل می نماید، و در همان حال، تصمیم می گیرد که عیش آنان را بر هم زند و آن دو یار موافق را از یکدیگر جدا کند؛ خنده را به گریه بدل کند و ترنم را به ناله. انسان چرا باید از فریبهی مردم رنجور گردد و از عیش و سورشان سوت و کور؟! تفویز چنین انسانی که این حال را دارد و باز هم خود را سالم می داندو عاقل می خواند و مسلمان می شمارد!! نتیجه جهل مرکب همین است.

در جهل مرکب ابدالدهر بماند

آن کس که نداند و نداند که نداند

جاهل مرکب با دست خود خویشتن را میان چاه و لجنزار می اندازد و می گوید اینجا بوستان و مرغزار است، و بر ساکنان گلستان افتخار هم می کند. به قول سعدی شیرازی:

حسود را چه کنم که ز خود به رنج در است

توانم آنکه نیازم اندرون کسی

بمیر تا برهی ای حسود کاین رنجی است که از مشقت آن جز به رنج نتوان رست

حسود اگر جاهل و مرکب نبود، می توانستم به او بگویم: تو هم چند صباحی، حالت روحی خود را تغییر ده و از نشاط و شادی عروس و داماد شاد باش و لذت ببر، بین بعد از مدتی چه حالتی پیدا می کنی.

یا می توانستم به او بگویم: کتابهایی را که درباره عواقب سوء حسد نوشته شده است مطالعه کن. (112) ولی با جاهل مرکب چه می توان گفت که چون خود را بیمار نمی داند، گوش شنوا ندارند. نه رنگ زرد و بی خوابی شب و فکر پریشان و دغدغه خاطر و اضطراب درون و ضعف اعصاب خود را بیماری جسمی می داند و نه اگر به او بگویی تو با این طرز فکر آبروی خودت را می بری، اینها را می تواند باور کند. اصلا در این وادی و صراط نیست که مردم حسادت ترا درک می کنند، بدجنسی ترا می فهمند و اگر در ظاهر چیزی نگویند، در ته دل نفرینت می کنند. علی (علیه السلام) به کسانی که عقیده راسخی به بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب ندارند، عبارتی مانند این را می فرماید: ((شما چرا رستگاری و سعادت دنیای خود را فراموش کرده اید؟)). یعنی شما چرا نمی فهمید که خوشحال شدن از خوشحالی بندگان خدا به نفع خود شماست؟ اگر شما همیشه شاد و با نشاط و مسرور باشید بهتر است یا ملول و افسرده و عصبانی و غمناک؟

خلاصه علت فتنه جویی در زندگی زن و شوهر گاه حسادت و بد اندیشی است- که در اینجا توضیح دادیم- و گاه علت آن، فتنه گری و رذالت و خباثت باطنی است. مثل آنکه شوهری مال زیادی دارد یا زن جمال دلربایی دارد و این رذال خبیث، در میانه وارد می شود و فتنه گری و توطئه چینی می کند تا آن دو یار موافق را از یکدیگر جدا کند و مثلا- به خیال خام خویش- دخترش را به آن مرد بدهد یا آن زن را برای عمو و دایمی اش بگیرد. چنین شخصی، در آن حال قطعا به خدا و روز جزا عقیده ندارد و نمی توان او را مؤ من و مسلمان نامید.

در این گونه موارد باید زن و شوهر فریب نخورند، در سخنان بودار او بیندیشند و به زندگی ساده و سالم خود قانع باشند و نشان دادن باغ سبز و سرخ او را وسواس شیطانی و هواهای نفسانی بدانند و اگر باز هم اصرار و لجاجت ورزید، همین صفحه را پیش رویش بگشایند یا صفحات دیوانهای شعرای پاکدل و روشنفکر و خوش طینت فارسی زبان و شیرین یان را در مقابل آن کوهه بینان تنگ نظر بگذارند که می گویند:

خلق همه یکسره نهال خدایند
دست خداوند باغ و خلق دراز است

((ناصر خسرو))

هیچ نه بر کن از این نهال و نه بشکن
برخسک و خار همچو بر گل و سوسن

میازار موری که دانه کش است

((فردوسی))

که جان دارد و جان شیرین خوش است

د دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی

((سعدی))

ز نهار بد مکن که نکرده است عاقلی

به هوش باش دلی را از قهر نخراشی

((امام قلی خان))

به ناخنی که توانی گره گشایی کرد

آن دیو بود نه آدمیزاد

((امیر خسرو دهلوی))

کاز انده دیگران شود شاد

کسی کاو زبان کسان سود خیش
مگر کس چو از در بکویش سر

((ادیب))

شمارد، مته سوی وی پای خویش
که از مرده دیگر نیاید خیر

ای سلیمان در میان زاغ و باز
بلبل بسیار گو را پر مکن

((مولوی))

حلم حق شو با همه مرغان باز
باز را و کبک را بر هم مزن

تار و پود عالم امکان به هم پیوسته است
پیوسته است سلسله موجهها به هم

((صالب))

عالمی را شاد کرد آن کس که یکدل شاد کرد
خود را شکسته هر که دل ما شکسته است

صد خانه اگر به طاعت آباد کنی
گر بنده کنی به لطف آزاد کنی

((علاء الدین سمنانی))

زان به نبود که خاطری شاد کنی
بهرتر که هزار بنده را آزاد کنی

گرت از دست بر آید دهنی شیرین کن

((سعدی))

مردی آن نیست که مشتی بزنی بر دهنی

خدا را بر آن بنده و بخشایش است

((سعدی))

که خلق از وجودش در آسایش است

به مردم درآمیز اگر مردمی

((نظامی))

که با آدمی خوگر است آدمی

چنان کن اندر جهان

((حافظ))

که چون مرده باشی نگویند مرد

با همه خلق جهان گر چه از آن

بیشتر گمراه و کمتر به رهند

(سنایی))

گر مرگ برآورد ز بدخواه تو دود
چون مرگ ترا نیز بخواهند فرسود

زان دود چنین شاد گشتی زود
بر مرگ چه شادمان باید بود

(قابوسنامه))

به شادی دار دل را تا توانی

که بیفزاید ز شادی زندگانی

(فخرالدین اسعد گرگانی))

اگر بر آب روی خسی باشی

و اگر بر هوا پری مگس باشی

دل به دست آر تا کسی باشی.

(خواجه عبدالله انصاری))

دلیل

355 عن الصادق (عليه السلام): قال: مامن اءحد الا و هو يصيب حضا من الزنا فرنا العينين النظر... (113)
امام صادق (عليه السلام) فرمود: هیچ کس نیست جز آنکه به زنا آلوده می گردد و همانا زنا چشم در نگریستن (با نظر زیبه) است.
356 قال ابو عبدالله (عليه السلام): كان علي ابن الحسين (عليهما السلام) اذا ائناه ختنه علي ابنته او علي اخته بسط له ردائه ثم اءجلسه ثم يقول: مرحبا بمن كفي المؤونه و ستر العوره. (114)
حضرت صادق (عليه السلام) می فرمایند: علی ابن الحسین (عليه السلام) چنین بود که هر گاه داماد یا شوهر خواهرش نزد او می آمد، برای او عیایش را می گسترانید و او را می نشانید، سپس می فرمود: مرحبا به کسی که زحمت را برداشت و عورت را حفظ کرد.

درس نود و یکم: ازدواج موقت

هشام بن حکم که از اصحاب مورد اعتماد امام صادق (عليه السلام) است و در علم کلام و مناظره اسلامی، شاگرد اول این فن به شمار می رود، راجع به علت تشدید مجازات زناکار، روایتی را ذکر می کند که توضیحش این است: خداوند متعال اگر به مردم غریزه سرکش جنسی عطا فرموده و زن و مرد را در برابر یکدیگر متمایل و متجاذب قرار داده است، راه مستقیم و حلالی را هم برای ارضای این غریزه و تمایل سرکش در اختیار آنها گذارده و به آنها دستور داده است به هر مقدار که مایل بودند از آن راه استفاده کنند؛ پس اگر کسی با وجود راه حلال و آسان، راه حرام و محذور را بپیماید، کیفرش تازیانه خوردن و گاه شدیدتر از آن یعنی سنگسار شدن است.

خداوند متعال به کسانی که تمکن دارند و می توانند مهر و نفقه زن دائم را بپردازند، حلال نموده و دستور هم داده است که یک و دو و سه و حتی چهار زن را با عقر دائم در اختیار داشته باشند و از این طریق حلال، اطفای شهوت کنند و به جانب زنا و انحراف نروند بلکه فکر آن را هم در سر نپروراند، و اگر تمکن مالی ندارند و نمی توانند حتی نفقه و مهریه یک زن دائم را بپردازند، زنی را متعه کنند و تنها با پرداخت مهریه ای که با او توافق می کنند اطفای شهوت نمایند و به راه حرام نروند. در جمع زنان هم در هر اجتماعی همواره افرادی یافت می شوند که از لحاظ شوون خانوادگی و سن و وجاهت و شرایط مالی و دیگر اموری که معیار مقدار مهریه است، حاضرند به مهریه مختصری قناعت کنند و آن را بهتر از هیچ بدانند، یا بقدری باتقوا و متعهد به اسلام اند که فقط حکم شریعت و رضایت پروردگار خویش را ملاحظه کنند و به زیاندرازی و فضولی مردم بیکار کاری نداشته باشند. بنابراین، اگر مردان بلند پروازی نکنند و در حالی که تمکن پرداخت مهر و نفقه را ندارند، نخواهند با زنانی ازدواج کنند که در شرایط عقد دائم با دیگران می باشند، و نیز اگر زنان بلند پروازی نکنند و با داشتن سن متجاوز از متعارف و نداشتن و جاهت و شرایط مطلوب دیگر، در انتظار شوهری با عقد دائم ننشینند، هیچ گاه گناه و خلافی از راه غریزه جنسی پیش نمی آید و هیچ مرد و زنی دچار زنا و مساحقه و لواط و سایر انحرافات نمی گردد.
علی بن یقظین که درباره هارون الرشید کار می کند و وضع مالی خوبی هم دارد، با داشتن زوجه دائم، هوس گرفتن متعه نموده، از امام هفتم (عليه السلام) در این باره سؤال می کند. حضرت به او می فرماید: ((ترا با متعه چکار؟ تو که زوجه دائمی در اختیار داری!))

و باز همان حضرت یا فرزندش علی ابن موسی الرضا (عليه السلام) به فتح بن یزید که درباره متعه سوال م فرماید: ((متعه حلال است برای کسی که خداوند متعال به وسیله زوجه دائم او را بی نیاز نکرده باشد یا از حضور نزد زوجه اش غایب باشد)).

و نیز همان حضرت به یکی از دوستانش نامه می نویسد که: ((نسبت به متعه گرفتن اصرار نکنید و از زنان دائم خود رویگردان نشوید تا آنها از شما بیزار شوند و نفرین کنند به کسی که امر به متعه نموده است و او را لعنت کنند)).
مردان عاقل و زنان خردمند مسلمان! شما که از سخنان دلپذیر و روحبخش و جان پرور گویندگان وحی الهی می برید! می دانید که آنچه راجع به متعه گفتیم، راهنماییهای خالق مهربان انسان است که چون سعادت و رفاه و ترقی و تکامل بندگانش را می خواهد و راه رسیدن به سعادت و تکامل را بهتر از هر کس دیگری می داند، این دستورات و فرامین را صادر می کند و به وسیله فرستادگان و سخنگویانش به ما می رساند، اما کسانی که به این دستورات و فرامین توجه ندارند و در اثر شهوترانی کردن و اسیر هواي نفس گشتن، با داشتن زنان مطیع و مناسب، به جانب متعه گری و صیغه بازی می روند، زنان عقیفه و صالحه خویش را افسرده و دلسرد از زندگی و خانه داری و بچه داری می کنند. اینان چرا لحظه ای فکر و تأمل نمی کنند و در عاقبت اعمال زشت و افتضاح آور خود می اندیشند؟

آیا تا عمل و تفکر در همین چهار روایتی که از قول پیشوایان معصوم آنها ذکر نمودیم کافی نیست تا هر مرد و زنی روی مرز خود حرکت کند و موقعیت خود را بشناسد و پا از گلیم خود خارج نسازد تا این همه نزاع و درگیری در خانواده ها پیدا نشود و شاهد ازدحام و تراکم پرونده های دادگاه مدنی خاص نباشیم و بالاخره اساس خانواده ها که زیر بنای اجتماع است، متزلزل و منحرف نگردد؟ چرا مرد مسلمان نباید فکر کند زنی که با گرفتن مبلغ اندکی که مخارج يك هفته او را تأمین نمی کند، متعه می شود، عده نگه نمی دارد و شوهر متعه کننده هم شريك جرم و كمك کننده گناه او می گردد؟

دلیل

357 فاءحل الله الفرج لاهل التقوه على قدر قوتهم على اعطاء المهر و القدره على الا مساك اربعه لمن قدر على ذلك و لمن

دونه بثالث و اثنين و واحده و من لم يقدر على واحده... فقد احل الله تزويج المنعه بايسر ما يقدر عليه... (115)

خداوند ازدواج زنان را بر مردان حلال نمود به مقداری که توانایی پرداخت مهریه و قدرت نگهداری آنها را داشته باشد و برای ضعیف تر از او سه زن و دو زن و يك زن، و کسی که توانایی نگهداری يك زن را هم نداشته باشد... خداوند نکاح متعه را برای او حلال کرد تا مقدار اندکی مهریه او بدهد، بدون اینکه نفقه اش بر گردنش لازم شود.

خداوند هر دسته از مردان را به مقداری که تمکن و توان پرداخت مهر و نفقه عطا فرموده است، ایشان را بی نیاز نمود تا از انحراف بر کنار باشند و به واسطه كمك الهی و دلالت بر راه حلالی که عفت ایشان را از دست یا زیدن به حرام نگه می دارد، در مضیقه نیفتند و این احکام را برای آنها بیان کرد، سپس کیفر شلاق و سنگسار و لعنت را (برای خلاف کنندگان) وضع نمود.

اگر خداوند متعال را ه حلال هر دسته را معین نمی کرد و آنان را از آن طریق بی نیاز نمی نمود، هیچ يك از آن کیفرها را (برای تخلف کننده) معین نمی فرمود.

358 عن علي بن يقطين قال سألت ابا الحسن موسى (عليه السلام) عن المتعه فقال: و ما اءنت و ذلك قد اغناك الله

عنها. (116)

علی بن یقظین گوید: از حضرت ابوالحسن (علیه السلام) درباره متعه پرسیدم، فرمود: ترا با متعه چکار؟ خداوند ترا بی نیاز کرده است.

359 عن الفتح ابن يزيد قال سالت ابا الحسن (عليه السلام) عن المتعه فقال: هي حلال مطلق لمن لم يغنه الله بالتزويج

فليستعفف بالمتعه فان استغفى عنها بالتزويج فهي مباح له اذا غاب عنها. (117)

فتح بن یزید گوید: از حضرت ابوالحسن (علیه السلام) درباره متعه پرسیدم فرمود: متعه حلال و مباح و آزاد است برای مردی که خدا او را با نکاح دائم زنی بی نیاز نکرده باشد. او خود را با متعه کردن از انحراف نگه می دارد، ولی اگر به وسیله نکاح دائم بی نیاز شده است، متعه هنگامی بر او مباح است که از حضور نزد زوجهاش غایب باشد.

360 كتب ابوالحسن (عليه السلام) الى بعض مواليه: لا تلحوا على المتعه فانما عليكم اقامه السنه فلا تشغلوا بها عن

فرشكم و حرائركم فيكفرن و يتبرئن و يدعون على الامر بذلك و يلغنا. (118)

حضرت ابوالحسن (علیه السلام) به یکی از دوستانش چنین نوشت: بر متعه گرفتن اصرار نورزید. بر شماسست که سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله را برپا دارید، خود را از زنان دائم و آزاد خویش بر کنار ندارید که آنها کافر شوند و بیزاری جویند و کسی را که امر به متعه کرده است لعنت و نفرین کنند.

درس نود و دوم: تعدد زوجات یا تراکم مصیبتها

به راستی مسأله ((تعدد زوجات)) را در این عصر باید مترادف تراکم مصیبتها، تشدید بلیات، سرطان خانواده و درد بی درمان جامعه نامید؛ در صورتی که تعدد زوجات از نظر اسلام برای زوال مصیبتها، تقلیل فاحشات، انسجام و نظام خانواده و تکثیر نسل جامعه مقرر و تشریح گردیده است. آری، شهوت پرستی و زنیاری شوهران، حسادت و خودخواهی زنان اول و مکاری و سالوسگری زنان دوم، در این عصر سبب شده است که دستور مقدس اسلام و صریح آیه حکیمانه قرآن، از نظر مسلمانان غیر قابل عمل، و از نظر مسیحیان و مخالفان اسلام، حکمی کهنه و پوسیده و ارتجاعی وانمود شود. در اینجا باید گفت:

جمعیت کفر از پریشانی ماست
هر عیب که هست در مسلمانی ماست

آبادی میخانه ز ویرانی ماست
اسلام به ذات خود ندارد عیبی

((خیام))

در هر حال، در این درس، ضمن توجه به اعتراض مسیحیان، به لغزشها و تفصیرات شوهران و زنان اول و دوم هم توجه داریم و این بخش را تحت عنوان ((مثلت سرگردان)) بیان می کنیم و در پایان، کنفرانس ویژه ای از پنج دسته از بانوان تشکیل می دهیم تا ببینیم خداوند متعال چه می خواهد و بندگان منصف خدا چگونه قضاوت می کنند.



- 12 -

کنفرانس نمونه بی نظیر

بنابراین، نویسنده به این خواهران پیشنهاد می کند که کنفرانسی از همجنسان خود تشکیل دهند و حتی وجود يك مرد را در آنجا نپذیرند و برای اینکه کنفرانس نتیجه بخش باشد، از پنج دسته از بانوان مختلف دعوت شود:

1. دخترانی که هنوز ازدواج نکرده و وارد زندگی زناشویی نشده اند.
2. زنانی که ازدواج کرده و تنها یا شوهر خود زندگی می کنند.
3. زنانی که همسر اول مردی هستند و هوویی در کنار دارند.
4. زنانی که همسر دوم مردی شده و با همسر اول او هوو شده اند.
5. زنانی که شوهر مرده اند و یا به علتی دیگر در خانه مانده و در انتظار شوهر نشسته اند.

آنگاه دسته اول، چهار دسته دیگر را مخاطب قرار می دهند و می گویند: ما هنوز وارد زندگی زناشویی نشده ایم و این راه پریچ و خم را نیموده ایم . اکنون از شما که کم و بیش در این را تجربه دارید و مشکلات را آزموده اید می پرسیم: اولاً نظر شما درباره تعدد زوجات چیست؟ آیا حکم اسلام را تصویب می کنید که آن را جایز می داند یا حکم شریعت کاتولیک را که آن را جایز نشمرده است؟

پیداست که در بدو امر فقط دو دسته چهارم و پنجم حکم اسلام را تصویب خواهند کرد؛ زیرا دسته چهارم خود به آن عمل کرده اند و دسته پنجم از تنهایی و بی سرپرستی به ستوه آمده و در انتظار شوهر نشسته اند، هر چند آن شوهر همسردار باشد، شاید حکم اسلام را تصویب کنند. بنابراین تمام بحث و مناظره با دسته دوم آغاز می گردد و جریان پیدا می کند که می خواهند حکم اسلام را نپذیرند و یا توجیه و تاءویل کنند؛ یعنی همانا که می خواهند از سنگ چوب برای به کرسی نشاندن عقیده باطل خویش دلیل و برهان بتراشند.

دختران کنجکاو به سخن خود ادامه داده، می گویند: شما علاوه بر آنکه در این مجلس در اقلیت هستید، به ما بگویند اگر بعد از اتمام این جلسه که به خانه مراجعت می کنید- زبانمان لال- به شما خبر بدهند که شوهر شما با وسیله نقلیه ای تصادف کرده و کشته شده است و شما فردا که به این مجلس می آید در ردیف دسته پنجم نشسته باشید، باز هم همین گونه قضاوت خواهید نمود؟ در میان آنها اگر معدودی از مصادیق ((نواقص العقول)) نشسته باشند، خواهند گفت: ((زبان را گاز بگیر! شوهر من با احتیاط راه می رود. او هرگز تصادف نمی کند. اصلاً چنین فرضی مجال است.)) یا می گویند: ((اگر شوهرم بمیرد با وجود اینکه من بیست سال بیشتر ندارم تا آخر عمر بیهو می مانم و شوهر نمی کنم.)) و... با این گونه زنان احساساتی نه نویسنده کار دارد و نه حاضران در آن مجلس؛ زیرا پاسخهایی از این دست در اثر غلبه احساسات و فراموش کردن موازین عقلی است، که هیچ زنی کم و بیش از آن خالی نیست. چنانکه هر دختری زمانی که پدر و مادرش به او پیشنهاد ازدواج می کنند، چنین نازهایی که از حجب و حیای هر دختری ناشی می گردد از او مشاهده می شوهد؛ ولی پس از آنکه یکی دو شال بی شوهر بود و عوارض تنهایی را تحمل کرد. احساسش به تعقل مبدل می شود و حتی به زن دوم شدن هم ممکن است راضی گردد.

ولی اگر مشمول نواقص العقول نباشند و اهل فکرو منطق و استدلال به شمار آیند، اکنون نویسنده پیش بینی نمی کند که چه پاسخی خواهند داد. باید در انتظار تشکیل چنین کنفرانس و اعلام قطعنامه آن باشیم. البته ما احتمال می دهیم که در آن سمینار، سوالات دیگری از این قبیل مطرح خواهد شد:

1. در این کشور چندین هزار زن و شوهر مرده و بدون سرپرست وجود دارند که همگی خواهران دینی ما هستند و ما همگی ادعای مسلمانی و عقیده خدا و روز جزا را داریم. اگر فردای قیامت خدای متعال ما را به پای میز محاکمه بکشد و بگوید شما چرا با حکم قطعی و مسلم من مخالفت کردید و اجازه ندادید شوهر شما لااقل یکی از این زنان بی سرپرست را تحت تکفل خود قرار دهد و او را از بدبختی و سیاه روزی برهاند، چه جواب خواهیم داد؟
2. چرا اگر یکی از این زنان بی سرپرست همیر غیر شوهر ما بشنود و زنان دیگر را هوو دار کند ما راضی هستیم، ولی نسبت به خودمان هوو را نمی پسندیم و ناراضی هستیم؟
3. اگر زنان بی شوهر و در خانه مانده، روزی در خیابان به راه افتند و از دولت بخواهند که تعدد زوجات را برای مردان کتمکن و دارای شرایط اجباری کند، دولت چه خواهد کرد و و اگر آن روز خود ما جزو آن زنان باشیم چه احساسی خواهیم داشت؟ چنانکه چندین سال پیش در یکی از کشورهای اروپایی غربی، زنان در خانه مانده در خیابان به راه افتادند و از دولت خواستند که تعدد زوجات را تصویب کند تا آنها نیز به شوهر برسند. البته برای زنان عاقل و پاکدامنی که نمی خواهند از راه نامشروع نان بخورند، زیباترین و عاقلانه ترین راه نجات آنها از بی سرپرستی همین است.
4. مگر ما قبول نداریم که خداوند متعال حساسگری دقیق و عمیق است؟ او که عدد چهار را برای تعداد همسران مشروع يك مرد به عنوان حداکثر تعیین کرده است، می داند که در روی کره زمین حتی يك مرد هم پیدا نمی شود که از لحاظ قدرت مالی و غیره جنسی و شرایط دیگر توانایی تکفل پنج زن- و در نتیجه پنج خانواده- را داشته باشد؛ ولی اگر در روی کره زمین مثلاً یکهزارم مردان قدرت تکفل چهار زن و ده هزارم آنها قدرت سه زن و بیست هزارم آنها قدرت تکفل دو زن را داشته باشند، آفریدگار حکیم را شایسته نیست که آن مردان را از اجرای نیرویی که خودش در اندرونشان نهاده است مانع شود و یا آنها را به انحرافی سوق دهد، و نیز شایسته آفریدگار حکیم نیست که زنانی را که خود آفریده است و اکنون بی

سرپرست گشته اند، معطل و منزوی گذارد تا به فساد و ناموس فروشی کشیده شوند.

5. ما می دانیم که در کشورهای عربی- و احیاناً غیر عربی- مردانی با داشتن همسران متعدد، عمری را باصفا و آرامش زندگی کرده و می کنند و هیچ گونه حادثه سوئی که به نزاع و درگیری و آبروریزی آنها منجر شود، پیش نیامده است. پس ما چرا باید ضعف نفس از خود نشان دهیم و بگویم از سازش با هوو ناتوانیم؟

6. اگر خداوند متعال در روز قیامت به ما بگوید مگر شما نشنیده بودید که دنیا محل امتحان است و ما هر کسی را در آنجا به نوعی امتحان می کنیم و امتحان بعضی از شما زنان را این گونه قرار داده بودم که بینم چند سالی با هوو صبر می کنید یا نه. جزع و فرغ می کنید؟

آیا شما نمی توانید شوهر خود را به نحوی راضی نگه دارید که زن دیگر نگیرد و یا اگر گرفت با حسودیهای آن زن بسازید؟ آیا این روش بهتر بود یا آنکه جنگ و نزاع و افتضاح بگویند اگر قانون تعدد زوجات مطابق فطرت و ماهیت انسانها بود، پس چرا زنها نپذیرفتند و زیر بار نرفتند؟

7. اگر در کشوری تعداد زنان بدون شوهر، چه دختر و چه بیوه، با مردان و جوانان آماده ازدواج مساوی و یا تعداد زنان کمتر می بود، هرگز موضوع تعدد زوجات مطرح نمی شد و خداوند حکیم هم چنان دستوری نمی داد؛ ولی اکنون که در کشوری به علت پیش آمدن جنگ طولانی و سایر عواملی که قبلاً ذکر کردیم، هزاران دختر یا زن چون بیست تا سی ساله در خانه مانده و نیاز به مردی دارند که: (1) غریزه جنسی آنها را ارضاء کند، (2) با اعمال غیرت و مردانگی خویش آنان را از دستبرد جوانان هرزه مصون نگه دارد، و (3) متکفل مخارج زندگی آنها گردد، مگر راهی بهتر از آنچه اسلام تعیین کرده است وجود دارد؟ مگر این سه نیاز قابل چشم پوشی و اغماض است و می توان از کنار آن بی اعتنا و بی تفاوت گذشت؟ مگر نه این است که این هزاران خانم اگر خود دنبال شغل و حرفه ای بروند یا از ثروت پدری خویش امرار معاش کنند، علاوه بر آنکه گناه بزرگی مرتکب شده اند، تنها نیاز سوم خودشان با برآورده اند و اگر ناموس فروشی کنند، علاوه بر آنکه گناه بزرگی مرتکب شده اند، تنها دو نیاز آنها به طور ناقص تأمین شده است و اگر در خانه معطل بنشینند، هر سه نیاز آنها به جای خود باقی خواهد بود؟

8. با توجه به سؤال هفتم، هر گاه مردانی با قانون تعدد زوجات مخالف باشند یا لزوم آن را مطرح نکنند، ما باید نسبت به آنان بدگمان شویم و فکر کنیم که ایشان می خواهند زنان جوان بی شوهر با شرایط آسان در اختیارشان باشند. آنها نمی خواهند اندکی به خود زحمت دهند و زنی را به عقد دائم خویش درآورند تا سختی نگهداری و تأمین مخارج او را از هر جهت دائماً به عهده داشته باشند. مردانی که لزوم تعدد زوجات را برای مردان ممنوع مطرح می کنند، هم غمخوار و دلسوز ما زنان هستند و هم خیرخواه اجتماع و هم علاقه مند و متعهد به مقررات اسلام. همچنین ما بانوان باید از شوهری خوشنود باشیم که صراحت لهجه دارد و حقیقت را می گوید، نه آن کسی که مخفیانه کاری صورت می دهد و پس از مدتی یا ما می فهمیم و نزاع و درگیری حاصل می شود و یا پس از مرگش چند کودک بالغ و نابالغ برای بردن میراثش سر در می آورند و هر روز اخطاریه ها و احضاریه ها به در منزل ما می آورند. اگر شما دشمن هوو نباشیم، چنین روزگاری سیاهی پیش نمی آید.

نهاد دشمنی بر کن رنج بی شمار آرد

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد

ما می توانیم با تبادل افکار و تجدید نظر عاقلانه خویش، این گره کور را بگشاییم و بدعتی منحوس را به سنتی مبارک تبدیل کنیم.

9. زنی از دسته سوم برمی خیزد و می گوید: به نظر من تمام اختلافات و جنگ و نزاعها در خانواده مرد دو زنه، از زن دوم منشاء می گیرد و اوست که تمام این گرفتاریها و بدبختیها را از آغاز تا پایان رهبری می کند. او مانند مهمانی پررو وارد خانه می شود و می خواهد صاحبخانه را بیرون کند. او می تواند با زبان نرم و ملایم و حرکت کردن در مرز خویش، آرامش و رفاه خانواده را حفظ کند و تعدد زوجات را که ملازم با تراکم مصیبتها و تشدید بلیات دانسته اند، به تکثیر نسل و فراوانی نعمات بدل کند. شوهر ما هم به همین قصد زن دوم را می گیرد؛ بنابراین ما هستیم که می توانیم هوک خوبی باشیم و شوهر و زن اول و خانواده را به لذت و نعمت بیشتری برسانیم و ما هستیم که می توانیم آرامش و امید و صفا و لذت زندگی را از زن و شوهر بگیریم و بهشت خانواده را به جهنم خانواده تبدیل کنیم.

باز یکی از بانوان عاقل برمی خیزد و می گوید: تمام گرفتاریها از آنجا پیدا می شود که زنان اول به هیچ گونه هوویی رضایت نمی دهند حتی اگر فشته و امامزاده باشد.

بنابراین نویسنده حق دارد بگوید که هر يك از این اصناف بانوان، و حتی شوهران آنها، تنها منافع مادی و نفسانی خود را در نظر دارند که مطابق با هوای نفس و خواسته شخصی آنهاست. در اینجا فقط آفریدگار جهان و فرستنده اسلام و قرآن است که مصالح جامعه انسانی را ملاحظه فرموده و رفاه و سعادت همگان را در نظر گرفته است و تا زمانی که زنان و مردان ما به این حقیقت روشن پی نبرند، زندگی نکبتباری همراه با فلاکت و بدبختی خواهند داشت و هر روز باید شاهد طلاقهای بیشتر و کودکان بیشتری که دامن مادر جدا می شوند و به دام نامادری می افتند، باشیم.

البته نویسنده این احتمال را می دهد که در میان خوانندگان بانوانی پیدا شوند که به نویسنده بگویند: در این عصر بحمدالله بانوان از تحجر ور کودک بیرون آمده اند و مسلمانی عاقل و بصیر و متعهد گشته اند. این بانوان، قرآن را به خوبی قرائت می کنند و به خوبی می فهمند و به خوبی به آن عمل می کنند. اینان حقایق اسلام و منافع جامعه را دریافته اند و به خوبی درک می کنند که زن جوان شوهر مرده که خواهر دینی آنهاست چه احساسی دارد و چاره گرفتاری او چیست، و اگر خودشان به جای او بودند از مردان متمکن و همسران اول آنها چه انتظاری داشتند، و نیز به خوبی می فهمند زن و مردی که با تعدد زوجات مخالف کنند، با ترویج فحشاء و ناموس فروشی زنان در خانه مانده موافقت کرده اند. این قبیل افراد به نویسنده می گویند که ارتجاعی فکر کرده و زنان بی فرهنگ و خودخواه پنجاه سال قبل را در نظر خودش مجسم ساخته و چنین مقاله ای را نوشته است. البته نگارنده این کتاب از این گونه اشخاص پوزش می طلبد.

دلیل

361 فانكحو ما طلب من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم اءلا تعدلوا فواجده. (125)

از زنان، آنان را که برایتان نیکو و مناسب با عدالت هستند، دو یا سه یا چهار تا (نه بیشتر) به همسری بگیرید و اگر می

ترسید که (اگر زنان متعدد بگیرید) راه عدالت را نپیموده، به آنها ستم روا دارید، تنها به يك زن اکتفا کنید.

362 و لن تسطيوا اهن تعدلوا بين النساء و لو حرصتم فلا تميلوا كل الميل فتذروها كالمعلقه. (126)

شما هرگز نمی توانید میان زنان (از نظر محبت قلبی) به عدالت رفتار کنید هر چند راغب و کوشا بر عدل و درستی باشید (زیرا محبت قلبی نسبت به يك زن بیش از زن دیگر در اثر خویشی و جوانی و غیر آن خارج از اختیار شماست)؛ پس بنام میل خود را متوجه يك همسر نسازید بطوریکه همسر دیگر را به صورت بلا تکلیف درآورید (که در این صورت، او نه مثل زن بیوه حق دارد ازدواج کند و نه از مزایای يك زن شوهر دارد بهره مند است).

درس نود و سوم: برابری و اختلاف مرد و زن

مسلمان می گوید: هر کس که ماشین و دستگاهی را ایجاد می کند، طرز کار و برنامه حرکت و گردش آن را بهتر از شخص دیگری می داند و تنها او حق دارد و می تواند طرز کار دستگاه را ارائه دهد.

جهان آفرینش با تمام محتویاتش از آسمان و زمین و انسان و جماد و نبات و حیوان، ساخته و پرداخته خداوند قادر متعال است؛ پس خداوند متعال کاربرد و برنامه گردش آن را بهتر از هر کس دیگری می داند. خداوند متعال ماهی را در دریا می آفریند و و انسان را با دستگاه گوارش خاصی در خشکی؛ پس او بهتر از دیگران می داند که گوشت ماهی فلسدار برای معده انسان مناسب است ک بدون فلسش نامناسب.

خداوند متعال پرندگان و مرغان را با انواع و اشکال مختلف در هوا و زمین می آفریند و مناسب گوشت آنها را با دستگاه گوارشی که خودش برای انسان ساخته است می سنجد و سپس به انسان می فرماید: هر مرغی که بیشتر بال می زند و چینه دان و سیخک پا دارد، گوشتش برای معده تو مناسب است نه مرغان دیگر. مسلمان می گوید: خداوند متعال که نطفه انسان را در رحم مادران صورتگری می کند و تعداد نر و ماده ساختن و کیفیت شکل و استخوان بندی و حتی قوای روحی آنها در دست دارد، می داند دختر را جوری ساخته است که چند سالی زودتر از پسر آماده ازدواج می شود؛ لذا در مقام حکم تکلیفی هم همان گونه دستور می دهد و امر می کند و چون حساب و شماره نر و ماده انسانها را در دست دارد، می گوید: زن در يك زمان نمی تواند دو شوهر داشته باشد، ولی مرد می تواند در يك زمان دو همسر داشته باشد و وضع و جعل همین يك قانون متوقف و مشروط بر این است که قانونگذار از تعداد نر و ماده ساختن انسانها در رحم تاريك مادران اطلاع داشته باشد، تعداد عقیم و زایا بودن آنها را بداند، از مقدار علاقه آنها به فرزندانشان اطلاع داشته باشد. شنیدیم در یکی از کشورهای اسلامی در سالهای پیش، قانون منع تعدد زوجات را در مجلس تصویب کردند، ولی مردانی که زنان بیمار داشتند به حکم اسلام و پنهان از چشم قانونگذاران، زن دیگری گرفتند و از آنها دارای فرزند شدند، اما اداره ثبت احوال به آنها شناسنامه نمی داد چون قانع منع کرده بود. بعد از مدتی به قانونگذاران اطلاع دادند که دو هزار فرزند غیر قانونی در این مملکت پیدا شده اند که فردا باید به مدرسه بروند و پس فردا به سربازی و روز بعد از آن ازدواج کنند و برای این کارها باید شناسنامه داشته باشند. قانونگذاران به جای اینکه به اشتباه خود پی ببرند و بفهمند که با سنت الهی نمی توان مبارزه کرد، ماده و واحدی را به تصویب رساندند که فقط برای کودکانی که تا آن تاریخ متولد شده بودند، شناسنامه صادر شود. مدتی بعد خبر رسید که اکنون پنج هزار کودک دیگر پیدا شده اند. قانونگذاران چه کردند، خبر ندارم. خداوند حکیمی که نر و ماده انسان را با عواطف و غرایز خاصی آفرید و به آنها دستور ازدواج و تشکیل خانواده داد، می دانست و می داند که انسان گاه در انتخاب همسر موافق اشتباه می کند و وقتی که دو همسر نمی توانند با یکدیگر توافق کنند باید از یکدیگر جدا شوند؛ به این دلیل قانون طلاق را برای مواقع ضرورت و ناچاری مقرر فرمود. اما مذاهب و مکاتب و ممالکی که طلاق را تحریم و ممنوع کرده اند، در آنجا خانمی که نمی تواند با شوهر خویش تفاهم و سازش داشته باشد ناچار به خانه پدر می رود و تا آخر عمر تنها زندگی می کند.

با ذکر چنین مقدمه ای، این مطلب روشن می شود که چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

363 و انعم الفكر فيما جاءك على لسان النبي الامي(صلى الله عليه و آله و سلم) مما لا يد منه و لا محيص عنه و خالف من خاف ذلك الي غيره و دعه و ما رضى لنفسه. (127)

در آنچه از بان پیغمبر به تو رسیده است و از فهمیدن و عمل کردن به آن چاره و گزیری نداری، نیک بیندش و با کسی که راهی دیگر می رود مخالفت کن و او را واگذار با آنچه برای خود پسندیده است. و در موردی دیگر تکلیف انسان را در برابر خالق حکیمش معین فرموده و مرز و حد تکلیف را مشخص ساخته است، می فرماید:

364 ان الله افترض عليكم فرائض فلا تضيعوها و حد لكم حدودا فلا تعتدوها و نهاكم عن اشياء فلا تنتهكوها و سكت لكم عن اشياء و لم يدعها نسيانا فلا تتكلفوها. (128)

خوراکیهای متنوع و پوشکهای زمستانی و همچنین ابزار و مصالح ساختمانی، در اختیار آنان گذاشت و مردم را از لحاظ ثروت و در اختیار داشتن امکانات زندگی به دو دسته فقیر و غنی تقسیم کرد و به اغنیا دستور داد تا زائد بر مایحتاج خود را با دست خود و با طیب خاطر به فقرا بدهند تا از طرفی ذخیره نکرده و صندوقدار و خزانه دار دیگران نشده باشند- که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: یا ابن آدم ما کسبت فوق قوتك و ائت فيه خازن لغيرك (129) و فقرا نیز گرسنه نمانند، و از طرف دیگر، وقتی که ثروتمند با دست خود مالش را به فقیر بدهد، فقر نسبت به او احساس محبت و مودت می کند و نیز در دل غنی روح عطوفت و همدردی زنده می ماند و جامعه انسانی همواره با برادری و اخوت اسلامی تواءم خواهد بود؛ ولی اگر ثروتمند بخل بورزد و اموال اضافی را باگانی کند، جامعه نمی تواند تحمل کند و آن را از او به زور می گیرد. وزارت اقتصاد و دارایی از شعب و ادارات بسیاری تشکیل می شود که در آن هزاران تن از افرادی که باید به کشاورزی و صنعت و پیشه وری و تجارت بپردازند، مأمور وصول مالیات هستند. ثروتمندان اگر شعور داشته باشند، می فهمند که بازماندن هزاران نفر از کار مثبت و مفید در جامعه ای که در آن زندگی می کنند به زیان خود آنها هم تمام می شود و کارهای مفیدی معطل می ماند. عده ای که فهم و درک کمتری دارند، برای پرداخت وجه مالیاتی ه فکر صحنه سازی و تقلب و سکنه های مصلحتی می افتند. در مدت صحنه سازی، هم خودشان از کار مثبت (اگر داشته باشند!) باز می مانند و هم دولت عده دیگری را برای درگیری استخدام می کند؛ کسانی که باید کار مثبت و مفیدی انجام دهند. اگر خداوند حکیم می خواست امکانات جهان را میان انسانهایی که به قول امام صادق (علیه السلام) مهمانان او هستند به طور مساوی و برابر تقسیم کند تا فقیر و غنی وجود نداشته باشد، می توانست؛ ولی در آن صورت، انسانهایی که باید با عاطفه و ایثار و محبت زندگی کنند، مانند آهوان صحرایی می شدند که هر يك آب و علف خود را به دست می آورد و بدون زحمت دیگران می چرد و نشخوار می کند و

فضولات خود را دفع می کند و تولید مثل می نماید و سرانجام می میرد.

انسان کی می تواند بفهمد که **ذلک بائن الله هو الحق و اءن ما يدعون من دونه هو الباطل؟** (130) یعنی ((حقیقت این است که فقط (سخن) خداوند متعال حق مطلق است و هر چه جز او را بخوانند باطل صرف است)).
مسلمان می گوید: خداوند حکیمی که جسم زن را لطیف تر و ظریف تر از جسم مرد آفرید، برای او حجاب و عفت را لازم دید تا هر زنی برای شوهر و فرزندان خود باشد و شوهر و فرزندانش برای او، که در زمان پیری و از کار افتادگی دلسوز او باشند و از او دستگیری کنند. ولی اگر زن حجاب و عفت را کنار بگذارد، برای همه مردان می شود و مردان سودجو، جوانی و زیبایی او را به نفع التذاذ خود استخدام می کنند و خود او در دوران پیری و از دست دادن طراوت و وجاهت جوانی، هیچ کس را نخواهد داشت. آیا دانه های مروارید بهتر است در صدف خود محفوظ بمانند یا اینکه نیمه عریان به بازار آیند و چند دانه زیبا و رنگینش مشتریها پیدا کند و بقیه و ازده و بنجل و پسمانده باقی بمانند؟
اکنون یکی از مواردی که می خواهیم از نظر اسلام بررسی کنیم، کرامت ذات و عزت نفس و شرافت مقام انسانی است تا ببینیم از نظر اسلام این امر، نسبت به زن و مرد یکسان است یا متفاوت و ما وقتی مآخذ و مدارک اسلامی را در این باره مطالعه و بررسی می کنیم، می بینیم از این جهت هیچ گونه تفاوت و فرقی میان این دو جنس مشاهده نمی شود. قرآن کریم می فرماید: **و لقد کرما بنی آدم (131)**

(ما فرزندان آدم را گرامی داشته ایم). لفظ ((ابن)) و ((بنی)) وقتی که تنها استعمال می شود، شامل دختر هم می گردد، مانند ((ابن السبیل)) و ((بنی اسرائیل)) و مفسران می گویند خداوند انسان را از میان تمام موجودات گرامی داشت به اینکه او را راست قامت آفرید و به عقل و ادراک عنایت فرمود و او را مکلف ساخت و باقی و جاودانش قرای داد. بنابراین، خطاب **اقیموا الصلوه و آتوا الزکاه** و سایر خطابهای قرآنی متوجه نفس انسان است و مرد و زن را یکسان و یکنواخت شامل می گردد.

از نظر اسلام، انسان وقتی شرافت و کرامتش محفوظ می ماند که تابع شهوات و هواهای نفسانی خود نشود. علی (علیه السلام) می فرماید:

365 من کرامت علیه نفسه هانت علیه شهواته. (132)

کسی که کرامت نفس خود را بشناسد، برخورداری از شهوات برایش خوار و موهون و پست می گردد. بنابراین از نظر اسلام مردی کریم و شریف است که در کوچه و خیابان، چشمش به زن نامحرم ندوزد، نگاهش را ادامه ندهد و دید را مکرر و چشم را خیره نکند. همچنین زنان، بدون کوچکترین تفاوتی با مردان، رعایت شخصیت و کرامت ذات آنها، به فرو انداختن چشم و نگاه را خیره نکردن است. قرآن مجید، در این مورد زنان و مردان را به طور مساوی، در دو آیه پشت سر هم، مورد خطاب قرار داده، می فرماید:

366 قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم. (133)

به مردان مؤ من بگو دیدگان خود را فرو اندازند و پاکدامنی خود نگه دارند.
و در آیه بعد می فرماید:

367 و قل للمؤمنات یغضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن. (134)

و به زنان مؤ منه بگو دیدگان خود را فرو اندازند و پاکدامنی خود نگه دارند.
برهر مسلمانی لازم است شرافت و حیثیت مسلمین را نگه دارد و به آنان اهانت نکند، چه زن باشد و چه مرد. غیبت و تهمت و افترا و گمان بد و دشنام گناه و حرام، چه نسبت به مرد مسلمان و چه نسبت به زن مسلمان، یکی از موارد اهانت به مسلمانان، مسخره و استهزا کردن اوست. این عمل حرام است و خداوند عادل کیفری مناسب با گناه مقرر داشته است و در روز قیامت آن را به مسخره کننده می چشاند. قرآن کریم می فرماید:

368 ان الذین اءجرموا کانوا من الذین اءمنوا یضحکون و اذل مروا بهم یتغامزون. و اذا انقلبوا الی اءهلهم انقلبوا فکھین. و اذا رءوهم قالوا ان هولاء لصالون. و ما اءرسلوا علیهم حافظین. فالیوم الذین اءمنوا من الکفار یضحکون. علی الاراک یظرون. هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون. (135)

بدکاران به مؤ منان می خندیدند و وقتی که به آنها برخورد می کردند چشمک می زدند، و چون نزد کسانشان می رفتند خندان می رفتند، و چون مؤ منان را می دیدند می گفتند: به راستی اینان گمراه اند، آنها که به نگهبانی مؤ منان فرستاده نشده بودند. امروز (روز قیامت) مؤ منان به کافران بخندند و بر تختها نشسته، بنگرند که آیا کافران کیفر کردار خود را یافته اند؟

قرآن کریم نسبت به حرمت و ممنوعیت استهزار در یک آیه، به عنوان زن و مرد تصریح می کند و می فرماید:

369 یا ایها الذین اءمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی اءن یکنوا خیرا منهم و لا نساء عسی ان یکن خیرا منهن. (136)

شما که ایمان آورده اید! نباید مردانی دیگر را مسخره کنید، که شاید مسخره شوندگان از آنها بهتر باشند، نه زنانی زنان دیگر را مسخره کنند، که شاید زنان مسخره شوند بهتر از آنها باشند.
در هر آیه و روایتی که حفظ کرامت و شرافت انسان توصیه شده است، جنس مرد و زن را یکشان شامل می شود و آوردن ضمیر مذکر برای تغلیب است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

370 لاتکن عد غیرک و قد جعلک الله حرا. (137)

خود را بنده دیگران مساز که خداوند ترا آزاد آفریده است.

این خطاب رازن هم باید مانند مرد گوش کند و با تملق گوپی و چابلوسی و منت کشی و پذیرش ستم، شخصیت و اعتبار انسانی خود را که به تعبیر علی (علیه السلام) حریت ذاتی و خدادی اوست لکه دار و ننگین نکند. و باز می فرماید:

371 لیس لا نفسکم ثمن الا الجنه فلا تبعوها الا بها. (138)

برای شخصیت نفسانی شما بهایی جز بهشت و رضوان الهی نیست. این متاع نفیس و بی نظیر را به قیمتی کمتر از بهشت نفروشید.

خطابی است یکسان و برابر نسبت به جنس مرد و جنس زن.

همچنین است وقتی که به پسرش نامه وصیت می نویسد و به او این گونه سفارش می کند:

372 و اءکره نفسک عن کل دنیه و ان سافتک الی الرغائب. (139)

نفس خود را از هر پستی و دنائتی گرامی دار، هر چند ترا به سوی تمایلات کشاند.

یعنی هر گاه مثلا نفست به تو بگوید اگر دست و پای فلانی را بیوسی، سود فراوانی به تو می رساند، مهذیر و خود را خوار و ذلیل مکن. در اینجا هم فرقی میان مرد و زن نیست.

نفس انسانی بقدری عزیز است که فقهای عظام در ساله های خود فتوی می دهند که: اگر وقت نماز است و برای وضو

گرفتن آب پیدا نمی شود مگر نزد کسی که آب می دهد ولی منت می گذارد، زن یا مرد مسلمان نباید زیر بار منت برود و شرافت و عزت انسانی خود را پست و موهون سازد برای اینکه نماز با وضو بخواند؛ باید تیمم کند و منت نکشد. (140) زیرا همان خدایی که از او عبادت خواسته است، می فرماید:

373 و لله العزّه و لرسوله و للمؤمنین و لکن المنافقین لا یعلمون. (141)

عزت ویژه خدا و پیامبر و مؤمنان است، ولی منافقان درک نمی کنند. هر صاحب قدرتی که به زیر دستان ضعیف خود، چنگ و دندان نشان می دهد و لگد می زند و سرکوب می کند و جان می ستاند، او کرامت و شرافت انسانی خود را فراموش کرده و به گرگ صفتی و درنده خویی گرایش یافته است. او اگر اندکی فکر کند و کرامت انسانی خود را در نظر آورد، می تواند به صرف مال و قدرت و وقت کمتری، اما با متانت و ملایمت انسانی، دشمن خود را دوست و بدخواه خود را خیرخواه خویش سازد. ما نباید از قدرتمندان و ابر قدرتان امروز که به مردم مستضعف چنگ و دندان نشان می دهند و کرامت انسانی خود را فراموش کرده اند، مأیوس باشیم، که این معنی را هرگز نخواهند فهمید. آنها را خداوند متعال، انسان آفریده و قطعاً با دعوت و تبلیغ و نوشتن و نشان دادن صحنه های کرامت خیر و شرافت زا، امید است آن بی خبران غافل هم به این حقیقت پی ببرند.

و اما نسبت به آزادی و حق انتخاب، از نظر اسلام هیچ گونه فرقی میان جنس زن و مرد مشاهده نمی گردد. آزادی و اختیار در همه عقود و معاوضات و ایقاعات، شرط صحت است، چه برای زن و چه برای مرد. در مواردی که کیفر و عقوبتی برای جرم و گناهی تعیین و تشریح گردیده است، مختار بودن فاعل شرط استحقاق کیفر است، چه درباره مرد و چه درباره زن. اگر مردی مجبور به فروش و اجاره و صلح و نکاحی شود، عقد باطل است و همین حکم بدون تفاوت درباره زن هم جریان دارد. اگر مرد مجبور به شرباخواری و سرقت و زنا شود، کیفری ندارد، چنانکه در مورد زن هم حکم اینچنین است. موضوع طلاق هم که در اختیار شوهر قرار گرفته و در اختیار زن نیست، برای این است که مقتضای طبیعت و ماهیت ازدواج چنین حکمی می کند. در عقد ازدواج از نظر اسلام، مهریه و نفقه و تمام مخارج به عهده مرد است و اوست که برهم خوردن عقد، خسارت و زیان می بیند. اگر اختیار طلاق به دست زن باشد، او می تواند سالی سه شوهر بگیرد و از هر یک مهریه و نفقه و همسری را برای تشکیل خانواده و شریک زندگی اش انتخاب کرده است، در سر گردانی و بلا تکلیفی گذارد. شارع اسلام، خیار عین و خیار عیب را برای مشتری قرار داده است نه فروشنده، زیرا خسارت دیده و مغیوب شونده مشتری است.

به این دلیل است که می گوئیم عقد بیع اقتضا می کند که خیار عیب و عین و حیوان، برای کسی باشد که جنس معیوب به دستش رسیده و مغیوب گشته و حیوانی را که عیبش معمولاً تا سه روز پنهان می ماند، به دست آورده است، چنانکه متقاضی خیار شرط آن است که خیار از آن کسی باشد که از فقدان شرط خسارت می بیند. اگر مردی مرکبی مرکبی را از شخصی کرایه کند، به شرط اینکه مثلاً او را به مقصد دو هزار کیلومتری برساند، در اینجا هیچ عقل و قانون و انصافی اجازه نمی دهد که به صاحب مرکب اختیار دهد که او پس از پیمودن هزار کیلومتر، حق فسخ داشته باشد و اجازه کننده مرکب در وسط راه، سرگردان و بلا تکلیف باقی گذارد. همچنین نمی تواند گفت در عقد ازدواج فسخ یعنی طلاق به دست طرفین باشد، مانند خیار مجلس در عقد بیع؛ زیرا در صورتی که زن طلاق بخواهد و مرد نخواهد، طلاق واقع نخواهد شد چون اختیار طرفین تأمین نشده است. و اگر شوهر بخواهد طلاق بدهد و مخارج شخصی را متحمل شود که او را نمی خواهد و نمی تواند با او زندگی کند. ولی در خیار مجلس که می گوئیم اختیار فسخ با طرفین است، برای این است که نسبت حضور در مجلس، به طرفین عقد مساوی و برابر است که اولاً هیچ یک زبانی نمی بینند و ثانیاً اگر زبانی تصور شود به طور مساوی متوجه طرفین است.

تا اینجا آنچه گفتیم به مقتضای اصل عقد ازدواج بود، ولی چون اسلام هر مرد و زنی را در قرار دادن شروط جایز در هر عقدی مختار گذاشته است، زن حق دارد که در متن عقد ازدواج شرط کند در هر صورتی که بخواهد، اختیار فسخ عقد و طلاق در اختیار خود او باشد؛ در این صورت، اگر شوهر بپذیرد، در صورت وجود شرط، اختیار طلاق به دست زن خواهد افتاد.

دین اسلام در روابط زن و شوهر عدالت را رعایت کرده است نه تساوی را؛ زیرا تساوی در بعضی موارد ستم و اجحاث است. در سازمان خانواده، زن وظیفه بارداری، زایمان و شیر دادن، تنظیف و تربیت فرزندان را به عهده دارد که شیر مردان جهان هم از انجام این امور عاجز و معاف اند و انصافاً این امور به اندازه هر پیشه و شغل مشکلی که مردان به عهده دارند و فتگی و طاقتفر ساست؛ بنابراین اگر قانونی زن را به پیشه وری و انجام شغلی مانند مرد مجبور کند، نسبت به وی ستم و بی انصافی کرده نه آنکه مساوات و برابری او را با مرد ملحوظ نموده است، و مساوات وقتی محقق می گردد که مرد هم مثل زن بزیاد و شیر بدهد، که این هم امری است محال. همچنین اگر قانونی بگوید پسر و دختر از مال الارث پدر و مادر به طور مساوی سهم ببرند و سپس پسر را موظف به پرداخت مهریه و نفقه کند و دختر را در گرفتن مهریه و نفقه ذیحق شمارد، نسبت به پسر هم ستم روا داشته است.

و اما نسبت که اخلاق و صفات و ملکات انسانی، اسلام را می بیتیم که بین مرد و زن تفصیل قائل شده است: بعضی از اخلاق حمیده و نکوهیده را در هر دو جنس، به همان خوبی و بدی ذاتی اش ملاحظه کرده و همان صفتی را که در مرد فضیلت و ارزش و کمال دانسته، در وجود زن هم با همان نظر ملاحظه کرده است، مانند راستگویی، امانتداری، وفای به وعده، صبر و بردباری، ایمان، عدالت، پاکدامنی، مهربانی، شرم و حیا، و سنگینی و وفار. و نیز ضد این صفات را برای هر دو جنس، ردیلت و ناپسند و مذموم شوره است، مانند دروغگویی، خیانت، ستم، حرص و طمع، بی حیایی، خشونت و مانند آن. تنها سه صفت زشت و نکوهیده برای مردان را امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بعضی موارد، از صفات حمیده و پسندیده زنان شمرده است (142) و آن سه صفت عبارتند از تکبر، بخل و ترس، که تکبر زن در برابر مردان بیگانه و بخل او نسبت به مال شوهر و ترس او از مواردی که احتمال خطر ناموسی برایش دارد، از صفات حمیده و ملکات فاضله او شمرده شده است. هر کس در آن روایت با دقت و تأمل بنگرد، خواهد دانست که این صفات تنها در همان مواردی که ذکر شد، نیکو و پسندیده است. و مواد دیگر مشمول همان حکم کلی و عامی است که در سابق بیان کردیم. بنابراین تکبر زن در برابر همسر و والدین و زنان دیگر زشت و ناپسند است، مانند ترس او از اظهار حق و امر به معروف و نهی از منکر در موارد وجوبش. و نیز احتمال می رود که علی (علیه السلام) در مقام بیان این مطلب باشد که به مردان بگوید: خداوند طبق مصلحتی که می دانسته زنان را متکبر و بیخیل و ترسو آفریده است و شما سعی نکنید که آنان مانند شما باشند؛ همان حالت به خیر و صلاح ایشان است. این مقدار نسبت به حالت ذاتی و فطری ایشان است، اما نسبت به آنچه در اختیار خود آنها قرار دارد، در برابر

شوهر و والدین باید متواضع و در برابر نامحرم متکبر باشند و همچنین نسبت به بخل و ترس که در مواردی مذموم و در مواردی ممدوح است.



- 13 -

درس نود و چهارم: عوامل خوشبختی

هر زن و شوهری بدون استثناء می خواهند زندگی مشترك با صفا و لذتبخش و سعادت‌مندی داشته باشند و برای یافتن چنین سعادت، به دنبال عوامل خوشبختی و سعادت می‌ورزند: سؤال می‌کنند، می‌اندیشند، کتاب می‌خوانند و مشورت می‌کنند تا به مقصود خود برسند. حتی دیدم که این سؤال را در رسانه‌های گروهی مطرح کرده بودند و جوابهای متعددی از این قبیل آمده بود:

عوامل خوشبختی عبارت است از: تفاهم، صداقت، عقل و تدبیر و... همه اینها نظرانی بسیار درست و مفید و سودمند است، ولی دو عیب کوچک دارد: اول اینکه کلی‌گویی است و مردم در تطبیق این کلیات با مصادیقش دچار اشتباه می‌شوند؛ دوم اینکه وساوس شیطان در کار است و بعضی از مردم در عین حال که می‌دانند و یقین دارند که صفا و صداقت و وفا بهتر از دورویی و دروغ و خلف وعده است، ولی روحیات زشتی که در وجود آنها ریشه دوانیده است- مانند حرص و تکبر و خود محوری و شهوت پرستی- نمی‌گذارد آنان به راه صدق و صفا بروند و طریق مسالمت و وفا ببینند. نویسنده در این درس شاید بتواند عیب اول را تا حدودی رفع کند و در مسائل خانوادگی وارد جزئیات شود- نظیر سلام کردن به نام خوب صدا زدن و به استقبال رفتن و مانند آن که در جلد اول بیان کردیم- ولی نسبت به عیب دوم کاملاً اظهار عجز و ناتوانی می‌کند. نه تنها نویسنده حقیر و بی بضاعت در این میدان کمیتش لنگ است، که حتی پیغمبران الهی و سرسلسله آنها که اشرف کائنات بود و در تبلیغ و دعوت به سوی حق، آفریدگار جهان آفریده‌ای مانند او ندارد، از به راه آوردن امثال ابوجهل و ابولهب اظهار عجز نمود تا آنجا که فرمود: **انك لا تهدي من اءحيث.** (143)

خدایا! بر روی این تربت پاك تو که آدمیزادگان دو پای بدتر از حیوانات چارپایی زندگی می‌کنند، سوگندت می‌دهیم که دل‌های ما را در معرض آن وساوس خطیر قرار مده. و اما اشکال اول به این شکل رفع می‌شود که ما را در کلیات به نمونه‌ها و مصادیق اشاره کنیم و لذا در اینجا به طور فشرده عوامل خوشبختی را متذکر می‌شویم و تقریباً این درس را می‌توان چکیده این دو جلد کتاب تلقی کرد. به طور کلی عوامل مذکور بعضی مربوط به قبل از ازدواج و برخی مربوط به بعد از ازدواج است.

1. گذشت و اغماض

همان طور که در درس پنجاهم گفتیم، بیشترین سفارش اسلام در امر همسری، گذشت و اغماض هر يك از زن و شوهر در لغزشها، كج خلقیها و اشتباهات یکدیگر است؛ زیرا خداوند متعال شاید زن و شوهری با وحسات و طرز تفکر کاملاً یکسان در روی زمین خلق نکرده باشد. عفو کثیر از صفات خداوند حکیم است که مؤمنان را به این خصلت سفارش کرده است. (144) عفو از روشهای تربیت و مایه کمال روحی عفو کننده و عفو شنونده است و از سایر شیوه‌های برخورد مثل انتقام گرفتن، به رو آوردن و منت گذاردن، حکم و داور برگزیدن و دیگران را دخالت دادن، دادگاه رفتن و دادخواست نوشتن، از دیگران راه حل خواستن و در دل کردن و خلاصه از هر راه حل دیگری بهتر و زودتر زن و شوهر را به خواسته و هدفشان می‌رساند. زن و شوهر؛ مدت کوتاه خواستگاری و حتی در مدت بین عقد تا عروسی نمی‌توانند به طور کامل یکدیگر را درک کنند و لذا در این مدت باید در کلیات و اصول زندگی به تفاهم برسند (مثلاً دختر یا پسر قبل از ازدواج باید بداند که همسرش به احکام الهی حداقل در سطح انجام فرایض و ترك محرومات مقید و از اخلاق سالم و عفت و نجابت خانوادگی برخوردار است و در هر مورد که اختلاف نظر پیدا شد هر دوی آنها به حکم خداوند عمل می‌کنند)؛ بعد از ازدواج در سایر مسائل با شیوه‌های دیگر مثل گذشت و اغماض بین خود به تفاهم برسند.

یکی از مصادیق گذشت و اغماض این است که در برگزاری مجلس عروسی اگر فامیل زن به فامیل شوهر می‌گویند ما میهمان زیاد داریم، زیاد غذا بپزید و بعد آنها هم می‌پزند اتفاقاً میهمانها نمی‌آیند، این امر موجب دل‌تنگی نشود و گله نکنند که شما که می‌دانستید میهمانها نمی‌آیند چرا گفتید، یا چرا زیاد دعوت کردید و غذا کم آمد.

2. صداقت

دختر و پسر از لحظه خواستگاری تا آخر عمر باید بدانند که هیچ کس دلسوزتر از شریک زندگی آنها نیست و دلسوزی وقتی محقق می‌گردد که صداقت و راستی در کار باشد. بخصوص در فاصله عقد و عروسی که هر يك از آندو با تیز بینی و فراست و کیاست فوق العاده می‌خواهند همسر آینده خود را بشناسند، باید ادعاها می‌الغه‌ها و سخنان اغراق آمیز از میان برود و آن طور که هستند خود را وانمود سازند تا بتوانند به آنچه می‌گویند در زندگی آینده خود تحقق بخشند و اعتماد یکدیگر را جلب نمایند، نه اینکه مانند رئیس‌جمهورهای کانید شده پشت به خدا و ملت کنند که ابتدا در باغ سبز و سرخ نشان بدهند و يك هفته بعد از انتخابات همه وعده‌ها را زیاد ببرند.

3. نظر خواهی از پدر و مادر

موافق بودن پدر و مادر با ازدواج فرزند نقش مؤثری در خوشبختی زوجین خواهد داشت. زیرا به طور طبیعی هر انسانی دوست دارد فرزندش رفتاری داشته باشد که مورد پسند اوست. بنابراین، فرزند باید به هر شیوه‌ای که خود بهتر از دیگران می‌داند نظر والدین را در ازدواج تأمین کند، همان طور که خودش دوست دارد در آینده عروسش یا دامادش مورد پسندش باشد؛ البته نه آن طوری که خودش ناراضی باشد. خلاصه رضایت پدر و مادر از فرزند در خوشبختی او بسیار مؤثر است.

4. تلاش و کوشش مرد

این عمل در تأمین نیازهای مالی خانواده بسیار مؤثر است و زن را نیز دلگرم می‌کند و او نیز متقابلاً وادار به فداکاری در حق همسر و فرزندان و تأمین آسایش بیشتر خانواده در داخل منزل می‌شود.

5. خواسته‌ها و توقعات مناسب

مسلم است که انسان در اوایل جوانی از تجربه و درآمد و دارایی و احتمالاً سطح تحصیلات پایینی برخوردار است و به تدریج همه اینها افزایش می‌یابد. لذا توقع داشتن منزل شخصی و وسایل منزل و اتومبیل در ابتدای زندگی خواسته معقولی نیست، همان طور که پدر و مادر انسان نیز در ابتدای زندگی زناشویی خود چنین نبودند. از این رو، عروس و داماد عاقل، از زندگی، ضمن پذیرفتن این واقعیت باید با متانت و تلاش و الگو قرار دادن تجارب بزرگان و خردمندان و حل کردن مشکلات با همفکری و درک اوضاع فعلی جامعه، زندگی خود را از لحاظ مالی، علمی، دینی و اخلاقی به سطح مطلوب برسانند.

جهت اختصار، سایر عوامل خوشبختی را به طور گذرا اشاره می‌کنیم:

6. زن و شوهر باید از زمان خواستگاری آمادگی کامل برای زندگی زناشویی داشته باشند و در این مورد از یکدیگر نظر خواهی کنند. بسیاری از پدر و مادرها می‌خواهند دخترشان را در حین تحصیل عروس کنند، در حالی که فرزندشان آمادگی و رضایت کامل برای ازدواج ندارد.

7. به کفویت و هماهنگی فکری و روحی به طور دقیق توجه کنند. مثلاً برخی از پسران به نطافت در حد لازم اهمیت نمی‌دهند و ممکن است کفو همسرشان نباشند، یا بعضی از دختران به ساده زیستن و حذف زوائد مقید نیستند و لذا امکان دارد کفو همسرشان نباشند.

8. ارتباط عروس و داماد قبل از ازدواج امری نکوهیده است و چه بسا کار را به طلاق بکشاند.

9. زن و شوهر باید در انجام کارها به یکدیگر کمک کنند تا بتوانند به طور واقعی شریک غم و شادی یکدیگر باشند؛ با هم کار کنند و با هم خسته شوند و با هم چای بخورند و رفع خستگی کنند.

10. زن باید از همسرش اطاعت کند بجز اموری که خلاف شرع است، مانند بی‌حجابی از خانه بیرون آمدن و مخالفت با نامحرمان و دوستان شوهر.

11. عوامل موقعیت دیگران را الگو قرار دهند.

12. نسبت به رفتار یکدیگر زود قضاوت نکنند.

13. زن و شوهر باید زبان یکدیگر را بفهمند.

14. زن و شوهر باید به دخالت‌های دیگران بی‌اعتنا باشند.

15. با یکدیگر با نرمی و ملایمت سخن بگویند و به طور متقابل به یکدیگر احترام بگذارند.

16. باید سعه صدر داشته باشند و از خطاها یکدیگر بگذرند؛ یعنی برای یکدیگر همچون آینه باشند؛ نکات مثبت یکدیگر را تکرار و نکات منفی را فراموش کنند.

17. هر یک از زوجین باید نقاط ضعف خود را شناخته، در صدد اصلاح آنها برآید.

18. در خوشی و ناخوشی با هم همدرد باشند.

19. اختلاف را بین خود حل کنند و به بیرون نکشاند و نیز کینه به دل نگیرند.

20. خطاهای یکدیگر را به کنایه بفهمانند و به رخ نکشند.

21. زن برای شوهر خرج تراشی کند و همچشمی با دیگران نداشته باشد و نگوید: قربون بند کیفیتم تا پول داری رفیقم.

22. به نظم و ترتیب در امور زندگی توجه داشته باشند و برای همه کارهای لازم مانند انجام فرایض و عبادات، دیدن فامیل و دوستان، تفریح و گردش و سفر، کارهای روز مره و خصوصاً تربیت فرزندان وقتی را تعیین نمایند.

درس نود و پنجم: نکات مهم و اساسی این کتاب

در این درس به نکاتی که از درسهای گذشته برداشت شده است و در واقع حکایت از روح تعالیم اسلام در مسائل زناشویی دارد، اشاره می‌گردد:

1. نویسنده چون از يك سو به دلیل کار فهرست نویسی کتب روایی شیعه (145) انس و آشنایی زیادی نسبت به احادیث معصومان (علیه السلام) یافته است، و از سوی دیگر، به خاطر تدریس سی و چند ساله در دانشگاه‌ها و حوزه‌های علوم دینی و سایر نهادهای فرهنگی با روحیات و طرز تفکر و سؤالات دینی جوانان و افراد میانسال آشنایی داشته کوشیده است تا مسائل همسری را با استفاده از این دو عامل پاسخ دهد؛ یعنی ابتدا سؤالات را به طور مستقیم از گوینده شنیده و آنگاه گوینده را بدون واسطه مخاطب قرار داده و از متون آیات و روایات استفاده کرده و مناسب‌ترین پاسخ‌ها را در قالب ضرب‌المثلها، ادله عقلی و نقلی، اشعار نغز، قصه‌های واقعی و رخدادها، خانواده‌ها، مطایبات و مزاحها برای او بیان داشته است.

به نظر نویسنده باید این دو مطلب به عنوان دو رکن اساسی و بسیار مهم در این نوع نوشته‌ها مورد نظر خوانندگان محترم قرار گیرد؛ زیرا مسائل همسری نیز مانند سایر مسائل عقلی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، اقتصادی و تربیتی هماهنگی و مطابقت کامل با فطرت و سرشت انسان دارد و پاسخ هر سؤالی به یقین در متون اسلامی وجود داشته است، اما به این نکته نیز باید توجه داشت که مشکلات باید دقیقاً شناسایی شود و پاسخهای مناسب آن را میان متون اسلامی استخراج گردد.

پروردگار مهربان زن و مرد را با عواطف، احساسات و نیروهای جسمی و فکری ناهمسان آفریده و نیازهای آنها را نیز حکیمانانه به گونه‌ای حل فرموده است که هر یک از آنها کاملاً خرسند و قانع شود و احساس هیچ نوع خلاء و کمبودی نکند. (146)

به نظر نویسنده اگر آیات و روایات آن طور که خداوند و اولیای او فرموده‌اند بیان نشود، نمی‌تواند مشکلات زن و شوهر را حل کند و کسانی که به مکاتب بیگانه و انحرافی شرق و غرب دل می‌بندند و یا مرعوب برخوردها و سمپاسیهای فرهنگی ضد انسانی آنها می‌شوند و از بیان حقایق اسلام می‌ترسند و قلم و زبان خود را متمایل به منافع یکی از دو طرف مرد یا زن به کار می‌برند (با توجه به زن سالاری و مرد سالاری آن جوامع) و مسائل را تجزیه و تحلیل می‌کنند، از این نکته غافل‌اند که بنا بر سخن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): ((کسی که خشنودی بنده خدا را به قیمت خشم خداوند بخواهد تأمین کند، خداوند عزوجل همان بنده خشنود شده را بر او مسلط می‌کند))

و در همین مورد سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) می‌فرماید: ((کسی که بخواهد مردم را از خود راضی و خشنود

((

سارد اما در این کار سخت و نافرمانی خدا را مرتکب شود خداوند او را به مردم واگذار می کند . زیرا قوانین تشریحی دقیقا مطابق قوانین تکوینی و آفرینش انسان وضع شده و تنها راه حل واقعی این است که شریعت اسلام را همان طور که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین (علیه السلام) فرموده اند بیان و درک کنیم و نویسنده کتاب حاضر تلاش کرده است تا با توکل به خداوند متعال، آنچه که که از آیات و روایات بیان می کند مخالفتی با رأی و نظر اولیای دین نداشته باشد تا از جانب امانت و رساندن دین به مردن کاملا رعایت شده باشد و مثلا اینکه ما در درس نود و سوم نوشته ایم اسلام فرموده است: ((طلاق دست مرد است)) با سایر قوانین تشریحی و با آفرینش و خصوصیات انسان کاملا متناسب است اگر جامعه ای مطلب، بغرنج و غیر عملی باشد، آن جامعه باید پس از تغییر دادن سایر قوانین خود آن را با دین اسلام تطبیق دهد تا مسأله بغرنج آنها حل شود. لذا ممکن است شما خواننده گرامی برخی از مسائل این کتاب را نتوانید به راحتی بپذیرید، که دلیلش همانا عدم مطابقت کامل وضعیت اخلاقی و اعتقادی مردم با اسلام است. البته اگر نویسنده در نیل به این هدف موفق شده خدا را سپاسگذار است، ولی چنانچه مطالب برای خواننده وافی و قانع کننده به نظر نمی رسد آن را به نارسایی قلم و کاستی فکر نویسنده حمل کند.

2. دین مقدس اسلام در مسائل همسری برخوردهای اخلاقی را بر برخوردهای حقوقی به مراتب مقدم می دارد، گرچه از لحاظ فقهی احکام جامع و کاملی درباره حقوق و وظایف زن و شوهر در این شریعت آسمانی وجود دارد و اتفاقا رمز موفقیت زن و شوهرهای عاقل و زیرک تا حد بسیار زیادی بستگی به فهم همین نکته ظریف دارد و در این مورد ما به نکته ای کلی به نام گذشت و اغماض در درس عوامل خوشبختی این کتاب- و با تفصیل بیشتری در درس پنجاهم از جلد اول- اشاره کرده این که در زندگی می تواند نمونه ها و مصادیق گوناگون و متعددی داشته باشد.

خواننده عزیز باید به این نکته بیشتر دقت کند که چرا فلسفه تشریح ازدواج از نظر قرآن کریم ایجاد دوستی عمیق و مهربانی و عطوفت زن و شوهر نسبت به یکدیگر است، (147) زیرا مشکلات خانوادگی با نرمی و ملامت و بالاخره محبت شدید و عشق پاک و بی آرایش زن و شوهر نسبت به یکدیگر حل می شود. ولی متأسفانه مردم ما، بویژه افراد مسن که مختصر آشنایی و اطلاعاتی از حقوق و تکالیف دینی دارند، هنگام بروز اختلاف در یک خانواده به عنوان یک بزرگتر و راهگشا در حل مشکل، فوری مسائل شرعی را پیش می کشند و همان مطالب خشک و خشن را (که آخرین راه حل اسلام برای ادامه زندگی زناشویی است) به زبان می آورند. مثلا آقا می گوید: ((من غذا و لباس همسر را فراهم می کنم، اما او تا آخر عمر حق ندارد از خانه بیرون برود)). و از آن طرف خانم می گوید: ((شوهرم باید تمام کارها، از شیر دادن و تر و خشک کردن بچه تا شستن ظرف و لباس زن و بچه و تهیه غذا، و ده ها مسأله کوچک و بزرگ دیگر را انجام دهد و وظیفه من فقط تمکین در امور جنسی است)).

شما ملاحظه بفرمایید طرح این نوع مسائل با اینکه کاملا شرعی است اما اگر نویسنده مدعی شود که از اول تا آخر دنیا دو نفر این گونه خشن زندگی نکرده و نخواهند کرد، سخنی به گزاف نگفته است و اسلام عزیز تکامل زن و شوهر در ازدواج با یکدیگر قرار داده است؛ یعنی می خواهد بگوید این دو جنس به هم پیوسته و لحظه به لحظه نیازمند به یکدیگرند. به قول پروین اعتصامی:

یکی است کشتی و آن دیگر است کشتیان
دگر چه باک ز امواج و ورطه طوفان
امید سعی و عملهاست هم از این و از آن

وظیفه زن و مرد ای حکیم دانی چیست؟
چو ناخداست خردمند و کشتی اش محکم
به روز حادثه اندر یم حوادث دهر

و همین نیاز، آن تفاهمها و گذشتهای معجزه آسا را در زندگیها به وجود می آورد و همه مردم همین طور زندگی کرده و می کنند و اسلام هم آن را مستحسن و نیکو شمرده است.

زن و شوهر مانند دو شریک در یک بنگاه تولیدی نیستند تا برای یک تومان در زمینه دخل و خرج از یکدیگر حساب بکشند، که این دقتها در حسابهای مالی و کسب و کار مردم امری متعارف و عادی است. البته اگر از هیچ راهی نتوان در یک خانواده مودت و عطوفت ایجاد کرد و زن و شوهر هر دو با سخت سری. لجاجت زندگی را خشن قهرآمیز کنند و راضی به متار که هم نباشند، آنگاه اسلام احکام و قوانین دیگری را برای گشودن این گره کور ارائه می کند. زیرا همه مردان و زنان عاقل و باعاطفه می دانند زندگی ای که تفاهم دو جانبه بر آن حاکم نباشد، نظیر نگهداری مرغی است که او را در قفسی جای دهی و برایش آب و نانی بریزی تا از تخم و جوجه او استفاده کنی. البته این برخورد با مرغ صحیح است زیرا او بیش از این نمی تواند برای انسان مفید باشد؛ اما شریک زندگی و تربیت کننده فرزندان انسان نیاز به محیطی دارد که در آن روح و جسم او از شادمانی کافر برای انجام کارهای مهم و انسانسازی که بر عهده اوست برخوردار باشد و شما- خواننده گرامی!- این برخورد با صفا و اخلاقی اسلام رانسبت به زن و شوهر در اکثر درسهای این کتاب احساس می کنید.

3. دین مبین اسلام به تجزیه و تحلیل مطالب جزئی اهمیت زیادی داده است، زیرا کلی گویی در عمل نمی تواند برای ما راهنما و راهگشا باشد. مثلا قرآن کریم می فرماید: ((مرد و زن باید (در مقابل نامحرم) دیدگان خود را فرو اندازند)) (148) و امامان معصوم ما (علیه السلام) می فرمایند: ((دخترت را به خواستگاری شریاخور مده)) (149) و یا اینکه: ((مدارا کردن با مردم نیمی از بهره عمر است)) (150)

این نحوه سخن گفتن جزعی و دقیق است و برای عموم قابل فهم و عمل کردن به آن نیز آسان و سهل الوصول، و شما این نوع دستورهای دقیق و ارزنده را در درسهای 77، 80، 91 و 94 می توانید ملاحظه کنید.

4. دین حیاتبخش اسلام در عین مطالب جزئی و تحلیلی را بیان می کند قوانینش دارای یک ارتباط منطقی و منظم و مرتبط با یکدیگر است؛ به عبارت دیگر، هر مسأله را از ابعاد گوناگون و با دیدی همه جانبه می نگرد، آنگه وظیفه هر عنصر از مجموعه عناصر یک مطلب را بیان می کند و ما در نوشتن این کتاب این معنا را لحاظ کرده ایم. لذا به شما توصیه می کنیم لافل درباره یک مطلب به جهات گوناگون آن توجه داشت. مثلا در درسهای خواستگاری، سفارشهای اسلام به پسر، سفارشهای اسلام به دختر و وظیفه والدین در این راستا باید تماما مطالعه شوند، که ما قسمتی از این مباحث را در درسهای 76، 77 و 78 آورده ایم. همچنین در مسأله روابط خانوادگی در درس 90 لافل رابطه پدر شوهر و مادر شوهر را با عروس و رابطه پدر زن را با داماد به طور کامل بخوانید و آنگاه قضاوت کنید.

همچنانکه کرارا گفته ایم اگر شما خواننده محترم ابتدا ذهن خود را از طرفداری نسبت به طرز تفکر خاصی خالی کنید و نیز دل خود را از هواهای نفسانی و تمایلات شیطانی تهی سازید، با یک قضاوت منصفانه چگونه می توانید مکتبی خیرخواه تر و دلسوزتر از اسلام نسبت به زن و شوهر وجود دارد و بهتر و سریع تر انسان را به تکامل و اهداف عالی انسانی می رساند؟ با تأمل بیشتر مطلب این کتاب و نظیر این کتاب را بخوانید و به داوری بنشینید.

و السلام علی من اتبع الهدی

374. عن حسين بن علي (عليه السلام) قال: من طلب رضى الله بسخط الناس كفاه الله ائـمور الناس، و من طل رضى

الناس بسخط الله و كله الله الى الناس. (151)

امام حسين (عليه السلام) فرمود: کسی که هدفش ضای خداوند باشد گرچه مردم از کارش ناخرسند باشند (لیکن) خدا او را کفایت می کند، و در نتیجه، نیازمند مردم نخواهد شد، و کسی که خشنودی و رضایت مردم را به قیمت خشم (نا فرمانی) خدا جستجو کند، خداوند (امر) او را به (همان) مردم واگذار می کند (و از الطاف خود او را محروم می سازد).

375. قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): من طلب رضا مخلوق بسخط الخالق سلب الله عزوجل عليه ذلك

المخلوق. (152)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: کسی که بخواهد از راه (گناه و) به خشم آوردن خداوند بنده را راضی کند، خداوند همان بنده را بر او مسلط می گرداند.

درس نود و ششم: نق نق زدن (153)

برخی از شوهران، در کارهایی از منزل که مخصوص خانمهاست دخالت می کنند و به جای راهنمایی و خیرخواهی نق می زنند و انتقاد بیجا می کنند، زن بیچاره را عصبانی نموده حواسش را پرت و اعصابش را ناتوان و خسته و له می کنند. مردانی که در شستن ظرف و لباس و پختن غذا و نظافت منزل وارد نیستند و سلیقه خوبی هم ندارند، چگونه به خود اجازه می دهند که در این امور دخالت نموده، راءى و نظر بدهند تا چه رسد به اینکه انتقاد کنند و نق بزنند و کار شکنی نمایند.

به عنوان مثال، اگر خانمی که روزی دوبار غذا می پزد ماهی يك بار هم غذا را بسوزاند و هفته ای يك بار هم آن را شور کند، اگر شوهرش عاقل و عادل باشد، به همسرش می گوید: برای پنجاه و نه باری که غذای بدون نقص برایم پخته ای از تو تشکر می کنم و از آن يك بار که آن را سوزاندی از شما گلایه دارم و از سیزده وعده غذایی که با نمک مناسب برایم فراهم کرده ای از تو ممنونم و ای کاش آن يك بار هم مثل آن سیزده بار می شد. ولی اگر شوهری عاقل تر و عادل تر باشد، با خود فکر می کند که يك بار در مقایسه با سیزده بار و پنجاه و نه بار ناچیز است و نباید به حساب بیاید، پس من نباید آن را به زبان بیاورم و باید به نحوی با همسرم سخن بگویم که عواطف و احساسات او تحریک نشود تا بعد از این سعی کند در پختن غذا غفلت و مسامحه نکند. و شوهر عاقل تر از ایندو آن است که اگر در این گونه موارد خانم از ایشان عذر خواهی کرد که ((بخشید، فراموش کردم گاز را خاموش کنم و غذا سوخت.)) فوری پاسخ دهد که: ((شما ببخشید. اصلاً چنین وظیفه ای بر دوش شما نیست. من اگر به جای شما بودم خیلی بیشتر غذا را می سوزاندم.)) اینها دستور اسلام و فرمان عقل و وجدان است و بالاخره شیوه مردانی است که می خواهد با همسر خود با خوشی و صفا زندگی کنند و خشونت و کدورت در محیط زندگی آنها راه نداشته باشد.

بدتر از نق نق زده شوهران، غرغر کردن برخی از زنان است؛ زنانی که همسرانشان آنان را آزاد گذاشته اند تا کمتر به کارهای خانه بپردازند و بیشتر به کوچه و بازار و دید و بازدید بروند. این گونه زنان به محض اینکه شوهرشان يك شب دیرتر از حد معمول به خانه می آید، مانند قای و دادیاری باریک بین و سختگیر شروع به استنطاق و بازجویی می کنند که: چرا امشب دیگر آمدی؟ شوهر مظلوم با اینکه حقیقت را می گوید یا به او می فهماند که تو حق نداری چنین سوالی از من بکنی، اسلام در دیر یا زود به خانه آمدن به من حق داده است بلکه بیرون رفتن تو از خانه باید با اجازه من باشد، زیرا عقل چنین قضاوت می کند و سند ازدواجی را که هر دو نفر امضاء کرده ایم بر چنین مبنایی بوده است چون شوهر نفقه پرداز زن است و زن نفقه خوار شوهر؛ بنابراین، شوهر باید برود دنبال کسب و کار و اگر کاری پیدا کرد که سود آور نبود و نتوانست نفقه عیالش را با آن کار تامین کند باید کارش را رها کرده، دنبال کار دیگری برود و قهراً چنین مساله ای پیش می آید، ولی مگر آن زن احمق و فضول این حقایق را درک می کند و تابع حساب و عقل و منطق می شود؟ فقط به سوال خود فکر می کند و شاهد و دلیل برای ادعایش می تراشد و اصرار می ورزد تا شوهرش را محکوم کند و سخن پوچ و نامربوط خود را به کرسی بنشانند. تا بالاخره زن نادان و لجوج، شوهر حلیم و بردبار خود را به اوج عصبانیت می رساند، او را از تفکر درباره کسب و کارش باز می دارد و در نتیجه، شب را کمتر می خوابد و فردا با ناراحتی فکری و روحی به سر کار می رود و پریشان و گرفته و مضطرب بسر می برد.

چند روز دیگر هم اتفاقی دیگر می افتد و شوهر دیرتر به خانه می رود، زن ابله و لجوج، استنطاق و غرغر کردن و نعره کشیدن را از سر می گیرد و می گوید و می گوید تا شوهرش از کوره در رفته، فردا می رود و به فکر زنی دیر می افتد و بالاخره بعد از چند ماه زن اول می نشیند و خاک بر سر می ریزد و راه چاره ای هم پیدا نمی کند. نق نق زدن زن و شوهر به مثالهایی که یادآور شدیم منحصر نمی شود. نق زننده دنبال بهانه می گردد. او فکرش پریشان و معشوش است، روحش پرخاشگر و نا آرام است. این گونه افرا اگر به سنی برسند که داماد و عروسی پیدا کنند- که امیدوارم هرگز به آن سن نرسند- عروس و داماد آرام و ساکت خود را هم ناراحت می کنند و با دخالت و نق زدن در کار آنان زندگی را بر آنها هم جهنم می کنند تا بالاخره یا محل سکونت را تغییر داده و رفت و آمد را قطع می کنند یا خدای نخواستہ زن و شوهر مهربان را از هم جدا می نمایند و ود ناگزیر به نگهداری نوه می پراکند نامت برسر می ریزند. از نظر منطق اسلام، انسان در جایی که بر کسی انتقادی دارد و می خواهد او را از کار زشتش باز دارد، نباید سخنش اعتراض آمیز و تند و پرخاشگرانه باشد بلکه باید سخن خود را بگوید، ولی نرم و لطیف و جادب، تا در طرف مقابل موثر افتد و او را از رفتار زشت خویش- هر چند به تدریج- پشیمان کند، نه آنکه طوری سخن بگوید که او را بر سر لج اندازد و عمل زشتش را تکرار کند. تمام دانشمندان اسلام در بحث امر به معروف و نهی از منکر همین شیوه را پیشنهاد می کنند. خداوند به پیامبرش جناب موسی (علیه السلام) همین توصیه را می کند که حتی در برابر فرعون و طاغوت زمان با نرمی و ملایمت سخن بگوید. همچنین بر پیامبر آخرالزمان و آورنده قرآنش دستور می دهد که با ابوجهل ها و ابو لهب ها با ملایمت سخن بگوید.

376. قال الصادق (عليه السلام): و احفظوا ائـلستکم و کفوها عن الفضول و قبج العقول. (154)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: زبانهایتان را نگهدارید و آن را از پر گویی و زشت گفتاری باز دارید.
377. [فقولا له قولاً لیناً لعله يتذكر او يخشى. \(155\)](#)
و با او (فرعون) با کمال آرامی و نرمی سخن گویند، باشد که از این خواب غفلت و غرور بیدار شود و خدا را به یاد آورد یا از او بترسد.



- پینوشتها -

- 1- [کیهان فرهنگی، سال دوم، اسفند 1364، شماره 12.](#)
- 2- [در این مسأله اختلافاتی مختصر در آراء فقهای عظام دیده می شود که هر شخصی باید به مرجع تقلیدش رجوع کند.](#)
- 3- [این ترتیب را دکتر معین در کتاب فرنگ خویش ذکر نموده است. لیکن در عرف مصطلح زمان ما \(\(نبیره\)\) قبل از \(\(نتیجه\)\) گفته می شود.](#)
- 4- [پدر و مادری را \(\(ابوینی\)\) می گویند.](#)
- 5- [پدری را \(\(ابی\)\) می گویند.](#)
- 6- [مادری را \(\(امی\)\) می گویند.](#)
- 7- [مدخوله یعنی زنی که با او نزدیکی کرده باشد.](#)
- 8- [برای تحقق رضاع و شروط آن فقهای بزرگوار اختلاف نظر دارند، باید به توضیح المسائل مراجع تقلید رجوع کرد.](#)
- 9- [آنچه در این ماده بیان کردیم به \(\(عموم منزلت\)\) مشهور است که اکثر فقهای عظام- کثر الله امثالهم- آن را نفی می کنند.](#)
- 10- [وسائل الشیعه، ج 14، باب رضا \(علیه السلام\)، مستفاد از روایات منقول از حضرت موسی بن جعفر و امام عسکری \(علیه السلام\).](#)
- 11- [نساء / 23.](#)
- 12- [شرح ماجرا را در کتاب طلاق و تجدید \(ص 98\) بخوانید.](#)
- 13- [شرح ماجرا را در کتاب طلاق و تجدید \(ص 81\) بخوانید.](#)
- 14- [کافی، ج 5 / ص 398.](#)
- 15- [فروع کافی، ج 5 / ص 337. و نیز وسائل الشیعه، ج 14 / ص 39، حدیث شماره 25037.](#)
- 16- [به این معنی که بعضی از آنها در مرتبه سوم و بعضی دیگر در مرتبه چهارم، در صورت ارتکاب گناهانی که حد دارد، به کشتن گناهکار لجوج و تازیانه خورده فتوی می دهند.](#)
- 17- [مر آه العقول، ج 11 / ص 294؛ اصول کافی، ج 2 / ص 32 / نور / 32.](#)
- 18- [رجوع کنید به درس 25 از جلد اول همین کتاب.](#)
- 19- [رجوع کنید به درس 56 جدول اول همین کتاب.](#)
- 20- [کافی، ج 5 / ص 323.](#)
- 21- [وسائل، ج 14 / ص 28.](#)
- 22- [وسائل، ج 14 / ص 28.](#)
- 23- [محجه البیضاء، ج 3 / ص 85.](#)
- 24- [وسائل، ج 14 / ص 37.](#)
- 25- [وسائل، ج 14 / ص 35.](#)
- 26- [وسائل، ج 14 / ص 30.](#)
- 27- [وسائل، ج 14 / ص 32.](#)
- 28- [فروع کافی، ج 5 / ص 332.](#)
- 29- [رجوع شود به کتاب \(\(ابعاد گسترده اسلام\)\)، ص 206.](#)
- 30- [مستدرک، ج 2 / ص 533.](#)
- 31- [جعفریات، ص 92.](#)
- 32- [رجوع کنید به کتاب \(\(ابعاد گسترده اسلام\)\)، ص 206.](#)
- 33- [فروع کافی، ج 5 / ص 401.](#)
- 34- [وسائل، ج 14 / ص 38.](#)
- 35- [وافی: ج 3، ص 17، باب نکاح.](#)
- 36- [وافی، ج 3، ص 17.](#)
- 37- [وافی: ج 3، ص 18.](#)
- 38- [فروع کافی: ج 5، ص 347.](#)
- 39- [مستدرک: ج 2، ص 538.](#)
- 40- [مکارم الاخلاق: ص 103.](#)
- 41- [المستطرف: ج 2 / ص 218.](#)
- 42- [برخی از دانشمندان خوش ذوق و باریک بین، در مورد چنین ازدواجی به یاد آیه شریفه \[تولج الیل فی النهار\]\(#\) \(نساء / 27\) افتاده اند و نویسندگان هم در اینجا به یاد روایت شماره 257 جلد اول افتاد.](#)
- 43- [کافی، ج 5 / ص 341.](#)
- 44- [جویبر مردی از اهل یمامه بود که به مدینه آمده و مسلمان شده بود. او مؤ منی متعهد و مخلص، ولی در عین حال، سیاه پوست و کوتاه قد و مستمند و بی خانمان بود و در صفا مسجد زندگی می کرد. روزی پیغمبر\(صلی الله علیه و آله و](#)

سالم) به او فرمود: چرا ازدواج نمی کنی؟ عرض کرد: چه کسی به این بینوا زن می دهد؟ فرمود: اسلام هر خوار و ذلیلی را عزیز کرده است. برو نزد زیاد بن لبید که از اعیان و اشراف انصار است و دخترش را خواستگاری کن. جویبر نزد زیاد آمد و از قول آن حضرت دختر او را خواستگاری کرد. زیاد گفت: ما دختران خود را تنها به همدریفان خود از انصار می دهیم و با آنها وصلت می کنیم. و سپس نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و جریان را عرض کرد. آنگاه حضرتش این سخن را به او فرمود و او هم اطاعت کرد و دخترش را با تشریفات به ازدواج جویبر درآورد.

نیز آن حضرت دختر عموی خودش را به ازدواج مقداد در آورد که او هم سپاه پوستی مستمند بود.

[47- کافی، ج 5 / ص 344.](#)

[48- کافی، ج 5 / ص 352.](#)

[49- کافی، ج 5 / ص 352.](#)

[50- کافی، ج 5 / ص 352.](#)

[51- کافی، ج 5 / ص 352.](#)

[52- قند به معنای قندهار است.](#)

[53- پیداست که مخاطب در این روایت مردان اهل حجاز و شام بوده اند که از لحاظ نژاد و زبان و منطقه جغرافیایی با طوایفی که امام \(علیه السلام\) ازدواج با آنها را ناپسند می شمارد، مختلف بوده اند. یعنی امام \(علیه السلام\) به اهل هند و سند نرفته است با هندی و سندی ازدواج نکنید یا بد کرد نرفته است با اکراد ازدواج نکنید. بنابراین شاید معنای ضمنی این روایات این باشد که هر طایفه و نژادی از مسلمین بهتر است با همطایفه و هم نژاد خود ازدواج کند، اما همین ممانعت هم به سر حد تحريم نمی رسد. از این مطلب، فقهای بزرگوار ما فتوای به کراهت داده اند. بنابراین اگر تعهد به اسلام در این اقوام به قدری قوی باشد که احتمال عدم توافق زوجین را برطرف سازد، و به اصطلاح زمان ما طرفین توافق فرهنگی داشته باشند، ازدواج غیر کرد با کرد و غیر هندی با هندی هم مانعی ندارد.](#)

[54- مستدرک الوسائل، ج 2 / ص 64.](#)

[55- 1. ان النساء همهن زينه الحيوه الدنيا.](#)

[56- سفینه، ج 1 / ص 532.](#)

[57- سفینه، ج 1 / ص 532.](#)

[58- سفینه، ج 1 / ص 532.](#)

[59- بقره / 235.](#)

[60- نهج البلاغه فیض، ص 611، خطبه 184.](#)

[61- \(\(جب\)\) آن که آلت مرد بریده شده باشد. \(\(عنن\)\) آن است که آلتش نعوظ نداشته باشد و حرکت نکند. \(\(خصاء\)\) آن است که بیضه مرد را کشیده و او را اخته کرده باشند.](#)

[62- شرح غررالحکم، ج 1 / ص 358.](#)

[63- مستدرک الوسائل، ج 2 / ص 100.](#)

[64- غرورالحکم، ج 1 / ص 47؛ شرح غرورالحکم، ج 1 / ص 345.](#)

[65- تحف العقول، ص 366.](#)

[66- تحف العقول، ص 366.](#)

[67- بحار، ج 103 / ص 208.](#)

[68- وسائل، ج 14 / ص 81.](#)

[69- فروع کافی، ج 5 / ص 366.](#)

[70- فروع کافی، ج 5 / ص 368.](#)

[71- حبس شدن و جریان نیافتن خون و بول در مجاری معتادش.](#)

[72- هر گاه زن یا مردی همسر قانونی داشته باشد و با دیگری همبستر شود، عمل آنها \(\(زنا محصنه\)\) نامیده می شود.](#)

[73- رجم به معنای سنگسار کردن است.](#)

[74- عروه الوثقی، ج 2. نه حاشیه ای، ص 180.](#)

[75- عروه الوثقی، ج 1 / ص 339 \(احکام الحائض\).](#)

[76- عروه الوثقی، ج 1 / ص 284 \(فی باب غسل الجنابه\).](#)

[77- عروه الوثقی، ج 2 / ص 811.](#)

[78- بظر زن مانند آلت مرد، در وسط مهبل اوست که ختنه کردن آن مستحب است.](#)

[79- مستدرک الوسائل، ج 2 / ص 545.](#)

[80- \(\(مداعبه\)\) معاشقه کردن به وسیله دست است و \(\(مداعبه\)\) معاشقه کردن با زبان.](#)

[81- وسائل، ج 14 / ص 82، حدیث شماره 25183.](#)

[82- وسائل، ج 14 / ص 83، حدیث شماره 25187.](#)

[83- کینه در زبان عربی به اسمی گویند که مصدر به اب یا ام یا ابن باشد.](#)

[84- بحار الانوار، ج 62 / ص 324.](#)

[85- آل عمران / 159.](#)

[86- شرح غررالحکم، ج 4 / ص 16.](#)

[87- شرح غررالحکم، ج 4 / ص 165.](#)

[88- بحار الانوار، ج 77 / ص 47.](#)

[89- روضه کافی، ص 385.](#)

[90- بحار، ج 78 / ص 120.](#)

[91- نهج البلاغه فیض، ص 1242، حکمت 321.](#)

[92- بحار الانوار، ج 78 / ص 336.](#)

[93- غرورالحکم، ص 271.](#)

[94- کلا بل تحبون العاجله و تذرون الاخره \(قیامه / 20 و 21\).](#)

[95- رجوع شود به درس سیگار کشیدن از کتاب \(\(انسانیت\)\) نوشته مؤلف.](#)

[96- اینکه می گوئیم مشکل و نمی گوئیم محال، به این دلیل است که همیشه مردانی پیدا می شوند که در مورد زن بزرگتر از خود \(به دلیل کمالاتی که در او می بینند\) از مسأله عدم تجانس سنی صرف نظر کرده، با او ازدواج می کنند. مثلاً](#)

خانمی که شوهرش با تفاوتی است و مرد را در لغزشها دستگیری می کند و یا از خانواده ای است که از موقعیت اجتماعی بالاتری برخوردار است و این امر شوهر را اقناع می کند یا علم و مدرک تحصیلی بالاتری دارد که برای شوهرش جایز اهمیت است و یا در کارهای خانه و خصوصا تربیت کودکان فعالیت و اهتمام قابل تحسینی دارد که از نظر همسرش امتیاز بزرگی محسوب می گردد و موجب آسایش و آرامش خاطر اوست.

[97- نهج البلاغه فیض، ص 1206، حکمت 260.](#)

[98- تفسیر برهان، ج 1 / ص 159.](#)

[99- وسائل العیسه، ج 12 / ص 49، حدیث 22023.](#)

[100- سفینه البحار، ج 1 / ص 429.](#)

[101- سفینه البحار، ج 1 / ص 429.](#)

[102- نهج البلاغه، مکتوب 69.](#)

[103- طه / 131.](#)

[104- توبه / 55.](#)

[105- آیات و روایاتی که توجه به فقر و مساکین و ایثار را خاطر نشان می کند و به نفقه و دستگیری ایشان امر می نماید، از حد شماره افزون است.](#)

[106- اصول کافی، ج 4 / ص 3.](#)

[107- سعیدی گوید: \(\(هرگز از دور زمان نالیدم و روی از گردش آسمان در هم نکشیدم مگر وقتی که پام برهنه بود و استطاعت پای پوشی نداشتم تا به جامع کوفه در آمدن دلتنگ، یکی را دیدم که پای نداشت. سپاس نعمت حق بجای آوردم و بر بی کفشی صبر کردم\)\).](#)

[108- مستدرک، ج 2 / ص 64.](#)

[109- عن الصادق \(علیه السلام\) قال: اذا سافر احدکم فقدم من سفره فلیات اهله بما تیسرو لو یحجر \(سفینه البحار، ج 1 / ص 628\).](#)

[110- قال رسول الله \(صلی الله علیه و آله و سلم\): من بنی مسجدا و لو کمفحص قطاه بنی الله له بیتا فی الجنة \(سفینه، ج 1 / 600\).](#)

[111- قال الصادق \(علیه السلام\): ان القصد امر یحبه الله عزوجل و ان السرف بیغضه حتی طرحك النواه فانها تصلح لشیء و حتی صیک فضل شرابک \(سفینه، ج 2 / ص 615\).](#)

[112- برای توضیح عواقب سوء حسد رجوع شود به کتاب \(\(انسانیت\)\).](#)

[113- فروع کافی، ج 5 / ص 559.](#)

[114- فروع کافی، ج 5 / ص 338.](#)

[115- کافی، ج 5 / ص 363.](#)

[116- وافی، ج 3 / ص 55، ابواب النکاح.](#)

[117- وافی، ج 3 / ص 56.](#)

[118- وافی، ج 3 / ص 56.](#)

[119- جمعیت فرانسه در ژانویه 1970 که به طور تخمینی برآورده گردیده است، چنین نشان می دهد: موالید دختر 405000 نفر در مقابل موالید پسر که 430000 نفر است. برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب \(\(جمعیت شناسی اجتماعی\)\).](#)

[تالیف دکتر منوچهر محسنی، ص 23.](#)

[120- نساء / 3.](#)

[121- نساء / 2.](#)

[122- قال رسول الله \(صلی الله علیه و آله و سلم\): فاما ابنتی فاطمه فهی سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین. \(بحار، ج 43 / ص 24\)](#)

[123- برخی از این اقسام را به اعتباری می توان در حرمت عرضی داخل نمود.](#)

[124- زلزال / 8.](#)

[125- نساء / 3.](#)

[126- نساء / 129.](#)

[127- نهج البلاغه فیض، خطبه 152، ص 465.](#)

[128- نهج البلاغه فیض، حکمت 102، ص 1125.](#)

[129- ای پسر آدم! آنچه اضافه بر روزی ات به دست آوری نسبت به آن خزانه دار دیگران هستی. \(نهج البلاغه فیض، حکمت 183، ص 1165\)](#)

[130- حج / 62.](#)

[131- اسراء / 70.](#)

[132- نهج البلاغه فیض، حکمت 441، صفحه 1283.](#)

[133- نور / 30 و 31.](#)

[134- نور / 30 و 31.](#)

[135- مطفین / 29- 36.](#)

[136- حجرات / 11.](#)

[137- نهج البلاغه، مکتوب 31.](#)

[138- نهج البلاغه، حکمت 456.](#)

[139- نهج البلاغه، مکتوب 31.](#)

[140- عروه الوثقی، مسأله 17: لو امکنه حفر البئر بلا حرج و جب کما انه لو و هبه غیره بلا و لا ذله و جب القبول \(مباحث التیم، ص 155\).](#)

[141- منافقون / 8.](#)

[142- خیار خصال النساء شرار خصال الرجال: الزهو و الجبن و البخل. فاذا کانت المراه مزهوه لم تمکن من نفسها و اذا کانت بخيله حفظت مالها و مال بعلها و اذا کانت جبانه فرقت من کل شیء يعرض لها.](#)

[\(نهج البلاغه، حکمت 226\)](#)

[143- قصص / 56.](#)

- [144- و لیصفوا و لیصفحوا ءءلا تحبون ءءن یعرفالله لکم \(نور / 22\).](#)
- [145- نظیر الکاشف نهج البلاغه برای اصول کافی، صحیفه سجادیه، بحارالانوار و وسائل الشیعه کارهایی انجام شده است. برای توضیح بیشتر رجوع کنید به زندگینامه در ابتدای همین کتاب.](#)
- [146- رجوع شود به دلیل 194 از جلد اول همین کتاب.](#)
- [147- ومن آیاته ءءن خلق لکم من ءءنفسکم ازواجاً لتکنوا الیها و جعل بینکم موده و رحمته \(روم / 19\).](#)
- [148- نور / 30 و 31.](#)
- [149- مستدرک، ج 2 / ص 538.](#)
- [150- سفینه، ج 1 / 532.](#)
- [151- بحارالانوار، چاپ بیروت، ج 75 / ص 126.](#)
- [152- سفینه، ج 1 ص 524.](#)
- [153- این درس که در دفتر دیگری در میان نوشته های مرحوم مؤلف وجود داشت بعد از چاپ اول پیدا شد، لذا ما در پایان کتاب آن را اضافه می کنیم.](#)
- [154- سفینه، ج 1 / ص 730.](#)
- [155- طه / 44. همچنین رجوع کنید به ذیل شماره 366 همین کتاب.](#)